وقایع مصر
جنگ بین مصر و انگلستان
و شورشیان سودان
فارسی
میرزا علی محمد خان
معتمد السلطنه
سنه
۱۳۰۸

۱۳۰۸

وقایع مصر

جنگ بین مصر و انگلستان

و شورشیان سودان

فارسی

میرزا علی محمد خان

معتمد السلطنه

سنه
۱۳۰۸

بسم الله خیر الاسماء

این تاریخ مشتمل است بر تفصیل معارک و حروبیکه میانه مصریان و انگلیسان با شورشیان سودان واقع شده با مقدمه مختصری در تاریخ سودان از ابتدای استیلاء خانوادهٔ محمد علی پاشا بر سودان الی یومنا هذا از جریده عربیه موسوم به (اللطائف) مطبعه قاهره مصر ترجمه و نقل و نگارش میشود

فصل اول

(در غلبه و استیلاء خانوادهٔ محمد علی پاشا بر مملکت سودان)

آفتاب اقبال مصر از آن پس که روزگاری دراز در عقده کسوف

افتاده بود یکمرتبه بپرتو وجود محمد علی پاشای مرحوم که مهین شخص خانواده خود و مردی بود بقوت نفس و علو همت و وفور کیاست و ثبات عزم و نفاذ اراده مشهور و معروف از حجاب کسوف آغاز انجلاء و اشراق نموده آفاق مملکت را یکباره روشن و منور ساخت چه آدمی بود که برای رزین و خرد دوربین و تدبیر صواب قیام بتأسیس اصلاحات عسکریه و وضع قوانین و نظامات ملکیه و ترتیب ادارات دولتی در خطه مصر نموده تا از امجد جمله ممالک و امصار گردد و در سال ١٨١٩ میلادی بدین خیال افتاد که حدود مملکت و حوزه حکومت خود را وسعت دهد بلاد جنوبی مجاور خاک مصر را بخطه مصر منضم سازد و قبایل و عشایر وحشیه غیر منتظم را بربقه انقیاد در آورده مطیع احکام خود گرداند و ظاهراً اینست در چهار چیز اسباب رغبت و اقدام او باجراء و انجام این مقصود گردید

اول آنکه اعوان و انصار خود را از اتراک و ارناؤوط که بقهر و
قوت آنها بر ممالک سودان دست یافت همه را بتوسیع رزق
و ترفیه معاش مرفّه سازد دویم ممالیکی که خلفا در سلف پیوسته در سودان
سیادت و قهری بر آن نقطه داشتند خانواده آنها را از بیخ و بن براندازد
سوم معدن طلای (سنار) را که اخبار آن بجمیع اقطار رسیده بود
و همه جا خاصه در شهر قاهره سخنها گزاف از آن میگفتند و قصه های
بسیار در باب آن مشروح میافتاد بحیطه تصرف در آورد چهارم
سپاه خود را برجال سودان که در آنوقت بقوّت و دلیری آوازه
و شهرتی تمام داشتند کمک و امداد دهد
بناءً علی ذلک همینکه فرصتی بدست آورد سپاهی جرار تجهیز کرده توجه
سودان کرد بقصد آنکه بدولت عدلان تاخته دار او را از شهر (سنار)

که دار الملک وی بود درانداخته دوباره بجای خودش منصوب و برقرار
سازد و سرداری این سپاه را بفرزند خودش اسمعیل پاشا داده او با
استعداد کاملی حمله بسودان برد و با ممالیک آن نقطه محاربه کرده
آنها را منهزم و جمعیتشان را از آن نقطه پراکنده نمود و مردی نوبه را هم داد
بر نصرت داده در (کورتی) بولایت گماشت و این در ماه
نوامبر سال هزار و هشتصد و بیست میلادی بود پس از آن آهنگ
(خرطوم) کرد و لشکر خود را در محلی مناسب و مرکزی مساعد که واقع میانه
نیل کبود و نیل سفید بود نزول داده گرد آن بنای استحکامات کرد تا
آن نقطه را مرکزی منیع نمود و در سال هزار و هشتصد و بیست و دو
در آنجا اقامت کرده از آن پس عزیمت مراجعت بقاهره نمود و
در طریق راه خود را از طرف (شندی) که واقع میانه خرطوم و

بر ریاست کج کرده بر حاکم انجا که (ملک آتنمر) نام داشت وارد شد
و از او معادل یک زورق زر و هزار تن برده بر صادره طلب کرد
(ملک آتنمر) بر حسب ظاهر خواهش و تکلیف او را اجابت کرد
اما باطناً برای دفع و تدمیر او حیلتی اندیشیده چون شب در آمد
اسمعیل پاشا و سران سپاه و حواشی و اتباع او را تماماً سرمست شراب کرد
و صبر نمود تا همگان را خواب نوشین در ربود آنگاه غلامان خود را فرمان
داد تا گیاه خشک زیاد اطراف منزل انها فراهم کرده آتش
در زدند و سرمستان رحیق را طعمه نار حریق ساختند و از جمله انها
خود اسمعیل پاشا بود ملک آتنمر چنین گمان کرده که برانش وحشتی بر
خود از سطوت مصریان رهائی یافته لیکن درنگی نکرده داماد فقید محمد بیک
دفتردار کردفان با جمعیتی از سواره و پیاده روبرو آورده خود او و اشرا

بسختی و سرعت تمام مأخوذ نمود و (شندی) را آتش مکافات در زده
دمار از روزگار اهلش بر آورد و سلطه حکومت مصر را در سنار
و کردفان نافذ و ثابت گردانید (و حکومت سودان در ایام محمد علی پاشا
بمحو بیک مقرر گردید بعد از آن عثمان بیک حکمرانی یافت و همیشه
نزد او یک فوج سپاه منظم مسلح اقامت داشت و نسبت باهالی
بسیار شدید العمل و جابر بود چنانکه توپی ساخته و اسم از قاضی گذاشته
بود هر کس از حکم و فرمان او تمرد و استنکاف مینمود علی الفور
او را بر همین قاضی بسته و بگفت القاضی حکم کن درباره اینکه پیش روی تو
ایستاده پس آنگاه توپ را خالی میکردند و حکم قاضی در حق آن بدبخت
جاری میشد در سال هزار و هشتصد و سی میلادی خورشید پاشا بحکومت
سودان معین و منصوب شد یازده سال در آن مملکت حکمرانی نمود

در (فشوده) استیلا یافت و اهالی خرطوم را تعلیم کرد که سقفهای
خانهای خود را بجای پوست از آجر بسازند و حکومت خدیو مصر در سودان
رفته رفته قوام و استقرار تمام یافته بلامنازع گردید و ابواب فتنه
و شر از هر راه مسدود شد تا اینکه در سال ۱۸۴۱ آتش شورشی مشتعل گردید
ولی باز حکومت مصر بحزم و تدبیر نایره آن فتنه را خاموش و شورشیان را
تلافی کرده منهزم ساخت سال ۱۸۴۲ بپایان نرسیده بود که بالمره رفع آن غائله گردید
و در خلال اینمدت خطه سودان ترسیم کرده شد و تمام آن مملکت
بهفت قسمت منقسم گردید و به مدیریات (ایالات) نامیده شد
و ایالات هفتگانه از قرار ذیل است (فزغلی) (سنار) (تاکا)
(خرطوم) (بربر) (دنقله) (کردفان) و حکام و فرمانگذاران بسیار
از مصریان در سودان حکمرانی و فرمانگذاری یافتند و حق اجمال

و عمر خیالشان مقصور باطفاء نایره شورش و اغتشاشات داخله و حفظ
راحت عمومیه حدود حبشه بود و در سال هزار و هشتصد و شصت و پنج
میلادی تقریباً هشت هزار نفر سپاهی از عساکر سودانی که در تاکا ساخلو بودند
از در سرکشی و طغیان و نافرمانی و عصیان حکومت در آمدند و حکومت در آنجا
و حکومت برای دفع شر و منع سرکشی آنها چه رنجها برده و مشقتهای عظیم کشید
تا آنها را دوباره بسر اطاعت و انقیاد آورد پس از آن عساکر سودانی را
بمصر فرستاده و قشون مصری را بجای آنها در سودان اقامت داد
در سال هزار و هشتصد و شصت و شش دولت عثمانی سواکن و مصوع را
تحت حکومت مصر واگذاشت و زمانی از این نگذشته در شرق
مصر سردار دولت و ریاست (سرصموئیل باکر) تخطی باراضی و بلاد مجاوره
کرد رفته رفته فتوحاتش تا مراکز افریقا امتداد یافت و چندان

جنود مصر بطرف جنوب پیش رفتند و بلاد و نقاط مفتوحه آنها
زیاده از یک درجه بخط استوا مسافت نداشت و مملکت سودان
انقدر وسعت یافت و اطراف آن منتهی بحدود مزبوره شد
و فاتحین چنین گمان کردند که این فتوحات نمایان و بسط دست تصرفشان
در خاک افریقا بهترین وسائل و اسباب از برای منع برده گیری
و ابطال تجارت غلام و کنیز خواهد بود و سر صموئیل باکر حاکم برای عموم
قطعات و صفحات استوائیه معین کرده و خود تا سال ۱۸۷۳ در آن حدود
اقامت نمود از آن پس استعفا کرده و استعفای او در حضرت خدیو
مقرون باجابت و قبول افتاد آنگاه ولیعهد انگلیس جنرال گردن را
برای خدیو مصر تعریف و توصیف کرده اشاره و اشعاری بمناسب تقلد او
بجای سر صموئیل باکر نمود خدیو اینمطلب را پذیرفته گردن را بحکومت

سودان منصوب و برقرار کرد تجارت برده تا قبل از انوقت از
اول خاک سودان تا آخر آن کاری عام بود و شیوعی تمام داشت حتی اینکه
گردن پاشا در اینباب عبارتی گفت که معنی آن این است (تجارت برده
در سودان رگ و ریشه در ابدان تمام شعب و قبائل دوانیده تا اینکه بمنزله
مغز استخوانهای آنها شده و برده گیری در نزد سودانی بمنزله حروف هجائیه است
که از ان ترکیب معیشت و ترتیب روزی او میشود اعم از اینکه غنی باشد
یا فقیر پس یک تن در تمام سودان نیست که از این کار بی سود و خالی
از غرض باشد و هرگز یافت نمیشود که اظهار میل بمنع برده فروشی
و موقوف شدن برده گیری نماید بلکه یک نفر نیست که سخن بزبان آورد
که اشاره و اشعاری با بطال آنها داشته باشد و این در حالتی است که
بلاد سودان از هشت قسمت هفت قسمتش بزرگان و بردگان هستند

گویا در بیوت شغل خدمت یا در سلک جنود مهیای حمله و مدافعت شده باشند

و خیلی کم است که از آنها را بکار زراعت و فلاحت یا اعمال شاقه

دیگر وادارند با این حالت آنها مراتب بهتر از حالت بندگان و

بردگان اهل مغرب است و بدین ملاحظه گردن گفت ابطال و منع

تجارت برده دفعةً واحدة که از منبع عدل است زیرا که بسیاری از آنها

بندگیرا از آزادی خوشتر دارند و رقیت را بر حریت ترجیح میدهند چنانکه

بتجربه معلوم شده است که بسیاری از بردگان از قید رقیت آزاد و

مطلق العنان شده و از آن پس بواسطه متاعب و صدمات که برای آنها

رخ نموده و عسرتی که در حالشان راه یافته که باره ترک آزادی را گفته

و بکمند بندگی در آمده اند} بناءً علی ذلک گردن پاشا هیچ التفات

و اهتمامی باین مسئله یعنی آزاد کردن بردگان ننموده بلکه عمداً قصد خیال

خود را مصروف این نمود که دیگر از نو برده گیری نشود و دلالان

برده و برده فروش را قدغن کرده دیگر بلاد مجاوره را غارت نکنند و

دزدیدن برده و ربودن غلام و کنیز را موقوف و متروک دارند

و همیشه در سودان بر امارت و سیادت دو عامل قوی با همدیگر منازعه

داشتند یکی حکومت مصریه دوم ارباب تجارت صمغ و عاج و پر

شترمرغ بود و دیگری تجار برده که از وجوه و اعیان سودان بودند

و این گروه را چندان نفوذ و سلطنت بود که مزیدی بر آن متصور نشد

و چون معایش و مداخل آنها بسته بچیزی بود که موافقت با احکام حکومت

نداشت لهذا قاصد و عازم مهاجرت با ماکنی شدند که از ریاست حکام

دور و از سیاست و احکام خالی و آزاد باشد تا آنجاها را متملک گردیده و

با آسودگی مسکن سازند پس ابتداءً اراضی واقعه در حوالی خرطوم را

بسا فقط قریه از دیگری متصرف و مالک شده بعد کم کم زمینهای
نزدیک بمتصرفات خود را نیز بحیطه تصرف و تملک در آوردند تا اینکه
حدود مملکتش برابری رسیده قطعی برفور میشد و در سنه هزار و ششصد
و شصت و نه مشهورترین مرکز انها در (شکا) بود کنار بحر الغزال و در
آنوقت ریاست و سروری انها با زبیر پاشا بود و او برای خویش قصری
رفیع بنا کرده بود مانند قصور سلاطین و جمعی کثیر از پاسبانان و عمله
شرطه او را پاسبانی میکردند و بر ابواب حیاطها و جلوخانش شیرهای
مقید بزنجیر بسته بود و در غرفه ها و اطاقها خدم و حشم بسیار از
بردگان و بندگان با ملابس فاخره و زیورهای گرانبها همیشه برای امتثال
فرمان و انجام اوامر او و خدمت میهمانان و واردین او حاضر و بپا
ایستاده بودند و جیش منظم و مسلح بسلاح کامل از برده فروشان

و بردگان عبید و مجربین در لشکر کنیز و غلام داشت که انها را بمیان
قبایل و عشایر مامور میکرد و اینها مانند باز شکاری یا برق خاطف و بلای عاصف
علی الغفله بر سر قبایل تاخته و غارت انداخته چنان اموال و اولاد
و انعام و احشام انهارا بچنگ و چالاکی میربودند و نزد زبیر پاشا با غنیمت
بسیار عودت مینمودند و قبایل بدبخت هیچ نفهمیده و نمیدانستند این
بلای ناگهانی از کجا آمده و بکجا شد و چگونه برگ و نوا و اولاد و انعام انها را
ربود باجمله رعبی تام در دل قبایل انداختند و ثروت عشایر را بیغما
بردند و سلب راحت از طوایف الخرطوم نمودند دیری نگذشت که بیت
تطاول و پای چپاول آنها دیاری نگذاشت دیار و منازل شعوب و
قبایل را قاع صفصف کرد چه انچه از اهالی و مال انها توانستند ربودند
و انچه بقیة السیف بود از خوف جور و حیف و طمع راحت و امان

اوطان خویش را گذاشته آهنگ رحیل نمودند بحکم این سخن که گفته اند

(ترحّل عن مکانٍ فیه ضیمٌ) (وخلّ الدار تنعی من بناها)
(فانّک واجدٌ ارضاً بارضٍ) (ونفسک لم تجد نفساً سواها)

و آن اسرای بدبخت از شدّت جور و عنف غارتگران و اذیّت و بی‌رحمی ربایندگان و کمال دهشت و اضطراب و اصابه سوء الغذا در عرض راه مانده و خسته و ناتوان و شکسته شده فوج فوج بخاک هلاک میریختند چنانکه طرق و شوارع آنجا پوشیده از کاسه سر و استخوان ابدان آدمیان بود که لحوم آنها را وحوش و طیور خورده بودند امّا آنها که بمنازل زبیر پاشا میرسیدند هرکدام که قوی جثّه و سریع الحرکه و چابک و پردل بودند زبیر از میان اسرا انتخاب و در سلک قشون خود منسلک می‌نمود که بکار غارتگری و برده ربائی پرداختند و باقی را

تسلیم برده فروشان کرده مانند دوابّ بفروش میرسانیدند باجمله زبیر در مملکت سودان شهرتی تمام یافت حتّی اینکه صیت او بممالک و بلاد بعیده رسید و (شکّا) بندر تجارت برده گردید که تجّار از اطراف بلاد مسافرت بانجا میکردند و برده ابتیاع کرده از راه نیل بمصر میآوردند در سال هزار و هشتصد و شصت و نه خدیو سابق مصر از نفوذ و قدرت و وفور سطوت زبیر آگاهی یافته دید کثرت صولت و اقتدار او اسباب وقوع فتنه و جنبش عظیمی خواهد شد سپاهی از جنود مصر تجهیز کرده ظاهراً باسم تسخیر دارفور (که همیشه مملکتی مستقل و پادشاه‌نشین بود) و باطناً برای تنبیه و تذلیل زبیر پاشا روانه حدود سودان نمود همینکه خبر جنبش جیش مصر بزبیر رسید اندیشه در خاطر او راه یافته دانست که اینکار باطنی غیر از ظاهر دارد

وبحکم حزم خود را حاضر و مستعد تلاقی و تدافع انها کرده قوم و سپاه
خود را حرکت داد و با لشگر مصر قتال شدیدی نموده پس از خونریزی
بسیار عاقبت ظفر یافته سردار قشون مصر را مقتول و جمعیتش را پراکنده
و منهزم ساخت پس از آن ذریعه مبنی بر اعتذار بحضرت خدیو مصر
نموده خدیو بمقتضای احوال و مصلحت وقت پرنش او را پذیرفت
و ویرا حاکم مملکت سودان خواند و در سال هزار و هشتصد و هفتاد و پنج
خلاف میانه زبیر پاشا و پادشاه درفور افتاده لشکر ببلاد درفور کشید
و حکومت مصر نیز باقتضای سیاست و مصالح پلتیک خود زبیر را
معاضدت کرد و زبیر در جمیع مواقع جنگ بر سلطان درفور غلبه یافته
او را شکستی فاحش داد امر نادر غریبی در این جنگ از زبیر حکایت
کنند که او چنین گمان کرد فلز سرب کار نقره را نمی کند یعنی اگر

گلوله با نقره ریخته شود برای قتل خصم اثرش بیشتر و در اصابت
بهدف خطایش کمتر است لهذا فرمان داد تا دویست و پنجاه هزار ریال
(هر ریالی قریب شش هزار دینار پول سفید است) گداخته تمام از آن گلوله
تفنگ ریختند و بسپاه خود بخش کرد تا آنچه تیر بطرف دشمن افکنند
گلوله نقره باشد و از اتفاق گلوله از آن بسر سلطان درفور رسید
فی الفور او را هلاک کرد و سپاه زبیر حمله برده فرزند او را نیز که در
پهلوی وی جای داشتند سر از تن برداشتند و عقد صفوف سپاه
درفور را متشتت و نفور ساخته مظفر و منصور گشتند و تمام مملکت
درفور را مسخر و مطیع حکومت مصر کردند همینکه زبیر دید چنین فتحی
نمایان بدست او تمام شد و حکومت مصر را از خدمت و زحمت او
فایدتی عظیم عاید گردید بپاداش این رنج و خدمت از حکومت مصر

تمنا کرد که لقب و منصب حکمرانی دارفور را با والئی دارد حکومت مصر
از قبول مسئول وی امتناع ورزیده لیکن او را لقب پاشائی عطا کرد
زبیر برین امر خشنود و راضی نشده اعوان و اهل پیمان خویش را در مابین
(شکا) و (الابیض) زیر درختی جمع آورده از همه ایشان بر اتکال و معاضدت
خود عهد گرفت بطوریکه هنگام حاجت و اضطرار در راه او از هیچ چیز مضایقت
نکنند و از اجابت مسئول و اسعاف مأمول وی دست باز ندارند
و همانجا بقدر یکصد هزار لیره از آنها جمع آوری کرده باخود بمصر آورد بطمع حصول
خواهشی که از حکومت نموده بود همینکه وارد قاهره شد کارروایان
شهر او را با کمال بشاشت و تعظیم و اعزاز و تکریم پذیرفته مدت وقتی
در میان ایشان اقامت کرد پس از آن آهنگ معاودت نمود
او را اجازت خروج از قاهره ندادند و از برای وی شهریه که کمتر

از ماهی یکصد لیره نبود مقرر داشته قهراً در قاهره اقامتش دادند
تا پس از چندی انگلیسان را از او خوف و سوء ظنی حاصل شده علی العجل
دستگیرش کردند و تحت الحفظ بجبل الطارق فرستاده محبوس داشتند و از آن وقت
تاکنون زمانی بعید نیست

حکومت مصر دید فتنه و شورش حدود سودان را باید قبل از اشتعال نائره
آن وجوباً خاموش کرد لهذا گوردن پاشا را نظر بتقدمی که در مملکت
سودان داشت چنانکه سابقاً اشاره شد منصوب و مأمور سودان نمود
و در آنوقت گوردن میرالای (برتبه اول) بود

قبل از شروع باحوال و اعمال گوردن مختصری در جغرافیا و نوادر وضع
بلاد و احوال عباد سودان ذکر میکنم تا خواننده در آنچه بعد ها از وضع
و تفصیل آن خواهد آمد بر بصیرت باشد

فصل دوّیم

(درجغرافیای بلاد واحوال عرب وسودان)

شخص خواننده وشنونده چنین گمان می کند که سودان اسم از برای بلاد سکنه سیاه‌هان است وبنابرین تمام اراضی وبلاد مسکونه افریقا که واقع است مابین دریای احمر از طرفی ومحیط اتلانتیک از طرف دیگر موسوم بسودان میباشد ولی این اندیشه وگمان از حلیت صحت عاری است وصحیح این است که سودان اسم اراضی وسیعه ایست که از طرف شمال محدود به بیابان مصر واز جانب جنوب منتهی میرود بجیره نیزا وازسمت شرق محدود بحر احمر واز طرف غرب متصل بکانک درفور میباشد امّا وضع وهیئتی غیر منتظم دارد قطعات آن ثابت ومحدود نیست وتحوّلش غیر معلوم است بلکه مانند جسم زنده است که یکدفعه

اطراف آن بسط وامتداد هم میابد ودیگر بار جمع ودرهم کشیده شود (چنین معلوم میشود که بایر زمین سودان کویر وخاکش ریگ روان باشد که هیچ اثر وعلامت نمی کند وبهبوب ریاح وتموّج هوا اطراف آن جزر ومد هم میرساند) خاک سودان مشتمل بر صحاری نوبه است که درسمت جنوبی آبشار اوّل نیل واقع است ومساحت آن به پانصد وسی هزار میل مربع میرسد ودارای قسمت دیگر از اراضی میباشد که وسعت آن نیز بقدر پانزده شانزده هزار میل مربع میشود که ایالتین کردفان ودرفور درطرف غربی این اراضی واقع وسنار وتاکا وسخیت وقطعات تابعه سواکن ومصوّع درسمت شرقی وایالات (افشوده) و(بحرالغزال) وقطعات استوائیه از جانب جنوب آنست وتمام این اراضی از یک هزار است

می شود و رود نیل باشد و جای شگفتی و غرابت نیست اگر اهالی مصر
در روزگار قدیم نیل را پرستش میکرده اند چرا که حیات تمام بلاد شان
بهمین نیل است و اگر این رود پر نبود هر آینه تمام اراضی آنها
زمین خشک ریگزاری میبود و هیچ فرقی با سایر صحاری وسیعه ساحل شرقی
و غربی نیل نداشت شهرهای معتبر و سوادهای عظیم سودان طبیعة
همه در کنار نیل باشند و از جمله آنها شهر خرطوم است که در ملتقای شعبه
نیل سفید و کبود واقع شده در میانه اراضی حکومت مصر و بانی آن مرحوم
محمد علی پاشا است چنانکه سابقا اشاره بدین کردیم در اوان آنکه غلبه
بآن صرف نمود در ابتدای سال هزار و هشتصد و بیست میلادی آنجا را
بنا کرد و راه تجارت و روابط معاملات را بطرف سودان
مفتوح و منظم نموده خرطوم را مرکز تجارت قرار داد و قلیل زمانی نگذشت

و این رود [illegible] طول دارد

که در آنجا قصری عالی برای حکومت برپا شد و سربازخانه برای سپاه مستحفظ آنجا
بنا گردید و قورخانه و کشتی سازخانه و جای مهمات حربیه بهمه جهت ایجاد و آماده شد
و در اندک زمانی شهری بشد معمور و دایر و مرکز معاملات و بندر تجارت
عاج و صمغ و پر شتر مرغ و گندم و چارپایان و بردگان و جمعیت سکنه خرطوم
قبل از خروج و قیام متمهدی به پنجاه شصت هزار نفر رسیده و نصف بیشترش
از بردگان بودند خانهای این شهر محکمتر و عالیتر از تمام ابنیه و بیوت سایر بلاد
سودان بود چنانکه بعضی از خانهای ارباب تمول از سنگ ساخته بود
و جمع کثیری از اجانب و غربا از اهالی مصر و شامات و خاک عثمانی و اروپا
در آنجا جمع آمده و سکنی گرفته بودند ولی اروپائیها بواسطه عدم ملایمت و موافقت
آب و هوای آنجا بمزاجشان خیلی تلفی و تجربی میکردند خصوصا در فصل زمستان
شهر دیگر که در اهمیت موقع تالی خرطوم و نیز در راه نیل بطرف مصر میرود

واقع میباشد شهر بربر است که بقدر دویست میل از خرطوم مسافت دارد و سکنه
آن میانه چهار هزار الی ده هزار نفر است و ابنیه و عمارات اکثر از آجر خشک شده
بحرارت آفتاب مثل بناهای سایر بلاد سودان است و این شهر محط رحال
تجار سودان میباشد و از اینجا دو راه برای قوافل سودان دارد که یکی بطرف
(کورسکو) میرود و از ابو احمد میگذرد و قریه کوچکی است و قابل ذکر در تاریخ
نمیباشد مگر بجهة قتل و حربی که در سال هزار و هشتصد و بیست میلادی در
آنجا رخ داد و بقدر هشتصد نفر از محاربین باشبوزق بعد از حرب شدیدی
که مابین آنها و عرب بشرین واقع شده بقتل رسیده اند و بقیة السیف
آنها نیز مانند گله آهو از جلو حملات عرب رمیده و از شدت وحشت و دهشت
سر از پا نشناخته خود را بآب رنیل در انداخته غرق و هلاک شده اند راه دیگر
منتهی بشهر سواکن میشود مشهورترین بلاد و بندرات سودان در ساحل دریای

احمر است و اکثر برده‌ها که از داخله بلاد و نقاط سودان می‌آیند در آنجا جمع میشوند [۱] و از آنجا بخارج حمل میشوند
مسافت سواکن از بربر تقریباً دویست و هشتاد میل است از خرافات اوّل
عوام اهالی این است که سواکن محرّف از سواجن است و این شهر از آنجاست
میگویند در روزگار قدیم جزیره‌[۱] در دریای احمر بوده و هفت تن دوشیزه در آنجا اقامت
داشته‌اند روزی جماعتی از صیادان که گذارشان بجزیره مزبوره افتاده
دوشیزه‌ها را آبستن یافته گفته‌اند همانا اینها از جن حمل برداشته‌اند پس دختران را
اولادی چند آمده و از آن جزیره شناگری کرده بخشکی آمده‌اند و شهر سواکن را [۲]
بنا نهاده و خودشان (اوقاتیکه) آنکه آنجا بوده‌اند مدخل لنگرگاه سواکن دو باتی نغاین
داخل آنجا شود خیلی طولانی و تنگ و نزدیک آن پاره‌های سنگ
بسیار است که کشتیبانها را عبور دادن کشتی از میان آن خیلی صعب و دشوار است
عمارات سواکن همه از سنگ مرجان سفید است و این شهر روی جزیره

۲ در ساحل دریا

باشد و در اتصال آن صحرا بواسطهٔ راه تنگ‌تر است و گردن در
زمان حکومت خود در سودان بنا کرده است عدد نفوس ساکنین بوکن
تقریباً هشت هزار نفر است یکی دیگر از بلاد سودان شهر دُنقلهٔ قدیم است
در مسافت دویست میلی از جانب شمال غربی بربر واقع و امروزه نصف
آن خراب است اما دُنقلهٔ جدید بفاصلهٔ پنجاه یا شصت میلی
در طرف شمال دُنقلهٔ قدیم واقع و در ساحل شرقی رود نیل باشد و عرب اورا
(عرضی) مینامد

شهر دیگر (کسلا) است و این شهر بعد از خرطوم بزرگترین بلاد سودان است
عدد نفوس سکانش بقدر پانزده هزار نفر می‌شود و در مابین خرطوم و مصوّع
بزودی تمام باشد در اطراف آن کفتار بسیاری دارد حتی آنکه می‌گویند
کفتارهای آنجا مثل سگهای اسلامبول آنجا را از آفات و کثافات پاک

و پاکیزه میدارند و نیز از جملهٔ بلاد سودان شهر (العبید) است
که قاعدهٔ ایالت کردفان است جمعیتش پانزده هزار نفر میرسد
خط تلگراف از آنجا بخرطوم و قاهره کشیده شده است

سکنهٔ سودان اصلاً از شعوب و قبایل مختلفه هستند بعضی افریقی و نوبه
الاصل هستند برخی دیگر نژادشان از عرب حجازی است که در از منهٔ
سالفه اسلاف آنها از حجاز بسودان آمده و اینها با نوبیها جز رنگ بشره
هیچ شباهتی در خلقت ندارند مردمانی هستند همه بلند قامت و نیکو روی
مشهور بشجاعت و مروت و شرافت و قوت نفس بقبایل متعددهٔ
منقسم و در اطراف بلاد متفرق و هر یکی بحسب و نسب خویش مفتخر و دارای زن
روی است که با قبایل حول و حوش خودشان خیلی کم خلطه و آمیزش دارند
و هنوز همان صفات و عادات و اخلاقی که عرب در زمان

عزت و سطوت خود داشته اند و از وفور عصبیت و کمال حمیت
و ثبات عزم و صبر در شدائد و مکاره باقی هستند بعضی از نگارندگان انگلیس
که طعن و ضرب و وضع حرب عرب بود از دیده و تلخی سنان ایشان
آنها را چشیده بر او از اطناب هیچ شرحی در وصف آنها نگاشته از
که معنی آن این است (این قوم مردمی هستند چون شیران تیز چنگ که هرگز
تقاعد از جنگ نکرده و بانتظار دفاع ننشسته بلکه همیشه در رزم بر خصم پیشدستی
کرده بلشکر دشمن حمله برده چون فوج شاهین از هوا بزمین ریخته با دشمن در آویخته
در لحظه او را گسسته و در هم شکسته از چنان با هم اتفاق و اجتماع می‌کنند
که احدی نمیداند در چه زمان گرد آمده و کدام مکان با هم پیوسته رعب و مهابت
در دل دشمن می‌افکنند شبیخون برو میبرند و اگر کوه باشد رخنه می‌کنند
محال است که اعراب پشت بجنگ کنند اگر چه هزار گلوله و تیر بر سینه او بارد

(فصل سیم)

(در خلاصه احوال گردن پاشا)

شارلس گردن در سال هزار و هشتصد و سی و سه میلادی در شهر (وولویچ)
انگلیس از مادر متولد شد و پس از تحصیل علوم و تکمیل فنون حربیه در مدارس
انگلیس سال هزار و هشتصد و پنجاه و دو در سلک سپاهی منسلک و بخدمات
و اعمال حربیه مشغول گردید مردی بود بالطبع مایل بمعارک و بی اندیشه از
مهالک و صابر بر شدائد و این اوصاف را از اسلاف خود بمیراث
داشت چه پدر و جد او در محاربات انگلستان بشجاعت و بسالت شهرتی
تمام یافته و جد وی نیز همه وقت در حروب و وقعات عظیمه حاضر و در
تحمل رنج و خطر یادگار پدر بوده و پدر او نیز شبیه اسلاف با جنگ و مصاف
خو گرفته در توپخانه انگلیس سالها مشغول خدمت بوده تا بمنصب برتری سیم

توپخانه ارتقا جسته بود و اما گردن سال هزار و هشتصد و پنجاه و چهار
در محاصره سواستاپول حاضر شده و جنگهای بزرگ و کارهای نمایان نموده که
سردار بزرگ و رئیس سپاه انگلیس در آن جنگ تصدیق و شهادت بر
شجاعت و جلادت او داده بود و در سنه هزار و هشتصد و شصت
با سپاه انگلیس مسافرت بچین نموده در واقعات عظیمه آن سفر همه گواه
بر شجاعت و تجلّد و دلیل بر تفوق او با قران و درایت و مراتب مهارت
و وقوف او را در فنون حربیه و حرکات عسکریه و انجام مقاصد انگلیس گوشزد
میسازد و تا سال هزار و هشتصد و شصت و پنج در چین اقامت کرده ازانجا
برو غصه‌ها خورد تا خدمت و مأموریت خود را بپایان آورد آنگاه
مراجعت بانگلیس نموده بپاداش خدمات منصب برتری اول ایل انگلیس
نائل و از طرف خاقان چین بلقب سالار عسکر (شیر سیاه) ملقب گردید

در سنه هزار و هشتصد و هفتاد و سه چنانکه سابقاً مسطور شد بحکومت و تنظیم
حدود استوائیه افریقا مأمور گردید بعد از اصلاح و انتظام امور آنجا
در هزار و هشتصد و هفتاد و شش مراجعت نمود در سال هفتاد و نه حکومت
تمام ممالک سودان و دارفور و قطعات و حدود استوائیه از طرف خدیو
مصر بدو مفوض گردید وقتیکه بسودان رسید آنجا را خالی از قشون مصر دید
چراکه در آنوقت تمام عساکر مصریه در داخل سودان بودند با امداد قشون عثمانی
برای جنگ با دولت روس رفته بودند و بدین واسطه آتش فتنه در مملکت دارفور
مشتعل و زبیر پاشا بگمراختن تخم شورش مشغول پیوسته بمکاتیب و رسائل
بخلفاء و اهالی بیان خویش می‌گماشت و آنها را بشق عصای فرمانبری و ارتکاب
عصیان و خودسری وا میداشت و بهدم و تخریب بناهای گردن تحریض و
ترغیب میکرد تا آنکه رفته رفته عدد شورشیان متجاوز از ده هزار نفر گردید

رنجور شد لکن با گروهی جز معدودی از عساکر مصریه نبود با اینحالت
یک ماه تمام در خرطوم اقامت کرده باصلاح و ترتیب امور حکومت پرداخت
و کارها را چنانکه باید منتظم ساخت رسم رشوه ستانی را منسوخ کرد قانون زدن
تازیانه را از میان برداشت پس از آن بر ناقه خویش برنشسته راه بیابان
بی آب و علف را جز بیم تلف زاد و اعتلائی نداشت پیش گرفت و جمه
رانده تا بدارفور رسید اتباع و همراهان و خدام و پاسبانان خویش را که بود
بافق بعید گذاشته خود منفرداً بدایره طاغیان و عصات درآمد دیر
بقدر سه هزار نفر بوده شاکی السلاح و مستعد شورش و فساد نیز سواران
و سران آنها که نیز جمعی کثیر ایستاده رؤسا و وجوه را مخاطب ساخته
شرحی از کلمات لین و خشن مبنی بر وعد و وعید و بیم و امید القا نمود و از
میان آنها بیرون نیامد تا همه را مطیع و منقاد خود ساخت و سرخیل آنها که

تخت سر تسلیم پیش آورد سلیمان بن زبیر بود گردن او را مخصوص زیر استمالت
و تشیید ربقه انقیاد حکومت بحر الغزال داده برین نقش نکاشتی نهاد
پس از آن گردون بازگشت بخرطوم نمود و قلیل زمانی در آنجا اقامت کرده
بصوب بربر توجه نمود و از آنجا بمنقله شد در منقله او را خبر رسید که اهالی حبش
حمله و هجوم بسنار برده‌اند سریعاً معاودت بخرطوم کرده معلوم شد این شایعه
محض کذب بوده از آن پس برای اصلاح میانه اهالی ابوغوش عزیمت آنصوب کرد
و کار آنجا را بانجام آورده مراجعت بخرطوم نمود آنگاه بموجب تلگراف خدیو
احضار بقاهره شد برای قرار و مدار امور مالیه سودان که امری مهم و ترتیب
آن موقوف بحضور او بود و در آنوقت یکسال از حکومت و اقامت
وی در سودان گذشته بود بقدر یکماهی در قاهره توقف کرده مجدداً
مراجعت بخرطوم نمود و در اثنای طریق از سواکن و بربر عبور نموده چند

ماهی چند بتحصیل مالیات ولایات سودان اشتغال ورزید هر کس این تفصیل
که ما ذکر کردیم از بعض اعمال و احوال گردون و سفرها و خطرها که برای
او روی داده است ملاحظه و قرائت نماید چنین گمان می کند که او مردی بوده
طویل القامه و عریض الکتفین و قویم الارکان و عظیم الجثه و قوی البنیه
و عبوس الوجه که شدت هیبتش پای گریزنده را از رفتار و دست
ستیزنده را از پیکار باز میداشته و از کمال سطوتش بوده که سایه امنیت
و مایه رفاهیت در خطه سودان گسترده و فراهم کرده بود ولی واقع
امر چنین نیست چه او مردی قصیر القامه و ضعیف اندام و لاغر و نزار
اما آثار نباهت و نام آوری و فکر و دانش از بشره او هویدا و آشکار
بود

سلیمان ابن زبیر که منتهز فرصت بود اشتغال گردون را در خرطوم مرتب

دوایر حکومتی و سرگرمی او را بامور مالیه بلاد غنیمت شمرده بقدر شش هزار نفر
از معاریف و حلفای پدر خود را با خود جمع کرده سر از ربقه اطاعت و انقیاد
بیرون کشید و تجاهر بعصیان و سرکشی گردید گردون بعض سرکردگان و رجال خود را
با بهره از جنود برفع او مامور کرد و محاربت سختی فیمابین رفت آخر
لشکر گردون نصرت یافت و پسر زبیر را تعاقب نمایند و تشنجات و جنگهای
متعدده با او یافتند از پسر او زبیر که دلیلی بین بود که خود زبیر محرک
سلسله عصیان و شریک این شورش و طغیان بوده بنابرین حکم قتل
زبیر نیز صادر شد لیکن بعد معاف از قتل گردیده راتبه معیشتی را از او قطع کردند
که از طرف حکومت مصر بوی میرسید بعد ازین واقعه خاک سودان
از خار فتنه پاک و پیراسته گردید و امنیت و راحت آن ساحت
بکمال رسید از آن پس گردون و اصر الهم منع تجارت برده و نخ

عادت برده ستانی پرداخت تا اینکه توفیق پاشا خدیو حالیه بسر خدیوی
مصر نشست و خدیو سابق ملک و دیار مصر را وداع و انقطاع کرد
گردون از سودان برگشته بقاهره آمد و بامر خدیو برای فیصل بعض مهام مخصوصه
مامور حبشه شد پس از انجام امور آنجا معاودت بانگلیس نمود
همینکه لرد رپن بحکومت هندوستان منصوب شد گردون را بمصاحبت
اختیار و محرم اسرار خود کرد و در آنوقت دولت چین را با روس خلافی
در میانه اتفاق بود تسویهٔ خلاف و رفع اختلاف فیما بین را بعهدهٔ گردون
متفوض داشته او بطوری که منتهای مقصود بود گفتگو و خلاف را براه صلح
و ائتلاف از میانه آن دو دولت رفع نمود از آن پس دولت انگلیس او را
برای بعض مهام خصوصیه بدماغه امید افریقا فرستاد و از آنجا بانگلیس رجعت نمود
و از انگلیس مسافرت بخاک شام کرده مدت یکسال تمام در اورشلیم

و نواحی آن اقامت کرد و از امور دنیویه انقطاع کرده ملتزم عبادت گردید
چنانکه در آن مدت از طاعت خالق بصحبت خلایق نپرداخت

(فصل چهارم)

(در ذکر حکومت رؤف پاشا در سودان و قیام مهدی)

هر عاقل منصفی اقرار و تصدیق میکند که گردون پاشا قراری نیکو و نظامی مستحسن
در خطهٔ سودان گذاشت هرگاه اهالی از روی آن قرار و قانون بعمل و نسق کار
میکردند هر ذی حقی بحق خود میرسید و هر ستمکاری کیفر مستحق میدید و آنچه او در
منع برده گیری و برده فروشی بذل سعی نمود الحق نظر بتجربه شرف و رفعت
شأن انسانیت مساعی او مشکور است لیکن بملاحظهٔ مصلحت حکومت و تمهید
اسباب راحت و اقتضای رفاهیت جز آنکه حمل بسوء تدبیر و قلت حزم
و عدم دوراندیشی او کرده و بگوئیم از مراعات حال و محل و ملاحظهٔ مآل

پستی بیکسو افتاده است دلیلی برآن دارم زیرا که تجارت بردگی بود
از قدیم الایام در سودان شایع و منبع اول و جمع کثیری از اعاظم اهالی که
در آن خطه قدرت و ثروت و نفوذ تام داشتند از این راه معاش
و انتعاش میکردند علی الخصوص و بیع و شرای برده و برده گیری هیچگاه در شریعت
انها (یعنی مذهب اسلام) ممنوع و حرام نبود پس همینکه گردون حکمرانی بر آن
خطه یافت دفعةً واحده حکم سخت صریح بقطع رشته این تجارت و سد
باب این معامله نمود و با کمال شدت و جدیت و نهایت سخت گیری بر اجرای
حکم خود ایستاده کار را بر مردم تنگ کرد حتی آنکه جمع کثیری را بانواع عقوبات
از حبس و قتل و غیره معاقب ساخت و تنبیهات شدیده اجرا داشت
و این از بدیهیات عقلیات است که هر عادتی در مملکتی جاری و جایگیر شده فقط
واحده قطع آن ممکن نیست بر وفق عادت و مخالف اهالی و نفرت

و بیجان انتصار پیدا و بان عادت شده زیرا که بان قوم مالوف و راضی
و راغب بشند و از آنچه بر غیر مالوف متنفر و هارب و اگرچه رسم آن
عادت قوم نکوهیده و ذمیم و منظور بحال انها باشد چه رسد بانکه معطوف
و منفعت آن فی الحقیقه در آن بوده باشد از این روی بوده حکومت و
سیاست گردون در سودان بعضی از وحشت حالت و وخامت
نازو و هیچ بعضی نسبت از انظار نزد و مخافت و عدم حق او در دل ملت
و برده فروشی باب تیزی و نفرت قاطبه اهالی سودان از حکومت مصر
و سخط و عناد انها نسبت بقاطبه مصریان گردید
و حکومت رئوف پاشا در سودان (زاد فی الطنبور نغمة اخری) از اسباب
مزید علت این شد و چون شار الیه جبرا گردون حکمرانی سودان منصوب
گردید بجای آنکه جبر کسر ایام گردون را نموده بلطایف الحیل رشته خلاص و

رفع علل سابقه را بکند و دلهای رمیده را آرمیده سازد و نه باشبوزق
(قشون چریک) را که سابق در سودان اسباب تظلم و زیان بود دوباره
بانجا عود داده چنانکه رسم و عادت معهود آنها بود بنای جبر و جور را
گذاشتند و رؤف پاشا سلب رأفت از خود کرده بعد از آنکه ضریبه
گران و خراجی خارج از میزان و تحمیل مالا یطاق بود بر اعناق اهالی وارد نمود
تحصیل و جمع این خراج و منال را بعهده طایفه باشبوزق مفوض داشت و چنان
کار خراج گزاری را بر آن بیچارگان سخت کرده که اگر یک تن در ادای
ضریبت تقصیر میکرد و مال الذمت خود را تأخیر میداشت چریک
بیرحم او را بچار میخ عقوبت و نکال کشیده بضرب تازیانه اضمحلال
مینمود تا رفته رفته از سوء معاملت حکومت و ترک مجاملت ارباب
مناصب فلاحان از بدبختی و شآمت از صبر گذشت و هر کس در هر جا بود

فلاح خیر خویش را در ترک فلاحت دیده زمین خود را بایر و خراب گذاشت
و برای معیشت بسرقت و سلب را بهترین سبب شناخته در خفیه بعضی بقطع
طریق و برخی ببیع رقیق پرداختند و تمام اینها مایه شدت نفرت
مردم از حکومت گردیده قلوب اهالی از کینه و کین والی ممتلی شد
و بانتظار فرج و قطع ربقه حرج و طلب سبب روزی گذرانیدند و مفری هم
از ضر او نیز قادر نمی گردند از آن پس عرابی پاشا در مصر آغاز شورش
و سرکشی نموده از وخامت طغیان و شآمت عصیان او چنانکه مشهور آفاق
و مسطور اوراق گردید انواع بلیات و نکبات بمملکت مصر رسید و بدین
جهت حکومت مصر در سودان ضعیف و متزلزل الارکان شد و اصحاب
امر و نهی و ارباب حل و عقد از تمهید راحت و حفظ امنیت آن خطه
عاجز ماندند و زمام اهالی از قبضه اختیارشان بیرون رفت و چنانکه از

پیش اشارت نمودیم بلکه سودان احکام حکومت و صادرات ایشان را
بخود گران دیده ناچار بنای ناله و بیقراری بگذاشتند و با حکومت خشم
و خشونت آغاز نموده از سخنگوئی و زشت خوئی و تهدید و وعید ملازمه
قطع امید است هیچ اثر نمی‌گردید حکومت محض تخویف اهالی و تلافی
این حالات مکرر به مجبور بازدیاد قوه قهریه و افزون خرم و خشم میشد
زیادی خدام و اعوان موجب زیادی مخارج و مواجب و ازدیاد مخارج
و مواجب مستلزم ازدیاد تحمیلات و ضرائب و زیادی منال و ضرائب
باعث مزید نفرت و تظلم رعیت میگردید

پس روز بروز بنیان حکومت سودان بانی اسباب و علل درکار
انهدام و خلل و اوضاع آن خطه و خاک دچار اشکال و ارتباک
میگردید تا آنکه راهی برای رهائی از این نزدیکی و ربقه رقیت و ظلم

بشورش و نافرمانی برست آنها افتاده فوراً سر گشی برداشته رایت
عصیان افراشتند آنها دو داعی و اسباب شورش و هیجان اهالی سودان
بوده که تا امروز مشاهده میکنیم و هر کس در اقوال و سخنان کسانی که بکارهای حالات
سودان و مراتب خیالات سودانیان وقوف و آگهی دارد نیز تأمل
نماید میداند که همین اسباب و جهاتی که ما ذکر کردیم فقط سبب میل
و رغبت وجوه و اکابر طوایف و عشایر باجابت دعوت و اطاعت
فرمان مهدی سودانی گردیده و همه را بحضرت و بیعت او وا داشت
بدون آنکه در بعضی اعتقاد بصدق دعوت و میل قلبی ۲ او داشته باشند ۲ بتأیید مهدویت
اما مهدی بلکه متمهدی که اسمش محمد احمد است بعضی گفته اند در سال ۱۸۴۳
میلادی در قریه خناق که در قرب آبشار ریتم نیل است متولد شده
و برخی دیگر گویند در جزیره کوچکی که مسافت چندان میلی از طرف غربی

دنقله واقع است بعرصهٔ وجود آمده و مردی بود متوسط در میان رجال باریک
بدن و قوی بنیه گندم گون مایل بسیاه ریشش تنک سیاه و بر روی جبینش اثر
داغ و علامتی بود میان دو طرف عارضش سه علامت داشت در دوازده
سالگی حافظ کلام الله شد از آن پس عموی او که در قرب سنار کشتی داشت
خواست تا او را حرفت کشتی سازی و صنعت مراکب که شغل او بود
بیاموزد روزی او را کتک زیاد زد او هم از نزد عموی خود فرار کرده
نظر بعلو طبعی که داشت بخرطوم آمد تا در آنجا خواندن و نوشتن فرا گرفت
و نزد بعضی از معلمین و مشایخ آنجا قلیلی علم فقه و شرایع آموخت بعد از آن
برای تکمیل درس فقه ببربر رفته مدتی نزد شیخ نوره شخصی کبیر و در بلد
صغیری ببربر دائماً موقف بود تدریس نمود تا از تلمیذی برتبهٔ استادی
رسید و از آنجا بجزیره کوچکی موسوم به (ابا) که مسافت چهار روز راه

از جانب جنوب خرطوم واقع است انتقال نمود و مدت پانزده سال
در آنجا اقامت جسته زاویهٔ عزلت و انقطاع گزید و تمام اهمیت را در
گوشه و صرف اذکار و اوراد و شغل طاعت و عبادت و مطالعهٔ کتب دینیه
بشاغل دیگر نپرداخت تا صیت صلاحیت و تقدس و طهارت او
بنواحی و اطراف رفت و خلق طلاب و نیازمندان از راههای دور
برای درک فیض حضور و تلقی علوم و معارف بکلبهٔ او رو آوردند و
چند کریمه از بنات کرام و مشایخ اقوام که در میان عشایر و اجیال جاه
و مقام و نفوذی تام داشتند بعقد ازدواج خویش کشید که دلایل آن
بود میخواهد پشت خود را بدین پیوندها محکم و بکثرت نسب و
دعوی خویش را بر شأن قوی و مسلم گرداند نتیجه آن طمعی که در نفس او بود
که در اواخر عمرش بظهور رسید و مردم نظر بخلوص نیت و حسن عقیدهٔ

و بطهارت ذیل و قدس ذات او داشتند شیخ طریقهٔ دراویش جیلانیه
انجه و دیش خوانند چون خبر ثروت و کثرت تمول و علو منزلت
محمد احمد بسمع مرافزوده رسید رسولی فرستاده باسم اعانت اولیای حکومت
مبلغ خطیر مال ازاو طلب کرد محمد احمد از ادای آن ابا نمود و مراسله
مکتوبی بدو نوشته تهدید شدید کرد که هرگاه در ایصال مال و امتثال
مثال امتناع و تمرد ورزد او را معزولاً و مخذولاً بغشوده خواهد برد
و برای انفاذ امر و اجرای وعید و تهدید خود سپاهی گران از پس آن
نامه روان کرد همینکه سپاه بجزیره ابا رسیدند محمد احمد با اتباع خود
و جمعی کثیر از تلامذه و طلاب و انصار و اصحاب بودند با اتفاق
نموده حربی سخت و سریع درانداخت و زمانی نگذشت که همه را جمع
جرار منتشر متفرق و پریشان ساخت این خبر در بلاد مجاوره منتشر شد

و مردمیرا که از سوء حال و ثقل منال بنالیدند بهیجان و آواز آورد
و هزاران نفوس بمحض استماع این واقعه از دست جور و بیداد حکام و ولاة
برآوردند ازین هیجان و گرویدن خلق محمد احمد را انتهاز چنین فرصتی بود
کبریائی در دماغ پدید آمده رایت داعیت برافراخت در اواخر
ماه ایار رومی مطابق ماه فرانسه سال ۱۸۸۱ مسیحی بود که با یاران
و هواداران خود از دراویش و فقها آغاز نامه نگاری نهاده اعلان
و اشعار نمود که او همان مهدی منتظر است و قیام وی در سال ۱۸۸۳
(مطابق سنه هزار و سیصد هجری) بیرون آمده عنقریب دنیا را از عدل
و داد پر کند و قائمهٔ اسلام را بپای دارد و گوهر دین را از اوحال
مسلمین آلوده بشوائب شبهات گردیده پاک بسازد و هر کس از
امر او تمرد و عصیان ورزد و دعوت وی را گردن ننهد یا در اجابت

او بهانه جوئی و راه خودسری پوید خواه مسلم باشد یا نصرانی و یهود او را بقتل
میرسانید و در ماه رمضان هزار و دویست و نود و هشت مطابق اواسط
سال ۱۸۸۱ میلادی دعوت خود را آشکار کرد و جهاراً خویش را قائم
بحق و مهدی مطلق خواند و هزاران کس از اهالی سودان او را پیروی کرده
و مهدویتش را اقرار آوردند رؤف پاشا چون از امر محمد احمد آگاهی
یافت رسولی از محارم و خواص خویش که ابوالسعود نام داشت نزد او
فرستاده وی را بخرطوم طلب کرد رسول چون نزد محمد احمد رسید از وی سؤال
کرد که آیا غایت مقصود تو از این دعوی چیست خود را که میدانی و خلق را
بچه میخوانی جواب داد که من فرستاده پروردگارم و همان مهدی موعود
که خلق در انتظار او هستند فرستاده گفت اگر آنچه توانی که ادعا میکنی
پس از برای چه نافرمانی و عصیان حکومت مینمائی و حال آنکه خود میدانی

که او حکومت اسلامیه است پاسخ داد چنین نیست که تو میگوئی اگر این
حکومت فی الحقیقه بشریعت اسلام و طریقت حضرت سید الانام ص
بودی از چه روی این خراج و ضریبت بگردن مسلمین حمل میشودی ابوالسعود
گفت من ترا نصیحت میکنم که بمخالفت حکومت برمخیز و از مقاومت
با او بپرهیز که عاقبت آن وخیم است و عقوبت آن الیم و الا دیری
نمیگذرد که خویشتن را با اتباع و انصار دوچار قهر عسکر حکومت خواهی دید
جواب داد که هر وقت عسکر حکومت با کشتیهای بخار و توپهای آتشبار
بطرف ما بیاید یقین بدان که گلوله های ایشان بمن و اتباع من هیچ ضرری
نخواهد رسانید بلکه خودشان با تفنگها و توپهای آتشفشان غرق نیل گردیده
جان بعزرائیل تسلیم خواهند کرد و درباره بقدرت رب جلیل حکایت
جنود فرعون عنود و آیت (فغشیهم من الیم ما غشیهم) معاینه خواهد افتاد

ابوالسعود نزد رئوف پاشا معاودت کرده آنچه دیده و شنیده بود
بسمع وی رسانید رئوف پاشا مصمم مقاتله متمهدی شده سیصد نفر
سپاهی با یک توپ در دو کشتی بخاری ترتیب و تجهیز کرده بطرف
سودان روان ساخت و ریاست این قشون را به سه نفر صاحب منصب داد در
بین راه میانه این سه تن نزاع افتاد که آیا سرداری کدام از آن قشون با کدام
یک باید باشد و چون بجزیره ابا رسیدند شب باشد یا روز چه باید کرد
در چه نهج آغاز حرب دشمن نمود صبح روز یازدهم ماه او مطابق آنها
روی بود هر یکی از آن سه نفر با قسمتی از عساکر از کشتی بخاک آمده چون نزدیک
شهر و آبادی که مسکن محمد احمد بود رسیدند مردی را دیدند جاشی از مردم گرد
آورده جمع شده اند او را از کسان متمهدی کرده بر او حمله بردند و چون نزدیک رسیدند
سؤالی از وی کرده دیگر منتظر جواب نشده وی در رنگ تفنگ را بروی او خالی

کرده و هلاکش ساخت و حال آنکه او از اتباع متمهدی هم نبود در آن حین
متمهدی و اتباعش سر وقت آنها رسیده با تیغهای آخته بر آنها تاختند
قشون چون آن حالت را مشاهده نمودند روح جدال و نیروی قتال در خود ندیده
اقدام بجنگ نکردند متمهدی بقدر یکصد و بیست نفر از آنها را از دم تیغ
گذرانیده بقیة السیف سلاح حرب ریخته عنان عزیمت بهزیمت پیچیدند
باقی لشکر در دو کشتی بخار بودند چون اینحالت را مشاهده نمودند چنان
مضطرب و خائف شدند که جرأت و جسارت آنکه یک تیر توپ
بطرف آنها خالی بیندازند نکرده و گفتند که تضییع باروط و اتلاف
ذخائر حربیه سودی ندارد و آخر برای اظهار جلوه توپی بطرف
هوا انداخته متمهدی و اتباعش بدون آنکه صدمه و آسیبی بآنها رسد
فرار کردند و باقی جنود بی نیل مقصود بحکم (رضیت من الغنیمة بالایاب)

سود سلامت سر را از زیان ملامت و کیفر برتر دیده راه خرطوم سپردند
از انتشار این خبر و اثر این ظفر اتباع و انصار متمهدی روز بروز فزایش یافته
آوازه اقبال او بهمه قبایل رسید و از تمام نواحی و حدود سودان
دسته دسته آهنگ بیعت و نصرت او کردند محمد سعید پاشا حکمران
کردفان چون از انکار و جدال و پیکار و اقبال متمهدی واقف شد خائف
گردیده لشکری عظیم چون رود نیل از قفای او گسیل کرد متمهدی بکوه غدیر
که در شمال غربی فشوده واقع است پناه برده استمداد و استنجاد از اهالی
آنحدود نمود که همه قومی دلیرند (در روز معرکه گرگان و شرزه شیرانند)
حتی آنکه محمد علی پاشا روز فتح کردوفان هرچه کرد نتوانست آنقوم را
خاضع و مطیع خود گرداند بالجمله طولی نکشید که محمد سعید پاشا نیز باد در
مشت بر شمشیر پشت داده روی باداره حکومت خود آورد بعد از روز ادای

آنکه طغیان آب نیل سد سبیل کرده مانع از تعاقب متمهدی است از آن پس
راشد بیک مدیر و حکمران فشوده که (مردی کُردی لاابالی بود) بقدر چهار صد نفر
قشون نظامی و یکهزار نفر از طایفه شلوک (که قبیله از سیاه پوستان سودان اند)
مسلح و مکمل کرده عزیمت کوه غدیر نمود و پس از چهارده روز بادیه پیمائی
بمتمهدی رسیده جنگ عظیمی میانه فریقین واقع و اسیاف یمانیه چنان بکاستانی
مشغول و نوک رماح بقبض ارواح مجهز شد که در کم از ساعتی جانها با تنها
وداع و تنها از سرها انقطاع جست و محاربین قشون چنان در خاک و خون
طپیدند که سیاه از سپید و موالی از عبید شناخته نمیشد عاقبت نسیم
فتح و نصرت رایت اقبال متمهدی وزیده راشد بیک با اکثری از عساکر
نظامی و بعضی از طایفه شلوک که باوی بودند بقتل رسیده هرچه ذخایر
خزینه داشتند با چندین قبضه تفنگ رمنتون غنیمت متمهدی شد

و درخلال انحال نایره فتنه وفساد از تمام حدود و بلاد سودان زبانه کشید
طایفه دراویش میان قبائل عرب افتاده مردم را بحرب وقتال و جهاد
و جدال فی سبیل الله تحریض و ترغیب می کردند و ناخوشی مسری طغیان و
عصیان هر یومی از قومی بقومی و از عشیره بعشیره سرایت میکرد تا
بقبیله کبابیش که درطرف شمالی کردوفان واقع است رسید
و از طرف دیگر طایفه شکری ساکن میانه سواکن و بربر شورش برپا داشتند
سایر قبایل مجاوره نیز روش اطاعت فرو گذاشتند بالجمله دایره این
نایره تمام خطه سودان را احاطه کرد تا بدریای نیل رسید و پیوسته اخبار
شورش از هرناحیه گوشزد رئوف پاشا می گردید و او از خرطوم هیچ
تجاوز نمی کرد تا آنکه در اوایل سال ۱۸۸۲ میلادی حکم احضار او از طرف
خدیو رسیده از سودان بمصر مراجعت نمود پیش از آنکه هیچ اقدامی در اطفاء

آتش این فتنه نماید

(فصل پنجم)

(در ذکر حکومت عبدالقادر پاشا در سودان)

بعد از عزل رئوف پاشا عبدالقادر پاشا بحکمرانی مملکت سودان منصوب و مأمور
گردیده لدی الورود امر تجهیز جنود داد و در استیصال تمهید شرایط استعجالرا
از دست نگذاشت و بقدر سیزده فوج سپاه منظم که اکثر آنها از کردوفان
و دارفور بودند و هزار و پانصد تن قشون غیرمنتظم از قبایل عرب
مقیم دنقله فراهم آورد و سرداری این قشون را بیوسف پاشا مردی
دنقلی الاصل بود داده سپاه و سردار مزبور متوجه کوه قدیر ملجأ
و اتفاق متمهدی بود شدند ولی افسوس هنوز از خرطوم مسافتی دور نشده بودند
که بقدر پانصد نفر از دنقلیان از اردو فرار کرده بمتمهدی پیوستند

در اوایل ماه آوریل مطابق {نیسان} رومی حسن بیک عسکری مدیر سنار
بواسطه تلگراف بخرطوم خبر داده که بعضی از شورشیان که سرخیل آنها
یکی از اقارب متمهدی است در سنار قیام بشورش کرده رایت عداوت
وعصیان افراشته اند اگر از طرف ایالت اجازت رود قیام
واقدام برفع آنها نمایم رخصت این کار را یافته قشون سنار را
مسلح ساخته صبح روز هفتم شهر آوریل بگروه شورشیان حمله برد شورشیان
مقاومت ومدافعت سخت نموده چنان صولتی بروز دادند که سپاه
سنار دست از پیکار شسته با غایت خستگی وخسران وهزیمت فراوان
بداخل شهر فرار کردند وطاغیان آنها را تعاقب نموده شهر را در آخر
جنگ سخت با اهالی کرده جمعی کثیر از اصناف وتجار طعمه سیاف اشرار
شدند ویکصد نفر از سپاه ساخلو نیز درین جنگ وستیز عرضه هلاک

گردیده باقی قشون بسربازخانهای شهر پناه بردند و با چهارپاره
شلیک سختی بطرف اشرار نمودند تا آنها را قهراً از شهر بیرون کردند
وابتدا از آن زمان که شورشیان دست بتلگرافخانه نیافته بودند تفصیل
وقایع وحادثات هر ساعت بواسطه تلگراف بخرطوم میرسید
بعد شورشیان تلگرافخانه را متصرف شده تمام تیرهای قوه‌ها را شکسته
وسیمهای را قطع نموده وسائل مخابرات بالمره منقطع گردید واهالی خرطوم
چنین گمان کردند که شهر سنار بتصرف دشمن افتاده واین اندیشه
وگمان در اطراف بلاد شایع وعزائم متمهدین درکار شورش ویورش
بلاد سخت تر وعددشان همواره بیشتر شد حتی آنکه گفتند عدد محاصرین
سنار بچهار هزار نفر رسیده بود واما شهر سنار هفت روز تمام در
محاصره بود آنها همه قبل از وصول عبدالقادر پاشا بخرطوم بود ودر آن وقت

نایب او زنگلر پاشا بود که در خرطوم اقامت داشت همینکه از اغتشاش
سنار مطلع شد فی الحال بقدر چهار صد نفر سپاهی متوجه آنجا نمود و
صالح آقا را بر آنها فائد و سردار کرد اما مشار الیه تا روز پانزدهم
از روی تخلف از این جنبش نمود پس خود زنگلر پاشا نیز با دویست نفر
قشون نظامی از سپاه متحفظ خرطوم در کشتی بخار از قفای آن سپاه حرکت نمود
تبعه خارجه و فرنگیهائی که در خرطوم بودند احساس نزدیک شدن خطر و حدوث
سوانح را نموده در خانه کشیشها و مأمورین کاتولیک متحصن شده آنجا را
مأمن خود ساختند آتش حرب و قتال در کردوفان اشتعال
یافت و دزدان قطاع الطریق در آنجا فرصت بدست آورده
دست تعدی بعابرین و مسافرین دراز و بقطع طرق و نهب اموال
آغاز کرده در هفت نقطه مابین خرطوم و الابیض سیم تلگراف را قطع کردند

و اهالی الابیض مستعد تحصن شدند و شورش تمام جهات در فور امتداد
یافته بقسمی شد که روابط میانه در فور با سایر بلاد و نقاط حوزه حکومت
یکباره منقطع و راه مراودت از هر سو بسته شد چنانکه تا امروز همین
حالت باقی است در خلال این احوال مردی محمد طه نام در آنجا
ادعا کرد که من وزیر متمهدیم و گروهی دور خود جمع کرده در قریه کوچک
بحوالی ابی حراز که تا ساحل نیل کبود که ساعت راه مسافت داشت
رایت شورش افراشت و پای اقامت استوار کرد همینکه زنگلر پاشا
با کشتی بخار جنگی خود بآنجا رسید محمد طاها را دعوت بتسلیم و استیمان
نمود او ابا کرده زنگلر پاشا چون مأیوس از اطاعت او شد (سنجق
یوسف ملک) را با پنجاه مرد جنگی داوطلب و یکصد نفر قشون نظامی
بمحاربه و مقاتله او فرستاد شورشیان و اتباع محمد طاها هم خود را

بسیوف و رماح و صنوف سلاح آراسته بودند بر آنها حمله نمودند
و رزمی سخت داده زمانی نگذشت که تمام آنها را انجا کشته ریختند عجب این بود
که زنان و دختران طاغیان در وسط معرکه بر مردان خود پیشدستی و سبقت
جسته بی اندیشه و بیم خود را با سینه های گشاده بر صف سپاه مصر میزدند
و با دندان ابدان رجال را پاره می کردند بناءً علیهذا انگلیزیان مضطر
و ناگزیر از این شد که معاودت بابی حرس نموده استمداد و استنجاد
از اهالی انجا نماید روز چهارم ماه ایار بود که جمع کثیری اعوان و انصار
از مردم داوطلب از ابو حرس فراهم آورده بر مجمع طاغیها حمله برد
لیکن زمانی نگذشت که دوباره تمام سپاه و اعوان او طعمه تیغ طاغیان
بی باک گشته بخاک هلاک ریختند و ما بقی سر از پا نشناخته از جلو
صولات خصم گریختند و توپ انها غنیمت شورشیان گردید

اما سنجق صالح آقا پیوسته قطع بوادی و طی طرق نمود تا بسنار رسید
شورشیان که در حصار سنار اقامت داشتند همینکه او را دیدند از قصد
و اراده وی سؤال کردند او امر خود را کتمان کرده انها را بمطاوله و درنگ
در خواب غفلت کرد تا مرکز منیع و محل مساعدی در کنار نیل برای خود
اختیار و کار تحصن و محاربه و پیکار را راست و استوار کرد انگاه
سپاه داوطلب خود را بشکل قلعه صف آرائی و ترتیب نمود
و شلیک سختی بطرف شورشیان کرده آتش حرب از هر دو سو زبانه
کشید و از صباح تا رواح جنگ و ستیز در کار و روز رستخیز پدیدار بود
و از شورشیان جمعی بیشمار رهسپار مطموره عدم و مسافر زاویه فنا شدند
عاقبت بقیه انها از صالح آقا و جنود او هزیمت یافته روی از جنگ
برتافتند و حصار سنار از محاصره مستخلص شد اهالی سنار در شادی آمد

قبیله همه خودهای فولادی بر سر و زره‌های آهنین در بر و تیغهای درخشان
بدست راست و سپرها بدست چپ بر اسبهای فربه تازی سوار و مستعد
جانبازی و پیکار بودند چنانکه گفتی عربان جنگجوی عهد جاهلیت از
یا که یاران معرکه کربلا و مشتاق جنت‌اند خلاصه چون قلب زنگلر پاشا
با این سپاه گران مطمئن و آسوده شد باعوض الکریم امیر و سردار سپاه
نزد وی تعلق گردیده تمام این سپاه را از پیاده و سوار مرتب و حاضر پیکار
ساخته روز بیستم ماه مارس یکدفعه بدشمن حمله برند و در شام روز مزبور
صفوف سپاه را آراسته کرده مستعد و مهیای قتال شدند و عوض الکریم
قشون را مخاطب ساخته تسلی و دلگرمی میداد و تحریص بصبر و ثبات
و وصیت بشجاعت و مردانگی میکرد و همه را بشوق غنیمت می‌انداخت
و از شکست و هزیمت خائف میساخت و خودش با کمال شادی و

چنین گمان کردند که سنجق صالح آقا و اتباع او زمره اعادی و از طاغیان
بوادی اند لهذا چند تیر توپ و تفنگ بطرف آنها انداخته
بعد ملتفت شدند آنها اعوان و انصارند که برای استخلاص آنها آمده
ابواب حصار را گشوده او را با کمال بشاشت پذیرائی و استقبال
نموده قدوم وی را غنیمت شمرده دسته دسته با قوام تمام ریخته
پای آنها را بوسه دادند و مراسم تشکر و امتنان از غیرت و همت
و شجاعت صالح آغا بجای آوردند

اما زنگلر پاشا پیوسته دراین حرص قرین اضطراب و ترس بود تا اورا
مدد و نصرت قوی دررسید و لشکری انبوه که مشتمل بود از شش دسته
قشون منظم مسلح و دو هزار و پانصد نفر از جنگجویان عرب از قبیله
شکریه بمعاضدت او فراهم آمده که در جلو آنها جمعی از مشایخ و مهتران

حاضر و منتظر ساعت قتال بلکه طالب سرعت جدال بود و حال آنکه
خود شیخی سالخورده بود که غبار شیبش بر عارض نشسته و لشکر شبابش
از شهرستان تن برخاسته بود قریه‌ای که مسکن و مأمن دشمن بود در صحرای
طرف دست راست نیل کبود واقع و فاصله مابین قریه مزبور و نیل
بیشه‌ای از درخت بود و در صحرای سمت دست چپ روبروی این بیشه
درخت آغل و کنده کوچکی بود که دسته‌ای از سپاه بسرکردگی سنجق عثمان آقا
در آنجا اقامت کرده بودند از برای منع و جلوگیری دشمن از فرار
از راه آب و شریعه‌ای که در قرب آن مکان بود پس عساکر نظامی
پیش روی قریه طاغیان در محاذات نیل صف آرائی کرده
و عوض الکریم سپاه خود را از پیاده و سواره در پشت سر قشون نظامی
مرتب و منظم ساخت و در میان عساکر ندا در داده که هرکس پشت بدشمن

داده اظهار خوف و بیم کند و عزیمت فرار و هزیمت تصمیم نماید
عقبه سپاه راه سلامت و نجات را ببندند با سنانهای جان‌ستان
بنای کشش در افکنند پس الحاج محمد طاها که در مقدمه سپاه
و صفوف خود بود در حالتی که چندین صد از دراویش او را احاطه
کرده و پیوسته گرداگردش را داشتند مبادرت جنگ نموده سپاه
نظام و لشکریان عرب حمله آوردند از طرف قشون نظام شلیک سنخری کرده
مانند ابر بهاری بر طاغیان که در حول محمد طاها بودند گلوله تفنگ باریدند
چنانکه تا سه مرتبه آنها را از گرد او بضرب گلوله پراکنده ساختند ولی
هیچ آسیبی ازین شلیکهای متوالی بوجود او نرسید چراکه تا یکدسته
از گرد او متفرق میشدند دسته دیگر از دراویش او را احاطه نموده سینه‌های
خویش را سپر بلای کردند و جانها در راهش فدا میساختند تا عساکر

دست در کار مانده از کمال کشش و کوشش جان بلب رسیده چنین
گمان بردند که با محمد طاها حرز و طلسمی است یا در حجب غیبیه محفوف
و محفوظ است که گلوله و تیر باو کارگر نیست و اکثر خوف سپاهیان
اعراب از پشت سر بود از خوف و توهم دست از جنگ کشیده
راه فرار می‌سپردند چندان از انصار جان نثار محمد طاها هدف
گلوله شده بخاک هلاک ریختند که از کشته‌ها پشته‌ها برآمد و محمد طاها را
دیگر قدرت اقامت و جرئت مقاومت نماند خواست از میان
کشتگان و خستگان با همگی خود را بیرون برده پناه بمأمن و حصار خود
برد که ناگاه گلوله بر سر او رسیده فی الحال هلاکش ساخت جمعی که تشنه
بخون محمد طاها و اتباع او بودند و برای خونخواهی و قصاص مقتولین خود
سعی مینمودند درین حال مانند شیران گرسنه حمله و هجوم بر بقیة السیف

طاغیان و اعقاب اصحاب محمد طاها آورده همه را از دم در بدر
حتی به نسوان و اطفال ابقا نکرده در جسم یاورده برهر که دست یافته
از دم تیغ گذرانیدند ذکریا پاشا جهد و اهتمام در استخلاص نسوان و اطفال
می‌نمود تا بهزار زحمت زن و پسر محمد طاها را از میان معرکه و مهلکه مستخلص
ساخته بعد از رنج و مشقت بسیارش را ایشان را انگشتری خود در سایه پسر از آن
تمام کشتگان و مجروحین پورشیان را در یکجا جمع کرده آتش زدند و تا عرش
چند گز گذشت که تمام آن اجساد مبدل بتوده خاکستر شد و بعضی دیگر از
پورشیان که آهنگ فرار و عبور از معبر رود نموده بودند
دوچار عثمان آقا گردیده قریب شصت نفر از آنها بقتل رسیدند اما
جسد محمد طاها را اعراب با احترام در محملی گذاشته و بر شتری حمل کرده
جمعی از سواران عرب در اطراف او تکبیر و تهلیل میگفتند تا بنزد

زنگلر پاشا آورده در فی الحال حکم شد سر او را بریده در بلاد مجاوره و دیگر
و اطراف گردانیده تا بخرطوم رسیدند و در یکی از شوارع شهر مزبور بیاویختند
تا عبرت ناظرین گردد سلاح حرب و آلات جنگ شورشیان
درین جنگ و محاربات قبل از آن همه منحصر بنیزه و شمشیر و امثال اینها
از اسلحه قدیمه بود و غیر از اینها هیچ سلاحی استعمال نمی کردند چرا که دراویش
استعمال اسلحه ناریه را از قبیل توپ و تفنگ بدعوی اینکه اینها
حربه و ادوات جنگ کفار فرنگ است حرام می دانستند لیکن بسیار از اینکه
مقدار زیادی تفنگ رمنگتون وغیره از عساکر مصری غنیمت بدست اینها
افتاد آنوقت دیگر دراویش ممانعت از استعمال آن نکرده این فعل
حرام را مباح کردند زنگلر پاشا بعد ازین فتح و ظفر با جمعیت لشکر بعزم
استخلاص و تأمین سنار آمده وقتی بآنجا رسید دید صالح آقا شهر را از بند

محاصره خلاص و اهالی را از شر شورشیان آسوده کرده لیکن قلع ریشه اهل
شورش و عصیان از آن ولایت نشده و هنوز باز جمعی از طاغیان
در اکثر نواحی و منتهز فرصت و تلافی هستند لشکری را با خود ده الف مأمور
آنجا نموده امیر و سرخیل شورشیان را با جمع کثیری از اهل عصیان
بقتل رسانیدند روز دوازدهم ماه مه عبدالقادر پاشا بخرطوم
رسیده اول سپاه نظامی آنجا را جمع کرده در تحت ریاست و سرداری
راشد پاشا برای دفع شر قبیله حسینیه روانه کرد و فال داشت
قبیله مزبوره چندی بود سر بنافرمانی و عصیان برداشته بنای قطع طرق
و نهب قوافل گذاشته بودند و بعد بهمت پاشا و قشون چریکیه
و اجتماع سپاه داوطلب گماشته تا جمعی مردم جنگجوی فراهم داشته
در خرطوم بحفظ شهر و مهیای جنگ و دفاع گذاشت درین اثنا

خبر شورش و طغیان عرابی پاشا در مصر بسمع او رسید و از طرف دیگر
علی الغفله خبر وحشت انگیز دیگر شنید که در کوه غدیر شورشیان
اعراب بر لشگر یوسف پاشا غلبه یافته همه را پراکنده و منهزم
و رایاتشان را منکوس ساخته بر هر که دست یافته از کشته و جرحی
از آنها را زنده نگذاشته‌اند از این پس متمهدی آهنگ حمله بخرطوم را
نموده در سپتامبر سال ۱۸۸۲ میلادی با شصت هزار کس مرد جنگی
وارد العبید شد استعداد حربی و قشون متحفظ العبید در آنوقت
عبارت از شش هزار نفر سپاه نظامی کامل السلاح و دوازده عراده
توپ حاضر دفاع بود روز هشتم ماه مزبور سپاه و اتباع متمهدی
بدون باک و بیم از آتشباری و گلوله‌های ناری که از طرف شهر
مثل باران بهاری بر آنها میبارید بحصار العبید یورش برده

کوشش کردند تا بقهر و غلبه دروازه‌های شهر را مفتوح ساخته با لشگر حصار
بجنگ و پیکار پردازند اسلحه ناری بکار نیامد عرصه جنگ بر حصاریان
تنگ شد مجال شلیک تفنگ نماند کار پیکار بقوت ساعد
و سورت صوارم افتاد در کوچه‌ها جوی‌ها از خون جاری شد و پشته‌ها
از کشته‌ها برآمد اسکندر بیک صاحب منصب قشون متحفظ دیر جنگ
تاختن با انبوه دشمن کاری خطا و نتیجه آن انهزام و فنای سپاه را
حکم داد تا آنکه بوشده باز شلیک تفنگ گرفتند و چنان گلوله‌باران
کردند که شورشیان را طاقت اقامت و تاب مقاومت نمانده
قهراً از شهر بیرون رفتند جمع کثیری از طرفین در این محاربه کشته شد
ولی متمهدیین که باره خود سازی کرده برگشتند و دو کرت دیگر متوالیاً
حمله سختی بشهر آورده بار هر دو بار با شکست و خذلان تمام پس نشستند

و آنچه مذکور شد عدد کشتگان شورشیان در این یورشها و حملات
به پنجاه هزار نفر رسیده بود بعد از این شکست متمهدی را قوت و روز
بضعف و فتور مبدل و رشته رجا و حبل حیل سست شد چنانکه نزدیک
بود فسخ عزیمت بنماید ولی انقدر کوشش نمود و بقیه سپاه پراکنده خود را
جمع آورده این نوبت بعزم ثابت حصار العبید را محاصره کرد
عبد القادر پاشا از خوف آنکه مبادا گروه طاغیان ناگهان بخرطوم
حمله ور شوند بعزم تحصین و استحکام آنجا متوجه خرطوم شد و مابین نیل سفید
و کبود راهی مفتوح کرده آب دو دریا را بیکدیگر متصل نموده خرطوم بمنزله
جزیره گردید پس از آنکه آتش فتنه و شورش عرابی پاشا در مصر منطفی شد
لشکر مصر نیز در ماه دسامبر بمدد و معاضدت سپاه ساخلو سودان مأمور
و روانه سودان گردید و در اواخر سال ۱۸۸۲ قائم مقام ستورت از مصر

مأمور و روانه خرطوم شد تا از احوال سودان خبری برای حکومت مصر بیاورد
در نوامبر سال هزار و هشتصد و هشتاد و دو عبد القادر پاشا در مقدمة الجیش
عزیمت سنار نمود تا زمره شورشیان را از آنجا قلع و قمع و نفی و طرد نمود
قسمتی از قشون را تحت ریاست حسین پاشا در جلو خرطوم گذارد و در دو جنگ
و وقعه نصرت کامل یافته شورشیان را هزیمت داد اما شورشیان در کردفان
کرةً بعد اولی فتح نمایان کرده و سپاه ساخلو العبید بعد از آنکه مدتی در حصار
مانده بودند از طول زمان محاصره عاجز بلکه از بی قوتی نزدیک بهلاکت شده اضطرارا
شهر العبید را تسلیم شورشیان نمودند همینکه شهر مسخر متمهدی دین شد تمام سپاه ساخلو
و سکنه العبید قهراً منضم بقشون و اتباع متمهدی گردیده و در حقیقت همه بدایره
رعیتی او درآمدند و از این روز ایالت کردوفان مستقلا در تحت
امارت متمهدی درآمد چنانکه تا امروز زیر حکومت و فرمانگزاری او و خلفای او

اوست و در اثنای آنکه عبد القادر پاشا با نصرت و فیروزی انباز
و رایت اقبالش از نسایم فتح در اهتزاز بود از طرف خدیو مصر احضار
بقاهره شده بجای او علاء الدین پاشا ضابط بندر مصوع بحکمرانی مملکت
سودان مأمور گردید و حسین پاشا ریاست قشون سنار را متقلد شد
و درین هنگام هکس پاشا جنرال انگلیسی با سرکردگان و اتباع خود بخرطوم
رسیده امر سرداری قشون سودان کلیةً باو مفوض گردید

(فصل ششم)

(در احوال جنرال هکس)

جنرال هکس سال هزار و هشتصد و چهل و نه میلادی در سلک سپاه
هندی انگلیس منسلک و داخل خدمت عسکریه شده کرارًا در محاربات
و غزوات هند و حبشه حاضر و مصدر خدمت و رشادت شد بعد از آنکه

چندین سال خدمت کرد برتبه جنرالی (سرتیپی) نایل و راتبه از
حکومت هند بیرون خدمت و مأموریت برای او مرتب و معین گردید
در سنه هزار و هشتصد و هشتاد و دو بمصر رفت و بریاست ارکان
حربیه قشون مصر برقرار شد پس از آن خدیو مصر منصب سرداری
سپاه سودان را باو مفوض داشته روز هفتم ماه فوریه سال ۱۸۸۳
میلادی او با خواص و ارکان عسکریه خود از قاهره حرکت کرده عزیمت
سواکن نمودند و از آنجا ببربر رفته از بربر راه صحرا را گرفته تا کنار نیل
آمده از آنجا سوار کشتیهای بخار شده پس از چند روز بحر پیمائی در اوایل
ماه مارس آذر ماه رومی بخرطوم رسیدند و بعد از انقضای سه هفته
دسته چند از عساکر قاهره با شش عراده توپ طرز جدید در خرطوم
بآنها پیوستند از آن پس جمع کثیری از دسته های متفرق شده قشون

مصری که در شورش وطغیان عرابی شریک ودخیل بودند نیز از
قفای آنها رسیده بجمعیت جنرال هکس منضم شدند واز قراری که گفته شد
اینها را صاحب منصبان وعساکر خودشان جبراً فرستاده بودند حتی اینکه خودشان
چنین گمان میکردند که این مسافرت ومأموریت جزا ومکافات
عملی است که در روز شورش عرابی پاشا از اینها سرزده است
دراین اثنا جم غفیری از قبیله بقاره درساحل نیل سفید مجتمع گردیده
مردی را که (احمد المکاشف) میخواندند برایالت وشهری برداشته
رایت شورش وخودسری افراشتند برای مدافعه ومقابله این
قبیله لشکری انبوه درتحت سرداری حسین پاشا در (کوه) بحجیز
شد پس از آن جنرال هکس از خرطوم با جمعیت وحشمتی بسوی آنها
حرکت کرده در بیست وسیم آوریل ماه فرانسه مطابق میان روز

سپاهی مؤلف از چهار فوج دیم از پیادگان سپاه عرابی وقسمتی از
قشون چریک وپارهٔ از سواران سودانی که اسب ویابو داشتند
وچهار عراده توپ بجهت محاربه وملاقات شورشیانی که جبل العین را
معسکر خود ساخته بودند روانه ساخت وسرداری این سپاه را
جنرال هکس بسلیمان پاشا داد ودو نفر صاحب منصب اروپائی یکی (جنرال
کولبرن) ودیگری (جنرال دکلوزش) نیز با او همراه کرد واما
خود هکس سه عراده توپ برداشته بطرف جزیره (ابا) که واقع
مابین سنار وکردفان است روانه شد که جلو راه بازگشت قبیله
بقاره را قطع وسد نماید
اما سلیمان پاشا لشکر خود را بهر کجا فرود میاورد بشکل قلعه تشکیل داده
وصحرای پرخاری راه از حرارت آفتاب شکافته بود ودر روزها

چون تنور تافته پیش گرفته پیوسته بادیه پیمائی کرد چنانکه نزدیک
بود از کمال رنج و مشقت جانشان در آن قاع صفصف عرضهٔ تباه
و تلف گردد تا بعد از آنهمه زحمت و عذاب بقلعهٔ خرابی رسیده
شب را در آنجا بیتوته نمودند و علی الصباح باز کوچ کرده چندان
راه پیمودند تا بزمین مرتفعی در قرب نای رسیده نازل شدند و در آنجا
مختصر نزل و سرپناهی از چوب و نی برای خود برپا کردند بامداد فردا
جنرال هکس نیز از طریق دیگر خود را بآنها رسانید چه او را خبر رسیده بود
که دشمن در تدارک حمله و هجوم بر آنهاست سه روز در آنجا اقامت
کرده مترصد حملهٔ خصم نشستند بعد از ظهر روز بیست و ششم همین ماه
بوده که سواران دشمن بسر وقت آنها رسیده غارت در انداختند
سپاه هکس فوراً در همان مرکز خود قلعه بندی کرده بنای شلیک را گذاشتند

و چنان گلوله باری کردند که خصم را تاب مقاومت نمانده فراراً
پس نشست
روز بیست و هشتم سپاه هکس از آنجا آهنگ پیش رفتن کردند و سواره
قشون چریک را طلیعهٔ لشکر ساخته از پیش فرستادند که از احوال
شورشیان اطلاع حاصل نمایند و خود از عقب تمام ذخیره و شترها و
احمال خویش را در وسط قرار داده افواج سپاه بهیئت قلعه آنها را
احاطه نموده باین وضع و حالت تمام روز را راه پیمودند و چون شب در
دست درآمد در صحرا فرود آمده اردو زدند و بامداد روز دیگر بهمان
هیئت روز پیش حرکت نموده یکساعتی که از اول روز راه پیمودند سواران
طلیعه برگشته خبر دادند که دشمن با کمال سرعت روی آورده و از عقب
حمله ور میگردد فوراً توقف کرده ساز حرب نمودند و تمام شترها

واحمال و مهمات حربیه را در میان گرفته دور از آن اشکال مربع حاطه
کردند و زمین هموار و موقع مساعد خوبی را برای جنگ اختیار نمودند
که نه مابین آنها و دشمن حایلی بود و نه بجهت خصم ممکن بود خود را
از گلوله باری و اسلحه ناری آنها محفوظ و در زمین نشیبی مستور و مختفی سازد
و در هر ضلعی از اضلاع این قلعه مربع هزار تفنگ قرار داده و توپها
را در خارج قلعه پیش روی هر زاویه از زوایای آن وضع نمودند و انگلیس
بر خلاف رسم و عادت معمولی توپها را در خود زوایا که محل
اتصال اضلاع بود قرار نداد بجهة این بود که میخواست اضلاع
مربع بیکدیگر اتصال تام داشته هیچ فصل در میان آنها اگر بیک
توپ و توپچی هم شده است نباشد که راه و مدخلی از برای دشمن
برای داخل شدن بقلعه مربع بهم نرسد پس از آن میخهای [illegible] رشته پره زیادی

که از جمله مهمات حربیه با خود همراه داشت در حول و حوش
قلعه مربع تا مسافتی که دورتر از آن بزمین پاشید از برای آنکه پاهای
شورشیان و سمهای دواب آنها که فیل نیز از آن جمله بود مانند شتر و غیره فرو برود
و مانع از نزدیک شدن و حمله آوردن آنها بقلعه سپاه گردد
از آن پس طلیعه مختصری از برای تجسس و کشف حرکات دشمن فرستاد
ساعتی بعد سواران طلیعه برگشته ورود دشمن خبر دادند و زمانی
نگذشت که نیزه های طاغیان از یکطرف دشت درخشان و از میان
آن بیشه رماح سپاهی جرار چون شیران خونخوار پدیدار گردیده
بمسافت که هزار قدم از قلعه مربع قشون جنرال انگلیس رسیدند در جلو
سپاه شورشیان جمعی از زعما طوایف و سرخیلان اصحاب شورش
در زیر بیرقهای گوناگون و رایات رنگ رنگ اتباع خود را تشویق

بحمله و جنگ میکردند و اراجیف غیرت انگیز و اشعار نصرت آمیز
انشاد مینمودند اما سواران ایشان در میان پیادگان متفرق بودند
و هیچ دلیلی و علامتی از علامات نظم و انتظام در سپاه آنها نبود
پس بشکل قوسی پیش آمدند تا دو سر قوس آنها بقلعه مربع قشون انگلیس
مواجه و نزدیک گردید آنگاه از طرف لشکر انگلیس حکم شلیک تفنگ
شد بطوریکه گلولهها همه بنقاط موافق اصابت کند و تیرها بخطا نرود
لشکر خصم هم با دلهای قوی روبرزم آورده از دو طرف میکوشیدند
تا آنکه بضرب گلولههای تفنگ بسیاری از شورشیان از پا درآمدند
پس از آن توپهای زوایای قلعه را بر آنها بسته شلیک سختی کردند
تا یک قسمت دیگر از آنها را بخاک هلاک انداختند در این هنگام
سران و مهتران اصحاب شورش بحصار سپاه انگلیس یورش آورده غارت

در انداختند و پیوسته مردان و اتباع خود را بجهاد و جدال تحریص
و ترغیب میکردند تا آنکه اهلی دست از جان شسته و دلها بحرب خشن
سخت کرده با سنگ حمله آوردند سوار از آنها دیده میشد شمشیر خود را
کشیده و عنان اسب را رها کرده هنوز نزدیک قلعه مرتب نشده بود
دو طرف گلوله گردیده بزمین میافتاد فوراً از زخم و جراحت خود را بهمت
خود بسته برخاسته دوباره حمله میکرد تا گلولهها متواتر از پایش درمیآورد
و بر روی سنگریزهها جان میسپرد خلاصه هر کس در این وقعه شاهد
و ناظر بود گواهی داده شورشیان اعراب چنان قتالی کردند که در اکثری
از شجعان و ابطال عالم دیده و شنیده شده بود با تیغهای آخته از عقب
و پیاده ریختند و بی اندیشه و بیم برهنه توپها حمله میبردند و با آنکه
پیوسته گلوله میخوردند و جا بجا میمردند توپهای انگلیسان و تفنگها گلوله بارا

بازیچه می‌پنداشتند و از کشته شدن و مردن هیچ باک نداشتند
درین معرکه دوازده نفر از مشایخ کبار و رؤسای بزرگ ترکستان
بقتل رسیدند که مقدم برهمه شیخ عظیم الشأن بود مسمی به (عمر الملقب
بمهدی او را با شیخ عرقی از کردوفان روانه داشته بود و این
دو سوار درین محاربه داد مردانگی و جلادت را داده پیوسته
در هر شب قتال از یسار بیمین و از یمین بشمال در حرکت و ترقب این بودند
که بلکه رخنه باریکی در قلعه مربع یافته هجوم و حمله برده خود را از آن روزن
بر داخل افکنند آخر بآرزوی خود نایل نشدند تا چنگال اجل آنها را
در ربود همینکه ترکشیان دو نفر رؤسا و بزرگان آنها را کشته
شدند بیرقها و رایاتشان بچنگ دشمن افتاد یکدفعه اهالی طرف یمین
قلعه حمله‌ور گردیدند فوراً توپچیان سپاه انگلیس دست بتفنگ و توپ

برده ترکشیان دیگر تاب مقاومت نماند و زمانی نگذشت
که از هیبت آتش‌فشانی توپ چون جراد منتشر با فریاد این المفر
پشت بجنگ داده رو بهزیمت و فرار نمودند مگر فرقهٔ قلیل
از آنها که بی‌باک در جنگ و ستیز را از جان شیرین خوشتر داشته
بامید ثواب جهاد و نوید (ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء)
پای ثبات افشردند که اگر زنده ماندیم گوی شرف و افتخار از معرکه بیرون
در ربایند والا جانی در سر جهاد مشرکین و حفظ ناموس دین سپرند پس هر یک
از آنها بنزدیک قلعه مربع رسیده حربه خود را بطرف قشون انگلیس پرتاب انداختند
و فوراً هدف گلوله گردیده تلف شدند همینکه غبار معرکه فرو نشست
و دود توپ و تفنگ از میان برخاسته عرصه قتال نمایان شد در
اکثری از مقتولین ترکشیان یافت شش صد هم یا در حوالی

قلعه مرتفع گشته و افتاده بودند صاحب‌منصبان و سرکردگان سپاه
انگلیس زبان بمدح و تمجید سپاه خود گشودند و الحق پای ثبات در
میدان معرکه قتال افشرده و جنگی دلیرانه کردند و روزگارها نامشان
مذکور و سعیشان مشکور خواهد بود از جمله چیزهائی که دلیل بر کمال
بسالت و شجاعت شورشیان و علامت گذشتگی ایشان از جان
و جهان بود این بود که یکی از صاحب‌منصبان قشون انگلیس مأمور شد
که بیرقی از بیرقهای شورشیان را که در دوره قمر قلعه مرتفع روی زمین
افتاده بود برداشته بیاورد همینکه رسید و علم را از زمین برداشت
فوراً حامل آن رایت که گلوله تفنگ بر رانش خورده و سرنیزه
دستش را مجروح کرده بود بر او حمله کرد از پس او مردی دیگر نیز که
سالم البنیه در میان کشتگان افتاده بود حمله آورد و صاحب‌منصب مزبور

بنای مدافعه گذاشته اولی را شمشیری بر سرش نواخت و دومی را
طپانچه بر رویش خالی کرده بعد از مدتی محاربه و کوشش زیاد خود را
از چنگ آنها مستخلص ساخت عدد طاغیان درین جنگ با من
چهار پنج هزار نفر بود و عدد کشتگان که در میدان قتال انداخته
در رفته بودند کمتر از پانصد نفر نبود سوای آنکه اقربا و خویشان و همدستانشان
اجساد آنها را از میدان جنگ ربوده برده و در اوطان خود برده بودند
از برای آنکه با جلال و احترام دفن کنند و از سپاه مصری که در
تحت ریاست انگلیس بودند بهمه جهت ده نفر مقتول و معدودی مجروح شده بودند
پس از انجام کار حرب سپاه جنرال اکس بطرف جبال الیمن حرکت کرده
چون بآنجا رسیدند دیدند شورشیان آنجا را نیز خالی کرده‌اند در این حین
بسیاری از امرا و سران ارباب فتنه و شورش نزد حکومت معذرت

وپوزش آمده طلب عفو کردند و متعهد ترک عصیان و اطاعت فرمان
جنرال هکس شدند و در اواخر تابستان آتش فتنه و غائله شورش از
سنار بالمره خاموش و مندفع گردیده سلطنت متمهدی منحصر برفور
وکردوفان گردید

جنرال هکس با سپاه خود روزی چند در جبل العین اقامت کرده
پس از آن مراجعت بخرطوم نمود و ساخلو معتبری از قشونی همراه داشت
در (دویم) گذاشت ازین حکومت مصر افتتاح کردوفان و کسر
شوکت متمهدی را اگرت دیگر وجهه همت ساخته عزیمت قلع غائله او را
تصمیم کرد زیرا که متمهدی پیوسته رسولان مردم فریب نهانی
بنفس خرطوم میفرستاد و اهالی را بتمرد و نافرمانی حکومت اغوا مینمود
و بمتابعت خویش دعوت میکرد علیهذا جنرال هکس شروع

تجهیز قشون نموده با اهتمامی تمام بتدارکات حربیه پرداخت و با بعضی از
عشایر و قبایل کردوفان که از دایره متمهدی برکنار بودند فتح باب رسل
و رسائل نموده همه را بسوی خود خواند پس با انتخاب راهی که از آن
راه به (الابیض) برود پرداخت چه عمده صعوبت و اشکال راه از
بابت قلت میاه بود آب ایالت کردوفان منحصر بکاهپهائی بوده در
صحرا بمسافت زیادی دور از یکدیگر واقع بود و اکثر این چاهها در فصل
تابستان خشک میشد و کار عابر و مسافر از نایابی آب بتنگی و تباهی میکشید
بالجمله پس از مشاوره و گفتگو آخر الامر صواب در این دید که با قشون
خود از راه نیل که بهترین سبیل است بطرف (دویم) رفته و از آنجا عنان
عزیمت بجانب صحرای جنوب منعطف [2] کرده خود را برکه (شرقله)
برساند چرا که بعد از فحص و تحقیق و بحث دقیق براو معلوم و مکشوف

۲ [illegible]

افتاده درین راه بهتر و سهلتر از طرق دیگر آب بدست خواهد آمد
و باز محض مزید احتیاط حکم داد تا شتر بسیاری حاضر و مهیا کرده برای
مدت بیست و چهار ساعت قشون آب بار کردند
در روز هشتم ماه سپتامبر مطابق (ایلول) رومی جنرال کچنر سپاه
خود را سان دیده هشت هزار پیاده و چهارصد نفر از سواره هر یک
و ملبس تن مردان رزمجوی خود را از زره و مغفر فولاد و انواع اسلحه
حربیه آراسته بودند و چهار عراده توپ طرز کروپ و شش
عراده توپ نوردنفلت و ده عراده از توپهای کوتاه قد برخش
رسید و بامداد روز دیگر با این سپاه بعزم کردوفان حرکت
نموده پس از دوازده روز طی طریق بدوم رسید و حال آنکه
قوافل این راه را نهایت در چهار روز طی میکنند قشون ساحلی

(دویم) و (کوت) را نیز هکس ضمیمه اردوی خود نموده درین حال عده
سپاه او به ده هزار و پانصد نفر مرد جنگی رسید که از جمله همراهان او
علاء الدین پاشا حاکم سودان و بسیاری از صاحب منصبان انگلیسی بودند
اما آنچه از نوشتجات بعضی از آنها مکشوف و ظاهر میشود رعب و خوفی تمام
بر قلوب شجاع ترین آنها مستولی گردیده ابطال رجال عموماً ازین حمله
مضطرب البال بودند و هیچ ازین لشگرکشی و سفر بشارت فتح و ظفر بگوش
دلشان نمیرسید و جز احتمال ضرر چیزی متوقع و منتظر نبودند چراکه همه میدانستند
این سفر مخوف با انواع مکاره و خطرات است چنانکه یکی از آنها در بیست و دوم
سپتامبر بیکی از دوستان صدیق خود مکتوبی نوشته و صریحاً اظهار داشته
بود که ما مشرف بخطر عظیمی هستیم زیرا آنچه بتحقیق معلوم شده است متمهدی زیاده
از پانزده هزار نفر قشون مسلح تفنگ تیر و چهارده عراده توپ دارد

وعلاوه براین استعداد و شوکت معنوی او است هم سوارانش همه
به بسالت مشهورند و تعصب دینی هر یک را شجاع غارتگری کرده است
و اعظم مصاعب و مخاطرات ما نایابی آب است بجهة آنکه چاههای
آبی هم در راهها بوده همه مسدود شده و عنقریب از دوم هم بگذریم آنوقت
رانیز بر روی خواهیم کرد و آبی ذخیره برداشته ام زیاده از کفایت
بیست و چهار ساعت این اردو نیست و عدد ما یازده هزار نفر
قشون و شش هزار راس شتر و قاطر است هم اگر یک نوبت آب
باین سپاه و چهارپایان نرسد همه تلف میشوند و اگر علی الغفله دشمن بر ما
حمله کند ما در خطر عظیم هستیم و چنانچه یک دفعه ما را شکست دهند دیگر
یک تن از ما جان بسلامت از سودان بیرون نخواهد برد چرا که کل
شورش تمام سودان را فرو گرفته است شخص دیگر نیز در بیست و نهم

ماه مزبور مکتوبی مبسوط برای اقربا و احباب خود نوشته میگوید ما بمهلکه و خطر
آشکاری افتاده ایم پس اگر تا چند روز دیگر بشما خبر رسید هم جسم ما طعمه وحوش
افریقا شده است گریه و زاری مکنید جزع و بیقراری ننمائید هم اگر در میدان
نبرد شاخی بسنان تیز و تیغ خونریز جان بسپارم خوشتر دارم هم تا مدتی دراز در بستر
بیماری با تاب و تب روز و شب آرام و جان بلب چنانکه اکنون مرگ
نصیب اکثری از اهالی انجاها است و عنقریب ما مضطر باین خواهیم شد
هم تمام شتر و احمال خود را در میان گرفته پیوسته بشکل مربعی حرکت نمائیم
چرا که خوف از این داریم هم علی الغفله سواران دشمن بر ما تاخت و تاز و یکی بعمل آرند
و دیگر بواسطه شدت حرارت روز است هم روزها را راه نمیرویم مگر
بقدر ده میل و با خجالت باید چهار روز متوالی بادیه پیمائی کنیم تا از
چاهی بچاه دیگر برسیم و آنوقت هم از آن میترسیم هم چاه ثانی را انباشته

از سنگ و خاک یابیم و بجای آب خاک حسرت بر سر افشانیم خود با
چارپایان با شکمهای افروخته و جگرهای سوخته مجبور بمراجعت بسوی چاه آهن شدیم
سواران دشمن هم از هر سو در کمین نشسته منتهز فرصت و مترقب وقت
مناسب هستند در هنگام بیرون تاخته بر ما حمله ور شوند پس در هر حال ما با اجل
خود دست در آغوشیم و روزی چند نگذرد که یا در طلب آب نقد جان
بسپریم یا از تعب راه هلاک و تباه یا در میدان جنگ بخون خود
رنگین شویم روز بیست و هفتم این ماه سپاه بدبخت انگلیس از (دوم)
مصمم حرکت شده (کالباحث عن حتفه بظلفه) بپای خویش طریق هلاکت
پیش گرفتند عیون و جواسیس متعهدی هم پیوسته از گوشه و کنار تجسس حرکات
و کشف اخبار از اردوی انگلیس کرده یوماً فیوماً بمتعهدی خبر میدادند اما
انگلیس بدبخت اعتماد و اتکالی تمام باقوال رهنمایان خائن خود کرده یکباره

غافل از این شده که اینها دلیل سبیل هلاکت اند و رفیق طریق ضلالت
و بعد از منزل (دوم) باول جائی که فرود آمد مجلس مذاکره حربیه از عقلا
و ارکان حرب خود منعقد ساخته درباب محافظت و عدم محافظت راه
بازگشت مشاوره و مذاکره نمود آخر آرا بر این قرار گرفت که قراول و
سپاه محافظ در نقاط عرض راهی که گذار کرده اند بگذارند و حال آنکه هر کس
بنظر دقت این تدبیر و قرار را ملاحظه نماید می بیند عین خطاست چرا که قطع
راه بازگشت اسباب قطع سیم تلگراف و ترک رابطه و مراوده آنها
با (دوم) و خرطوم میشد آخرین خبر تلگرافی که از انگلیس پاشا بخرطوم
رسید بتاریخ هفدهم ماه اکتبر مطابق (تشرین اول رومی) و عین
مطلب آن از این قرار بود (ما الآن بمسافت بیست میلی از (دوم)
هستیم و در نهایت خوشی و شادمانی زیرا که ما در این خط راه را بر اعدام سپاه

مستحفظ گذاشته و در ایاب تدبیر صواب پی بردیم و اکنون حاکم سودان
مرا اعلام و آگاهی رسیده که عنقریب شورشیان اعراب طرق و ابواب وصول
آذوقه و ذخایر حربیه را بر روی ما خواهند بست و پس از آن قشون ما داخل
نقاط مرکزی و بلاد سودان شد از همه طرف ما را احاطه خواهند کرد و علاوه بر این
برکه های آب عنقریب خشک میشود و ما دیگر دسترس باب نخواهیم داشت
مگر آنکه در راه و بیراه حفر چاه بنمائیم قشون ما تاکنون قرین [illegible] هستند و کار ما در
کمال شدت) ازین پس دیگر تا مدتی دراز قطع مخابره از اردوی جنرال
هکس شد و هیچکس را خبری از حالات آنها نبود صبر و انتظار بپایان رسید
و خاطرها بغایت مشوش گردید مردم نگاهها بر افتادند در بیست و یکم همین ماه
اکتبر صورت مخابره تلگرافی از خرطوم بمصر رسید بمضمون که مردم اعرابی
از موقع جنگ بخرطوم رسیده مژده و بشارت داده جنرال هکس

بر شورشیان اعراب غلبه کامل یافته و از لشگر متمهدی اکثری بقتل رسیده
باقی روی از جنگ برتافته و این خبر را ده نفر از سپاهیان هکس که همراه
اردو بوده ثبت و تصدیق نموده اند مدتی طولی ازین خبر بشارت اثر
گذشت و دیگر خبری که مشوش آن باشد و جامع الوجوه از طرف سودان
نرسید مردم در میانه شک و قلق و حالت یأس و رجا پیوسته روز
بشب میبردند و شب بروز میآوردند تا آنکه وقایع شنیعه سودان کما هو حقه
بر بسیاری اخبار صحیحه از پرده اختفا و اشتباه رخ نمود و اخبار وحشت آثار
بتواتر رسیده معلوم و محقق گردید که جنرال هکس با تمام کسانش بقتل رسیده
و سپاه نظامش بالتمام هلاک و تباه گردیده اند اگرچه از کماهی این قضیه
هیچکس را آگاهی نبوده و نیست چرا که هیچکس حاضران آن غزا و ناظران سوء قضا
نبوده که جان از معرکه بسلامت برون برده باشد تا خبرش محقق باشد

وگفتارش موثق پس از کس هرچه در جزئیات این حادثه سرایه گفتارش از
روی پندار است و بر دانش در قرائن و آثار و قول مرجح و اصح نزد کسانی
که این حادثه را نگاشته‌اند این است که از حرکات قشون جنرال الکس
بعد از خروج از (دوم) هر خبری رسیده همه بوجه تقریب است و آنچه
اکثری بر آنند و یک قول نگاشته‌اند این است
بعد از خروج جنرال الکس از (دوم) سپاه او با قشون دشمن تلاقی
نموده میانه فریقین منازعات شدیده و محاربات عدیده رفته ولی در آن
جنگها از مصریان جز قلیلی از قشون چرکس و بعضی از سودانیان داوطلب
غیر منظم کسی از قشون الکس تلفی نرسید و جنرال الکس چون به برکه (اکهد) رسید
دریاچهٔ در آنجا دیده خود را سیراب کرد و بقدر لزوم آب برداشته
پس از آن سپاه خود را بدو قسمت منقسم نمود یک قسمت را در تحت ریاست

خود قرار داده عزیمت العبید کرد و قسمت دیگر را علاء الدین پاشا
سپرده بسمت (کاظ) که محلی است در جانب شرقی العبید مأمور و روانه
ساخت زیرا که متعهدی را جلوگیری کرده نگذارد از آن طرف پیش بیاید
و خود سپاهی را همراه داشت بسمت آلوبه حرکت داده شب را
در آنجا بیتوته کرد و در راه خود جز معدودی متفرق از سودانیان عرب
که از جلو او فرار میکردند نمیدید و در روز دیگر گمان این است که سیم
نوامبر (مطابق تشرین ثانی) بوده قشون از آنجا در حالتی که بقدر کفایت
بیست و چهار ساعت آب همراه داشتند بطرف پیش حرکت نمود
ظاهر این است که راهنمایان او که دلیل راه سپاه بودند با او خیانت
کرده سپاه را از راه بیشه دشوار صعب المسلک بردند که بقدر سه ساعت
سپاه در آنجا معطل مانده تا مشقت زیادی عبور کردند هنوز از بیشه

بیرون نیامده بودند که ارتش پی بالشکر دشمن دوچار شده دانستند که دشمن
در کمین بوده و ایشان ره پیمای سبیل هالکین اگرچه مجال جنرال تنگ بود
ولی جنرال اکس فوراً خود را مهیای جنگ نموده سپاه را بشکل قلعه
مربع تشکیل داد و تمام روز را با شورشیان مردانه جنگیده آخر روز
دشمن منهزم و او فیروز گردیده شب را در همان ساحت قتال بیتوته کرد
و ظاهر این است که اکس چون دیده بود دشمن رو باو کرده و کار مرافعه دشوار است
قسمت قشون خود را درین روز منضم بیکدیگر کرد و بامداد روز سیم
نوامبر با عزمی ثابت قیام بجنگ و قتال کرده اما آب در اردوی
او نایاب و مشکها خشک و دلها از تاب عطش در طپش افتاد
با آنحال سپاه اکس پای مصابرت استوار کرده با ثبات عزم تمام روز
رزم دادند تا آنکه جمع کثیری از فریقین بقتل رسیده آخر بار بشورشیان

پشت بجنگ دادند شب سیم را سپاه اکس در همان میدان جنگ
شب بروز آورده روز چهارم چون دشمن در مقابل نبود آهنگ حرکت کرد
پس از چهار ساعت راه پیمائی ناگاه سپاه دشمن از جلو آنها در آمده مثل
باران بهاری آنها را گلوله باری کردند بسیاری از آنها از پا در آمده و جمعی
از اصابه گلوله و تیر زخمی شدند با این حالت دست از جدال نکشیده
تا پایان روز گاهی در کار حمله و هجوم بودند و گاهی دفاع مینمودند و در روز
پنجم فریقین دست از قتال کشیده سپاه جنرال اکس رای و صلاح کار چنان
از راه سنگلاخ صعب المسالک پیش گرفتند متمهدی در آنحال دراویش
و اتباع خود را بکمین لشکر اکس فرستاده هنوز بقدر نیم ساعت سپاه اکس
طی راه نکرده بودند که ناگاه سپاه متمهدی از کمینگاه بیرون تاخته از هر طرف
آنها را احاطه نمودند و با تفنگ و تیرهائی که از قشون مستحفظ کردوفان

غنیمت بدست آورده بودند زیرا آنها بار تفنگ و گلوله بار گذاشته
جنرال الکس که با سپاه در مضیق راه گیر کرده بود بواسطه کثرت اشجار و احجار
نه ممکن بود توپ بکار برد و تشکیل نظام نتوانست صف آرائی کرده سپاه
خود را ساحه جنگ و دفاع سازد ناباران لشکر او پراکنده شده هر چند تن
بطرفی افتادند و سپاه دشمن در راه و بیراه با تیغهای آخته آنها را تاختند
با آنکه کار جنگ بر سپاه الکس زیاد تنگ شد و حالت گرسنگی و پریشانی
و تشنگی و سرگردانی و حملات سخت اعراب مجال دفاع و جنرال او فرصت
انتظام و اتصال برای آنها نگذاشت معذلک دفاع مردانه کردند و تا جان
در تن داشتند دست از جنگ نکشیدند تا وقتیکه ذخایر حربیه آنها تمام شد
و چون هنگام زوال رسید سپاه الکس را دیگر نیروی قتال نماند ترکشیان یک
یورش سخت جمع آنها را پراکنده. با نشانهای تیز و تیغهای خونریز از چپ و راست

و نشیب و فراز چون باد خزانی آغاز برگ ریزانی کرده سردار آنها را نیز
از پا درآوردند بقول علاء الدین پاشا در ابتدای جنگ طعمه تیغ ترکشیان شد
و اما خود الکس آخرین کسی بوده که بقتل رسید از قراری که گفتند شتر به
در گیر و دار بکار طپانچه خود را پر کرده بطرف دشمن انداخت و پس از آن
شمشیر از نیام کشیده بترکشیان حمله ور گردید خاصه وقتی که دید کسان
و نزدیکان او یک یک بخاک هلاک افتادند دست از جان شسته
چون دیو از بند جسته چپ و راست و یک تنه بخونخواهی اقوام
تیغ انتقام میسوخت که ناگاه نیزه بر او رسیده تن وجانش را چاک خست
به رفقای خود پیوست و سری که در سودای سرداری بود آن را در این
مهالک و معارک انداخت آخر بدین مرام و حظ انتقام با حال زبون
بخاک و خون آغشته شد بنابر قول سپاه دشمن جسد او را نزد شاه

و مهتران خود برده هر یک به تصور ثواب نیزه بر تن او میزدند تا در اجزای جسد او
شریک شده باشند بعضی گفتند اعراب برای او مقبرهٔ عظیمی بنا کردند
محض شجاعت و بسالتی که در میدان قتال از او مشاهده کرده و نخواسته بودند
چنین سردار شجاعی که بدست آنها کشته شده است معدوم الاثر و منسی الذکر گردد
و اما سایر سرداران سپاه و کسان او را با تمام سرهایشان از تن جدا کرده
بر دروازه شهر الابیض آویختند از قراری که گفته شد سپاه مهدی در ابتدای حروب
و معارک زیاده از پانزده هزار نفر مرد جنگی نبودند پس از آن متدرجاً
عده کثیری از اطراف و اکناف به آنها منضم شده تا از آلاف درگذشت
اما جنگ و جدال اعراب از روی کمال وحشیگری و بیرحمی بود و هر که
دست مییافتند از ضعیف و قوی و صحیح و سقیم و سالم و مجروح با انواع
صدمات هلاک میساختند و سرهای مجروحین و بیماران را که در دست

آغوش مرگ بودند و در بستر هلاک میغلطیدند لگدکوب میکردند و گوشهای خود را
از استماع استغاثه مجروحین و ناله مریضین بوت با انگشت قساوت میگرفتند
بلکه با پای بیداد از فرط عناد چندان بر سر و روی آنها میکوفتند تا نخاع تمام
حشاشه از تن آنها بیرون میآمد خلاصه اعمال وحشیانه و افعال زشت آنها
نه چندان قبیح و شنیع بود که هیچ وحشی خالی از صفات بشریه و عاری از حظوظ
انسانیه مرتکب آن گردد روز نوزدهم شهر نوامبر خبر این جنگ به ام
رسید جنرال گوردن با وحشت تمام سریعاً خود را به خرطوم رسانده تا بلکه
آنجا را در مرمت حصون و تعمیر بروج شهر و تهیه کار دفاع و حصار مساعدت
و محافظت کرد چرا که اخبار متواتره از شورش و غلبه شورشیان تمام حدود و نقاط
سودان به حکومت خرطوم رسیده بود و از طرف دیگر چند نفر از دراویش
و اتباع مهدی بعد از این واقعه داخل شهر سنار شده برای اهالی آنجا با قرآن قسم یاد کردند

و مهدی سپاه هکس را تماماً هلاک و تباه کرد   این سخن بگوش دیگر
دراویش که بقدر پنجاه هزار از اهالی سنار را از جای خود متحرک ساخته
همگی علم عصیان افراخته بتشهیر سیف و سلاح پرداختند   دو دسته دسته بکنف
حمایت و سایهٔ رایت مهدی رو نهادند   و ازین پس هرچه در بعضی جاها حکام
از بلاد سودان بطور فرار رو بخرطوم آورده در آنجا مجتمع شدند و جمعی کثیر از
فرنگیان و غربا درین هنگام از خرطوم مهاجرت اختیار کرده براه بحر سبید
سلامت بردند

بهنگام ورود جنرال هکس در ماه اوت ۱۸۸۳ (مطابق آب ماه رومی) چنانکه
شرح رفت شغل تجهیز سپاه و تهیهٔ آن حمله برعهدهٔ خود بود و توفیق بیک
صاحب‌منصب قشون مختلط سواکن خبر رسید که جماعتی از اعراب در نواحی
سنکات که در جبل‌های سواکن واقع است اجتماع نموده فراگرد شورش

در امر شورش دخول کنند   و درین وقت عدهٔ قشون ساخلوی سنکات
بالغ بر شصت نفر بود   توفیق بیک فرمانده ایشان بطرف سنکات رفت
و عثمان دجنه رئیس گروه شورشیان را پیام کرد تا از جادهٔ عصیان و خلاف پا فرا
جسته برگردد و لیکن عثمان دجنه امتثال امر ننمود و بر جادهٔ مخالفت پافشرده
استوار داشت   (عثمان دجنه ابتدا یکی از تجار و برده فروشان معروف
مملکت سودان بود همینکه تجارت او باطل شد مصمم گردید که بلاد و ممالک را
بهیجان و شورش در آورد و سکنهٔ هر بلد را بر ضد حکومت برانگیزد   لیکن نتیجه
کاری از پیش نبرده به نیل مقصود نگشت   و باری در دام مصاعب کشیده قهر
فرصت نیافت   تا آنکه محمد احمد خروج کرده بدعوی مهدویت رایت بغی
برافراشت عثمان دجنه وقت غنیمت شمرده بدو پیوست و مهدی را امیر
و معین و بر او دست بیعت شد و بعد از دو روز عثمان دجنه با شش هزار قشون

و جنگجویان مسلح از جانب متمهدی بطرف نکات آمد و رفت یکیک را راه
از سربازخانه و قلعه هم تمامی ساخلوی سپاه حکومتی بود فرود آمده مکتوب
از جانب متمهدی برای توفیق بیک فرستاده مضمون هم این بود چون
اهالی مصر در نظر ما خوارتر و کم اعتبارتر از فرقه نصاری و یهود بلکه سایر کفار
خود هستند بر ایشان واجب باشد بمجرد زیارت این کتاب تمام اسلحه و ذخایر
و مهمات حربیه حکومت را تسلیم عثمان دقنه وزیر ما نمایند رسولان عثمان دقنه
نیز با توفیق بیک گفتند هرگاه این حکم واجب الاذعان را گردن ننهی
و در اجرای این امر تعلل ورزی هر آینه ما با سیف صریح و بأس شدید
فرمان مهدی را انفاذ خواهیم رسانید توفیق بیک در حیرت عظیم افتاد
در صواب کار و جواب گفتار را چه تمهید کند و راه غدر و عذر را
چه گیری پسندیده پیش آرد چرا که قشون مدافع چنانکه اشاره کردیم زیاده

از شصت نفر با خود نداشت و مسکن و مکان آنها نیز بطوری محفوظ و مستحکم
نبود که علی الفور در آنجا متحصن شده بکار دفاع پردازد بالجمله توفیق جواب
رسولان عثمان دقنه را چنین گفت که من شخصی محکوم و مأمورم و از پیش خود
جوابی از لا و نعم و رد و قبول نمیتوانم گفت پس بهتر است که در امثال
این امور قبل از آنکه اظهار رأیی بنمایم با صاحب امر و نهی استشاره کنم
و هر چه فرمان رسید بروی کار بندم مقصودش از این جواب این بود
که با دشمن روزی چند مماطله کرده حمله و هجوم او را بتأخیر اندازد
و خود درین فرجه بتعمیر سربازخانه پردازد و پس از رجعت رسولان فوراً
مشغول مرمت سربازخانه شده و چون متحفظ و توابع برای حفظ ابواب
نداشت کیسه های بسیار از ریگ انباشته پشت درهای سربازخانه گذاشت
و در آن ایام معدود اعداد کار تحصن و دفاع را چندانکه مقدور بود نمود

عثمان دجنه چون از طول زمان انتظار ملول شد توفیق پیغام کرده با
جواب قاطع فرستاد یا منتظر حمله ما باش و از پس این پیغام زمانی نگذشت
که خود با سپاه بطرف سربازخانه توفیق حمله ور گردید قشون توفیق بیک
اگرچه معدود بود اما اکثرشان از شجعان بودند که در ستیز
و جنگ با شیر تیز چنگ همسری داشتند مدتی دراز محاربه فریقین بطول انجامید
تا بیست نفر از شورشیان با زحمت زیاد داخل حصار سربازخانه شدند داخل
شدن همان بود و کشته شدن بدست سربازان همان سپاه عثمان
دجنه چون این حال را مشاهده کردند دیگر مجال جدال و نیروی استقبال
در خود ندیده در حالیکه یکصد نفر از آنها بقتل رسیده بود روی از حصار و پیکار
برتافتند دراین معرکه از قشون توفیق بجهت هفت نفر مقتول
و یک صاحب منصب با ده نفر مجروح شده بودند خود توفیق هم پنج زخم برداشته

بود همینکه جنگ بانتها رسید هشتصد نفر سپاه برای قشون شورشیان
از طرف قهمدی مدد آمد لیکن عثمان دجنه دوباره آهنگ حمله و جنگ نکرد
و اگر کرده بود بلاشبهه کار توفیق و سپاه او تباه بود چراکه از ذخایر
حربیه زیاده از دوازده تیر تفنگ ترب و باروط برای عساکر او باقی نمانده بود
و بعد از آن در ماه اکتبر چندین صد قشون از اطراف در نزد او مجتمع گردید
سموم شورش و فساد در عروق طرق و بلاد سرایت کرد و نیران طغیان اقطار
سودان را فرا گرفت دسته از شورشیان (طوکار) را که واقع در جانب
جنوبی سواکن و مسافتش تا سواکن چهل و پنج میل است محاصره کردند
روز نهم ماه نوامبر سیصد و پنجاه نفر قشون از سواکن برای استخلاص متحصنین
طوکار که در بند محاصره اشرار بودند از راه دریا بسوی ترنکتات گسیل شد
و چون از دریا بخشکی در آمد رهسپار طوکار گردیدند دسته قلیلی از شورشیان

و عدداً کثیر از آنها بودند با آنها حمله ور شده نیمه از قشون را بزور طعمهٔ تیغ طغیان
و نیمه دیگر منهزم و فراری گردیدند در این جنگ کومندار موکزیف قونسول
سواکن نیز بقتل رسید و در روز بیست و دویم ماه نوامبر (مطابق تشرین ثانی
شورشیان بخود شهر سواکن حمله و یورش برده پس از کوشش با خسارت
و خسارات پس نشستند

فصل هفتم

(در وقایع احوال شورشیان و اهل عصیان در سواکن)

واقعه وحشت انگیز جنرال هکس تزلزل و بیم و هول عظیم در دلهای سیاسیون
انداخته امر شورش را در انظار بزرگ کرد در اقطار مصر و سودان اتباع
و اعوان حکومت و صنوف سپاهی و رعیت و اهم الاهم دفع فتنه بود را
کمر همت بر میان بستند خاصه ساکنین سواکن ساعی از تهیه جیش بکار بیش شدند

تا سپاهی مؤتلف از پیاده نظام مصری و قشون چرکس اتراک و غیره گرد آوردنی
زبیر پاشا و قسمت قلیلی از پلیس ایطالیا فراهم آورده سرداری این
سپاه را جنرال باکر پاشا متقلد گردید و قرار براین شد که قشون
ساحلی سواکن را نیز ضمیمه آن گردانیده با این سپاه بصوب بربر حرکت
کرده آتش شورش که در بربر مشتعل گردیده است منطفی و وسایل برادری
و اسباب رابطه مابین بربر و سواکن را دوباره متصل و مرتبط گردانند
و شورشیان اطراف که در سواکن بودند
پس در روز دویم ماه دسامبر (مطابق کانون اول) سنه ۱۸۸۳ مسیحی دسته
قشون مؤتلف از بیست نفر اسب سوار و پانصد نفر از سپاه سودانی
و سیزده نفر صاحب منصب و [illegible] بیست نفر از قشون داوطلب و یک عراده
توپ از شهر سواکن مرتب و مجهز گردیده بمدافعه شورشیان فرستاده

شد در محلی نزدیک بطمانیت بیست میلی از سواکن مسافت داشت
با سپاه دشمن تلاقی نموده چهار ساعت بعد از ظهر این روز برخی از عساکر جنرال
دسته قشون مزبور با بعضی از عساکر جرار مراجعت بسواکن نموده خبر
دادند که شرذمهٔ از گروه شورشیان را در صحرا متفرق و پراکنده مشاهده نمودند
و آنها را تعاقب کرده تا از دشت و صحرا گذشته و تلال برآمده در
آنجا بغتةً جمع کثیری از اعراب که در پس پشته‌ها و مکامن تلال و وهاد
کمین کرده بودند از هر طرف بیرون تاخته قشون سواکن را احاطه نمودند
مسالک فرار بر آنها مسدود ساخته‌اند و صاحبمنصب مزبور در حالتی قشون را
گذاشته که فریقین سرگرم قتال و جدال بوده‌اند اما آنچه بظهور رسید
این است که فریقین هنگام ظهر همدیگر را ملاقات کرده و بجنگ پرداخته
پس از قلیل زمانی سپاه جرار بیکبارگی پشت بجنگ داده و روی

بهزیمت نهاده لشکر سودان از آنها گذشته‌اند و با نیزه خللی در
نظام عساکر سودانی که مردانه نبرد میکرده‌اند افتاده قوتشان مبدل بضعف
گردیده آنگاه بقدر سه هزار نفر از شورشیان اعراب بر آنها گرد آمده
و قلعه مربعی که تشکیل داده بودند که چون سلسله بیکدیگر پیوستگی داشته
پاره کرده با سلاح سفید یعنی حربه‌ها ضرب خود را بدرون قلعه افکنده دیگر
فرصت و مجال شلیک توپ و تفنگ بآنها نداده بودند چنانکه از قرار دیگر
مذکور شد ممکن نشد که از برای قشون که زیاده از بیست فشنگ بکار برند
و حال آنکه ذخیره حربیه هر یک از آنها کمتر از دویست فشنگ نبوده است
از قراری که گفته شد قشون سودانی در جنگ اشرار و شورشیان ثبات قدم
ورزیده با تیغ تفنگ مدافعه و جدال نمودند و هیچ از طعن و ضرب تیر و سنان
اعراب روبرنتافتند تا طعمهٔ سیوف و رماح اشرار گردیدند و تا

نفس آخر بمقاومت و مدافعت اشتغال ورزیده مردن یکباره را
در میدان جنگ خوشتر از فرار و پوشیدن جامه عار و ننگ داشتند
بالجمله از هشتصد و بیست نفر قشونی که از سواکن بیرون آمده بودند
جز چهل و چهار نفر ازین واقعه نجات نیافتند از شورشیان نیز عده
بسیاری بقتل رسید که آنچه بعضی بشمار آورده‌اند چهارصد نفر کشته
از جماعت شورشیان در میدان جنگ افتاده بود
روز هیجدهم ماه دسامبر (مطابق کانون اول رومی) جنرال باکر پاشا
از قاهره عزیمت سواکن نمود و قبل از خود او جنرال سرتوریوس رئیس
قشون او نیز بطرف سواکن حرکت کرده بود پس از آن باکر پاشا در معیت
امیرال هویت متوجه مصوع گردید بقصد اینکه با رؤسای قبایل حبش
و حبشه بر ضد شورشیان همقسم و همعهد شده و نیز برای سوق قشون ساخلوی

خرطوم بطرف (کسلا) راه سهلی بدست آرد روز سی و یکم ماه دسامبر
(کانون اول) سنه ۱۸۸۳ مسیحی بمصوع رسید و بعضی از قشون سودانی ساخلوی
مصوع را بجهة کمک و معاونت سپاه خود روانه سواکن داشته
در عوض آنها از قشون مصر در مصوع ساخلو گذاشت و چون بازگشت
بسواکن نمود شروع بتنظیم سپاه و اعداد کار حرب کرد و اول
نصرتی که با قشون خود داد سنکات را که در تحت محاصره شورشیان
افتاده و توفیق بیک در آنجا محصور بود مستخلص ساخت
در اواخر ماه ژانویه (کانون ثانی) سنه هزار و هشتصد و هشتاد و چهار از طرف
سرکرده قشون مستحفظ طوکار پیغامی بباکر پاشا رسید که آذوقه و آب
در طوکار نایاب شده لشکر ما بتنگ و عسرت شدیدی گرفتار و اکثر بیمار
و بمرض اسهال دچارند اگر تا ده یا سه روز دیگر مدد و معونتی بما نرسد

ناچار ابواب حصار گشوده شهر طوکار را تسلیم عصاة و اشرار خواهیم نمود
باکر پاشا پس از استماع این پیام واجب دید که مقدم بر هر کار آهنگ طوکار
کرده لشکر آنجا را از ورطهٔ عسرت و هلاکت متخلص سازد و بتعجیل هرچه تمامتر
قشون خود را از سواکن از راه دریا حرکت داده با هزار و ششصد نفر
مرد جنگ در روز بیست و هفتم ژانویه وارد ترنکتات شد و روز دیگر باقی
سپاه او نیز از سواکن باو ملحق گردید عَدَدِ قشونش بچهار هزار نفر رسید
اما قشون و جمعیت عثمان دقنه مظنون این بود که چهار برابر این باشد
در روز دویم ماه فوریه (مطابق شباط رومی) دسته از قشون باکر پاشا
بمسافت سه چهار میل از طرف جنوب ترنکتات رفته در آنجا حصاری
بنا کردند و در روز دیگر باقی سپاه نیز از عقب آنها رفته تمام عساکر جنرال
باکر حصار مزبور را معسکر ساختند قلعهٔ مزبور در محل مناسب و مکانی مساعد

واقع شده بود که بهترین جاها برای لشکرگاه بود در بامداد روز
چهارم فوریه سپاه باکر برای جنگ شورشیان اعراب بگورغراب گرده
قبل از طلوع فجر برخاسته لشکر را بهیئت حرب آراستند و در ساعت
هفت و نیم نهار شترهای باری را که قدر سیصد نفر شتر بود بار کرده
بوضع و هیئت ذیل بنای حرکت و سیر شدند
سپاه پیاده که سه فوج بودند بحفظ خط عمودی متشکل شده جلو افتادند
و اما توپچیان و سواره در میانه مقدمه و جناحین قشون قسمت شده بودند
دیده‌بان و طلایه تا مسافت یک میل راه باطراف و نقاط متفرقه فرستاده
شدند نخست آنکه غفلةً از طرف جماعت شورشیان حمله و هجوم باردوی
متجنده نیاوردند و سواران اتراک را قشون احتیاط قرار دادند جماعت
شورشیان در طول و عرض صحرا متفرق و هیچ از ورود جنود نصرت متحضر نبودند

در مجتمع و مهیا گردیده بر آنها حمله ور شوند اما تا ساعت نه جمعیت کثیری از آنها
در بالای تل مرتفع مجتمع شدند و سنانهای نیزه هاشان از طرف یسار از دور
میدرخشید لیکن خود آنها در میان جنگل انبوه درختهای خار مختفی و متواری بودند
قشون باکرپاشا بار شلیک توپ گشودند ولی گلوله ها از بالای آنها
میگذشت و هیچگونه ضرر و آسیبی بوجود آنها نمیرسید و همینکه قشون قدری
رو بپیش حرکت کرد سنانهای نیزه های آنها ناپدید شد لیکن سواران طلایه و
قشون طلیعه از شلیک تفنگ بهر طرف لحظهٔ دست باز نمیداشتند ناگاه
بقدر دوازده سوار اشرار که همه بر اسبهای بی زین نشسته بودند از پشت
پشته و کمینگاه بیرون تاخته بطرف یمین سپاه غارت انداخته لیکن بی آنکه
محاربت آغاز کنند بمسافت پانصد ذرع از حوالی صف طی کرده
در روی بسوی مقدمه راندند مثل اینکه قصدشان تحصیل اطلاعی از عدد و استعداد

قشون باشد همینکه بمحاذی خط ستون قشون رسیدند باکرپاشا سواران
اتراک را حکم داد تا از قفای آنها بتازند لیکن بقدر نصف میل هنوز از پی
آنها نتاخته و دست بر ایشان نیافته بودند و جمعی از شورشیان از کمینگاههای
میان خاربنها با تیغهای آخته بیرون تاخته اتراک را احاطه کردند سواران
بجلدی خلاصی یافته و اتراک نیز روی از آنها برتافته بطرف سپاه معاودت نمودند
سواران شورشیان دیگربار بهمان هیئت نخستین برگشته رو بمقدمه عساکر
جنرال باکر تاختن کرده پس از آن بطرف دست چپ رو آوردند
در این بین و قشون این حادثه را بنظر بازیچگی نگرانند ناگاه فریاد از میان سواران
دست چپ قشون برخاست شد آنکه یک حادثهٔ جانی و مصیبت ناگهانی
برای آنها روی داده باشد و سواران طلایه و در میسره راه بودند شروع
کردند آهسته آهسته بطرف چپ آمدن و قرینه و دلیل برین بود

در مناصب سرکردگی و ریاست آنها معین شده بودند یا جاهل
و غافل از مقصود و اصلح از تعیین سوار دیدهبان بوده یا تجاهل و تغافل
از تکلیف ذمه خود نموده بودند پس از کشف و تحقیق معلوم شد که گروه شورشیان
در زمینهای سمت دست چپ سپاه کمین کرده بودند و یک دفعه صدای الله اکبر
بلند کرده بر سوارانی که در آن طرف بودند حمله نمودند این خروج و هجوم
ناگهانی خصم خوفی شدید در دل سواران انداخته که دست از
پا نشناخته عنانهای مراکب از جانب دشمن برگردانده رو بفرار نهادند
درین هنگام به پیاده نظام فرمان داده شد که در مقابل شورشیان
بقانون نظامی قلعه مرتب بسته بجنگ پردازند با آنکه آنها در این کار
عادی و ماهر و بارها در فنون حرب و پیکار آزموده و مجرب شده بودند
بمجرد آنکه ساحت وغا و شورش و غوغا را معاینه کردند تمام

دانش و مهارتشان از یاد رفته تشکیل قلعه را بطوریکه معمول و مقرر بود
نتوانستند داد باینمعنی که سه ضلع قلعه را صف آرائی کرده یک ضلع دیگر
باقی بود که بایستی که دسته از افواج انگلیزیه صف ضلع چهارم را
تکمیل کنند این دو دسته قشون هیچ از جای خود حرکت نکرده بلکه بمقدار
که چشمشان بسلاح آخته و رماح افراخته خصم افتاد و لمعان سیوف
و سنان آنها را مشاهده کردند دلهایشان آب شد و آن انبوه
متحجر شده (کأنهم خشب مسنّده) بجای خویش خشک شده قدمی فرا
پیش نگذاشتند پس شورشیان چیره دل بقوت تمام بر میسره
سپاه نظام حمله آورده سمت چپ مقدمه قلعه را نیز فرو ریختند
قلعه مزبور هیچ نظامی نداشت ساقه آن یا بعبارة اخری ضلع پس سر
آن مؤلف از اشخاص مختلف و عساکر متفرقه و اتباع دیگر بود

و همه اینها رو بوسط قلعه حرکت و فراری گردند که ثانی را بخود اسوار
کنند با بواسطه سعی و کوشش عساکر نودانی که در ضلع بیار و در قسمتی
از مقر که حصار بودند بیغایره شد و اقدامات و اهتمامات
عظیمهٔ آنها که از محاربت شایان و مبارزت نمایانی که در ابتدای قتال
نموده بودند که در خور ذکر و شایسته شکر بود ضایع و خوار بلکه بدل
به ننگ و عار گردید و سورشیان از حمله و جنگ روبرتافتند تا
صفوف قلعه را با سیاف و اسنه خاراشکاف که اسم دریده و سلسله
نظامشان از هم گسیخته دلیرانه با آنها در آویختند اما عساکر چون
حال را بر این منوال دیدند ناگزیر پای ثبات تعاقب گذاشته ولی گلوله
آنها بهدر میرفت یک تیر نفرتش و هدف یا یکی دشمن معرض تلف
نیامد و از جنگ و هزیمت فرنگ هزیمت و شدت بیم و اهالی خطر

چیزی عاید حال آنها نمیشد و چون حمله و هجوم سورشیان بطرف بیار
قلعه بود سپاهی که در سمت یمین بودند اشتغال بجدال نداشتند
لهذا فرصت غنیمت شمرده تفنگهای خود را رو بطرف مقدمه قلعه گشوده
شلیک سختی کردند و کشتار بسیاری نمودند لیکن نه از دشمن بلکه سواران
خود را هدف تیر ساخته جمعی کثیر از رفقای مؤالف را بجای خصمان مخالف بکام
هلاک انداختند و بعد از این فتح شایان و قتل نمایان دیگر جای
ستیز ندیده راه گریز گرفتند خشیت و بیم و دهشت عظیم را آنها طاری
شده بود چنانکه سر از پا نمیشناختند و معاون از معاون فرق
نمیگذاشتند شترها نیز از صدای شلیک و هنگامه تیز هراسان
و وحشی شده مهارها گسسته با حالتی غریب بفرار و نشیب صحرا و اطراف
بیدا فرار و در میانه توپها بانگ و فریادی کردند و لشکریانی را

که تفنگهای خود را در آن گیر و دار بی نشانه بهوا خالی میکردند پایمال نمودند
نورشیان چون اینحال را مشاهده کردند مستبشر بفتح و ظفر گردیده
نفوس خویش را نفیس و گرامی شمرده با کمال سرور و غایت غرور
گیسوان خود بر دوش افکنده با تیغهای آخته چون بازهای شکاری بر سپاه ایران
فراری حمله ور شدند و مانند صرصر خزانی از یمین و یسار آغاز
سرافشانی کرده سرهای سپاه بدبخت را چون برگ درخت بخاک هلاک
میریختند و جمعی از لشکریان با آنها در مقام مقاومت و دفاع
برنیامده آنها چنین گمان کردند که از ابطال زمانند و شجاعان
احدی از بشر را تاب مقاومت و طاقت منازلت آنها نیست
و چنان در حمله و ستیز جری و بی باک شده بودند که یک تن از ایشان
بر صد نفر از عساکر پیاده حمله میکرد و هیچ اندیشه نداشت

سواری از سواران نورشیان در میان معرکه دیده شد که دستش در
محاربه قطع شده بود و با دست بریده یکه و تنها بر فوجی از سواران
سپاه حمله ور گردیده همه جا بهمان صولت پیش رفته تا خود را بسرکرده
بزرگ سواران رسانید و شمشیری حواله او کرده جراحتی سخت باو
وارد آورد سرکرده بدبخت نه استعداد مدافعت داشت نه قدرت
مقاومت بمجرد آنکه اعرابی را از دور دیده بتجدید سلاح و خرق
سپاه نموده رو باو نیاورده دست تظلم و ضراعت بطرف او دراز
کرده از شدت ترس و هراس آغاز عجز و التماس گذاشت بالجمله
تمام قشون از پیاده و سواره یکباره دست از جنگ و قتال کشیده
سواران دشمن از یسار و یمین فرصتی آنها را باشاره تیغ بیدریغ میسوختند
و بر تنی رحمت و شفقت نمی نمودند از قراریکه گفته شد عساکر نظام در عمان

حیات خویش بر ست اجل دیدند از کمال خوف و وحشت اسلحه
حرب را بزمین ریخته بعضی بهیئت رکوع و برخی با حالت خشوع
دستها بآسمان بلند کرده استغاثه و استرحام مینمودند و شورشیان
بی رحم هر یک را رسیدند گردن او را گرفته بروی افکندند و سر آنرا
از تن جدا و تنش را برای کلاب و عقاب رها میکردند توقف
قشون در ساحت قتال بر از حمله و هجوم شورشیان بر آنها زیاده از
هشت دقیقه طول نکشید از پیادگان هر که جان در میبرد بطلب
نجات راه فرار و گریز میپرد و اما سواران عنان اسبها را
رها کرده مهمیزها با کمال شدت بتهیگاه مراکب میزدند و مثل برق
باطراف میگریختند بدون انکه نگاهی بعقب کنند یا ملتفت امری باشند
چه بسیار مرکب بی راکب دیده شد که در میان پهن زمین میدویدند و چه

بسیار سوارانی که اسبهای آنها کشته شده و خودشان پیاده رو
بهزیمت گذاشته بودند اما باکر پاشا چون در حین حمله و هجوم شورشیان
اعراب با ارکان و صاحبمنصبان خود همراه و مصاحب سواران
مقدمة الجیش بود سپاه دشمن میانه او و لشکرش حائل گردیده
فرصتش ندادند که خود را بقشون برساند لهذا لابد با دسته از
سرکردگان و خواص خود که همراهش بودند دل برزم داده حمله بخصم نمود
و صفوف آنها را پاره کرده پیش رفت تا خود را بقلعه مربع رسانید
و درین حمله جمع کثیری از همراهان و حواشی او بقتل رسیدند که از
جمله آنها میرآلای (سرتیپ) عبد الرزاق بیک رئیس دفتر ارکان حرب او
بود اما بدبختانه وقتی باکر پاشا بقلعه مربع رسید و اسب خود را بجلو ضلع مقدم
تاخته یک تنه خویش را بمیان آتش تفنگ سپاه در انداخت دید

دشمن بقلعه مرتفع سپاه داخل شده وکار از کار گذشته دیگر هیچ
راه چاره وتدبیری برای دفع این مصیبت باقی نیست و از فرار یکه
مذکور شد توپخانه سپاه زیاده از یکمرتبه شلیک توپ نموده بود
پشت بدشمن کرده رو بفرار گذاشت عساکر منهزمه مانند پراکنده رمه
از جلو اعراب گرگ صولت رمیده بقصد تحکمات پوسته قطع
فلوات میکردند و دشمن از قفای آنها چون قضای مبرم تا مسافت پنج
راه تاخت کرده بهر که از سواره و پیاده میرسید طعمه تیغ ساخته
بخاک هلاک میانداخت و این عساکر بدبخت هیچ ترتیب و نظام
در فرار و انهزام خود نیز نداشتند

مگر قشون بودانی ساخلوی مصنوع که بصورت قهقری و بنیت منظم
از جلو دشمن دور شدند و دلیلی بر کمال شجاعت و بسالت آنها

بود و بطوری در رسم و قانون بازگشت از جنگ است بتدریج
پس می‌نشستند و گلوله تفنگشان لحظه از طرف دشمن قطع نمیشد
و حوادث و وقایع بسیاری روی داد در خلال فرار که تمامی
آنها دلیل بر شجاعت جماعتی از روسا و منضبطین لشکر در حاضر
وحشت هرآن واقعه بودند بود و آیت چستی و چالاکی و
قوت و توانائی ایشان گردید

در از آن جمله امیرال هرنه بک بود در از اعیان قشون
و ارکان حرب جنرال باکر بود تمام جد و جهد خود را
خالص از برای تخفیف آن مصیبت و حادثه قرار داده بود
تا آنکه ناچار خود امیر مشارالیه دوچار ضرب وقتل گردید
و دشمنان در منهزمین را تعاقب و دنبال کرده بودند بضرب

طپانچه از پای در می آورد و هرکه را از عساکر خود که ممکن بود
توقیف نماید متوقف میساخت جهه مراجعه با دشمنان در
ایشان حمله آورده بودند تا آنکه نزدیک رسید و ملتفت
شده خادم خود را در میان نهر مین دید درحالتی که
خستگی و تعب اورا از رفتار عاجز کرده بود و قریب
بآن بود که بچنگ دشمن گرفتار شود

پس بانگ بروی زد و اورا خواند و بر اسب مخصوص
سواری خود سوار کرد و برگشت بطرف ترنگتات

و خود امیر با پای پیاده آن مسافت را پیمود
و امّا باکرپاشا آخر شخصی بود که از میدان قتال معاودت
نمود و چون خودرا بقلعه و حصاری که قبل از قتال با

نهاده بود رسانید در همانجا متحصّن و متوقف شد و نیز جماعتی
از فرستادن برای مقابله با دشمن و دفع دادن آنها را
حتی المقدور از قتال فرار کنندگان در آن حصار توقف
ساخت و معلوم شد که دشمن تفحص خبر کرده بود از
توپهای اسطول که در ترنگتات بودند پس باین اندیشه
همینکه نزدیک حصار مزبور رسیدند از تعاقب فراریها
برگشتند

و حال آنکه در حصار ترنگتات در آنروز یک توپ هم
موجود نبود و اگر دشمن گریختگان را دنبال میکرد هر آینه
تمام آنها را بقتل میرسانید و تا وصول ایشان بحصار ترنگتات
آخرین آنها جان بسلامت در نمیبرد پس از رسیدن عساکر

به ترنکات تماماً یک دفعه هجوم آوردند بطرف دریا
و اراده کردند که ملتجی شوند بقلیل کشتیهائی که در آن محل
لنگر انداخته بود صاحبمنصبان و مستحفظین عسکر ایشان را
از این خیال باز داشتند و تهدید کردند که اگر منصرف نگردید
شما را هدف گلولهٔ طپانچه های خود خواهیم ساخت و اگر
آنها را منع نکرده بودند هر آینه کشتیها را لابد غرق
میکردند

و تمام آن شب را جنرال باکر و سرکردگان احیا داشته با بقیهٔ
مشغول فرود آوردن و جا دادن عساکر را در کشتیها بودند و ملاحان انگلیسی
نیز آنها را مساعدت کردند در حمل و نقل بکشتیها
و دشمنان با آنکه نزدیک شده بودند با تو دلیتن جرئت هجوم و شبیخون را

نمیکردند از ترس توپهای آتشبازی که گمان وجود آنها را میکردند چنانکه
در هنگام تعاقب منهزمین هم بهمین توهم برگشتند و در فردا صبح آنشب
تمام عساکر در کشتیها جمع بودند دانستند آنوقت که عدد مقتولین از ایشان
در آن واقعه که هزار نفس بوده که نود و شش نفر از ایشان سرکردگان
و صاحبمنصبان بوده اند و شماره مستحفظین کشته شده نفر از صاحبمنص
جنرال باکر شانزده نفر بودند و از قراری که گفته شد از عساکر سودانی زبیر
پاشا چهارصد و ده نفر کشته شده بود و حال آنکه عدد آنها روز خروجشان
از ترنکات ششصد و هفتاد و هشت مرد جنگی بود و از فوج اسکندریه
که کلیةً ششصد و شش نفر بودند چهارصد و نود و شش نفر بقتل رسیده بود
و از اتراک نیز جم غفیری بقتل رسیده و از سی و شش تن قشون ایطالیائی جز
سه نفر نجات نیافت و از چهارصد نفر سیاهی که از زنجیه آمده بودند

ولی اینها سوای اثاثیه و تجملات شخصیه و اسباب و اشیاء متفرقه ایست
که با سپاه بوده است که تمام آنها نصیب دشمن شده بود از پی این انهزام
وانکسار وحشت و اضطراب عظیمی در سواکن رخ نمود بطوری که ایران
هویت مجرد و منهزم گردید قسمتی از عساکر تجربه خود را بحفظ و حراست
سواکن نفرستند و باکرپاشا با بقیة السیف سپاه خود معاودت بسواکن
نموده عده قشون مستحفظ شهر را زیاد کرده به شش هزار تن رسانید ولی چه سود
این قشون هرگاه عده قلیلی از شورشیان را از مسافت بعیدی ملاقات
مینمودند از کمال خوف فرار میکردند شهر سواکن از ناله و فریاد زنان
و اولاد مقتولین جنگ ترنکتات نزدیک بود از جای کنده شود
روز و شب زنان بیوه و جوانان بی پدر در هر کوی و برزن مشغول زاری
و شیون بودند چنانکه آفاق پر از ولوله ماتم زدگان گردید و دلهای

سوای افسران نفر باقی تماماً عرضه هلاک و دمار گردیدند و گمان اینست
که اکثر مقتولین در حال هزیمت از ساحت قتال بقتل رسیده باشند
و از فرار مذکور دشمنان که این حمله سخت را در انداخته سپاه بدبخت را
در آن خسته و فانی ساخته‌اند عدداً زیاده از هزار و ششصد نفر نبوده
که تقریباً معادل نصف عدد سپاه باکرپاشا بوده‌اند و با وصف این از آنها
کسی جز شش نفر بقتل نرسیده بود بنابرین گمان اینست که هرگاه
شورشیان عساکر را وامیگذاشتند تا به طوکار میآمدند هر آینه
یک تن از آنها را زنده و باقی نگذاشتند اما غنیمتی که درین جنگ
بدست دشمن افتاد پنج عراده توپ بود و شش هزار رطل
ذخایر توپ و تفنگ از سرب و باروط و فشنگ و معادل
سه هزار قبضه تفنگ که عساکر در حین فرار ریخته و سبکبار گریخته بودند

شاهین در طپش افتاد   بعد از قلیلی زمانی سرداری سپاه و اداره
امور داخلیه شهر سواکن با ژنرال هیوت مفوض شد و او منفرداً
بحکمرانی و سیاست بلد و سرداری و ریاست سپاه قیام کرد و بپایه پاشائی
امر رسید و بقیه قشون خود را روانه قاهره دارد   و درین هنگام
دولت انگلیس شروع کرد بتهیه لشکری از قشون خود برای استخلاص طوکار
از چنگ شورشیان و اشرار   و درین اثنا سنکات بدست
دشمن افتاد و زمین از خون سپاه متحفظ آنجا که همه از ابطال بودند
سیراب شد   بعد از آنکه مدت زمانی آن بدبختان در زیر محاصره
بودند و بر کمال سختی و شدت و گرسنگی صبر و ثبات مینمودند چنانکه
کمتر کسی را در عالم بر آن مشابه طاقت صبر بوده است   کار محصورین
بجائی کشیده بود که هرچه ممکن بوده است بر آن تدریق کنند خورده واز

روی عجز تسلیم خصم نشده بودند   در اواخر ماه ژانویه مطابق (کانون
دوم) سنه ۱۸۸۴ مسیحی چنین شایع شد که قشون ساخلو سنکات
آنجا هرچه در حصار یافته حتی سگها و گربه‌ها را کشته و خورده و از آن
پس آغاز خوردن گوشت اسبها و تغذی بپوست حیوانات کرده
و از قوت و غله چیزی جز یک کیسه جو در تمام قلعه باقی نمانده بود تا
اول فوریه (مطابق شباط) اسباب حیات و توشه آنها نزدیک
شده بود که بالمره تمام و معدوم گردد   توفیق بیک شجاع‌ترین
آن سپاه و رئیس و سردار آنها بود کاغذی نوشته اظهار داشته بود
که اگر مددی از برای ما نرسد   ناچاریم که بقصد وصول بسواکن با اهل
سپاه قلیل خود بیرون تاخته و دست از جان شسته بمحاربه خصم پردازیم
و تا جان در تن داریم با دشمن رزم سازیم زیرا که مردن در میدان

جنگ را از هلاک گرسنگی و ننگ تفضیح بیدهم و خود نیز بدادم
و در روز نهم همان فوریه مراسلتی دیگر نگاشته در آن مکتوب استغاثه و
الحاح در طلب نصرت را از حد گذرانیده و گفته بود ما که سکنات
از شدت جوع و رنج گرسنگی امروز برگ درخت میخوریم و معلوم است
طبیعت بشر قوه بیش ازین صبر و شکیبائی ندارد با این وضع تنگ
با سپاه و اعوان خود بیرون آمد با شورشیان عرب جنگ سخت
کرده چندان دلیرانه کوشیدند تا که شربت هلاک از دم تیغهای
تیز نوشیدند و بسیاری از کسانی که آلجه باسم قشون مصری شده تجهیز
درین جنگ بخونهای خود غلطیده شرف و بزرگی عشیرت و خاندان
خود را بجا بهای عزیز خریدند و محض نیکنامی خویش و عزت وطن
ارواح خود را بر باح دشمن سپردند و ازین هلاکت و تلف گوی سبقت

و شرف از عرصه هیجا در ربودند لهذا جمعی از شعرا اشعار غرا در مدایح
و مراثی این کشتگان سروده اکثار درین معنی نمودند و از جمله آنها این
ابیات است

قد عز فلک العزا یا خیر حامیة … انقعت حمیتها اطالها العدما
حالت کوارث حول معقلهم … یبغون فکاکهم او یکشوا الغمما
هیهات ان ینکثوا عهدا و قد عرفوا … لا یکلن شرف حتی یریق دما
فاستمسکوا بحبال الجد و انصرمت … اعمارهم فیه لکن مجدهم سلما
ومن یروم ذری العلیاء فان له … بذل النفیس و ضحی نفسه کرما
ومن قضی فی دفاع عن حمی وطن … یحیی بذکر و یبقی اسمه علما
ومن تولی عزیزا کان مصرعه … ضمن الکبود یثیر الغم و الالما
یا نخبة شهدت فی فضلهم نوب … سواد اهوالها قد بیض اللمما

لئن قتلتم فانتم خالدون و ان زلتم الترب اعلی قدرکم و بما

اما تفصیل واقعه توفیق از این قرار است که در روز نهم ماه فوریه (بطابق
شباط) شخصی از شورشیان اعراب نزدیک حصار بکات آمده
توفیق بیک اخبار و اظهار کرده بلده را تسلیم نماید بدین شرط که نفس او
در امان باشد و متعهد گردید که اگر اجابت این مسئول کند شورشیان
اورا هلاک نسازند توفیق او را خائبا برگردانیده چنین جواب داد
که نوشیدن جام ناگوار هلاک از پوشیدن جامه زرتار حیات
که از آرایش شرف و افتخار تهی و آن را آلایش ننگ و عار
هزار بار بر من گواراتر است و کدام عاقل فطن که در راه حمیت ناموس
و حمایت وطن بخاک و خون خفتن در میدان نبرد را که کار مردان
مرد است از چند روزه عیش و زندگانی با طیش و هوان جاودانی

خوشتر نمیدارد و برتر نمیشمارد پس از آن توفیق عساکر خود را جمع
کرده گفت اگر همگی دست از جان شسته مردانه پا بمیدان نبرد گذارید
و با خصم خود رزم دهید بسا باشد که خداوند شما را بر ایشان نصرت دهد
و جانهای عزیز بحکم مجاهده و تیغ تیز از ورطه هلاک بیرون برید ولی اگر در
بند محاصره بمانید بلاشبهه یک تن را امید خلاصی نیست و بخوف و
یکان یکان از بلای جوع بعالم دیگر رجوع خواهید کرد زیرا که از همه
طرف راه حیلت و فرار بروی شما بسته و دشمنان با چشمهای گشاده
از یسار و یمین در کمین شما نشسته اگر آهنگ فرار کنید لن ینفعکم الفرار
و اگر اقامت اختیار کنید فبئس القرار بالجمله بدین کلمات پیوسته
آنها را در عزیمت سخت تر میکرد و بثبات و قتال بر می انگیخت تا آنکه
همگی مصمم شدند که در راه مجد و شرف جانها بعرض تلف دهند و

چنان دلهاشان از جای کنده و بهوای جانبازی آکنده شده گروه
محن وانبوه دشمن وخروش جیوش وشدت غزا وعدت اعدا
در پیششان خوار وهموار گردید پس از آن هرچه نجات وذخایر در
سنکات بوده وقدرت حمل آن را نداشتند سوزانیده انبار باروت را
نیز آتش در زدند و دهنهای توپها را مسدود کردند وهر یک هر قدر
از ذخایر میتوانستند با خود حمل نمود برداشته از سنکات بیرون
آمدند ونسوان نیز از قفای آنها روان شدند تا دو میلی راه بدون
معارض طی طریق کرده پس از آن بمضیق دشواری رسیدند
ناگاه گروه دشمن از آن کمین بیرون تاخته سرراه برآنها گرفتند
توفیق بیک بواسطه قلت سپاه خود نتوانسته بود طلیعه از پیش
برای کشف حال ومکان دشمن بفرستد این بود هیچ آگاهی نیافتند

تا علی الغفله گروه دشمن را در مقابل خودشان مشاهده کردند وبمجرد تلاقی
عشره واتباع عثمان دجنه یکدفعه برین برنجان حمله نموده قشون
قلیل سنکات با آنکه از شدت جوع وکثرت تعب همه فرومانده
ورنجور شده بودند با کمال چالاکی وبیباکی بمقابله آنها پرداخته
هشتاد وشش نفر از آنها را در کم از ساعتی بخاک هلاک افکندند
پس از آن دشمن از هر طرف برآنها حمله وهجوم آورده راه هرب
وگریز ومجال جدال وستیز برای آنها نماند هر تن بدست دشمن خود
گرفتار وفوراً عرضه هلاک ودمار گردیدند واز آن جمعیت که بقدر
پانصد تن مرد وزن بودند جز قاضی سنکات وچهار مرد وسی زن
احدی نجات نیافت مردان اکثره کشتند وزوجه توفیق را با
سایر نسوان اسیر کرده مانند بردگان بعربان فروختند این اخبار

وحشت آثار شکست متواتر عساکر سلطنت و سواکن که در داخلهٔ سودان
منتشر گردید مصیبت عام شد و شورش تمام صحراها و جهات را
فرو گرفت و اکثر بلاد سودان در تحت محاصرهٔ شورشیان افتاد
لشکر ساخلوی قشون که بخرطوم معاودت نموده عدد قشون موجودی آنجا
بسه هزار نفر رسید

هی الصّغائرُ کُن منها علی حَذَرٍ — فمُعظمُ النّارِ مِن مُستصغَرِ الشَّرَرِ

(فصل هشتم)

(در اعادهٔ جنرال گردون از انگلیس بطرف سودان)

چون قشون جنرال هکس در قتال دچار آن سختی و وبال گردید
و طغیان شورش در نواحی سواکن بهیچگونه مافوق قوهٔ حربیهٔ مصر شد
کار بر حکومت مصر بغایت بزرگ و دشوار افتاد و اندیشه بسیار

کرده دید با این ضعف قوه و تزلزل احوال و آفت و نقصانی
که بحال و رجال او رسیده است انتظام و افتتاح سودان بقوه
و عنفوان امری محال است پس باید از طریق حزم و تدبیر پیش گرفته
صواب در این دید که عساکر ساخلوی سودان را احضار و حصون و جهات
امصار آن مملکت را از استعداد حربیه و مهمات لشکری یکباره خالی
کند و در این وقت عدد عساکر موجوده در سودان یازده هزار
محارب با هشتاد و چهار عراده توپ بود و از قراری که بعضی حساب
کردند چهار هزار شتر برای حمل ذخایر حربیه از کسالا بخرطوم لازم بود
و دیوان حربیه مصر حکم برین کرده که عزیمت عساکر از بر بسوی وادی
حلفا در حکم محال است پس لابد بایستی آنها را از راه دریا حرکت داد
و از برای انجام هزار و سیصد مراکب بحریه لازم است و

اینهنگام تجار مصر مجلسی در اسکندریه منعقد نموده پس از کاوش
و استقصاء کامل معلوم کردند که عدد عیسویانی که در خاک سودان
اقامت دارند کمتر از پانزده هزار نفر نیست و عدد مسلمین مصر در
سودان معادل چهل هزار نفر است و عدد محلات و نقاط تجارتی
در مملکت سودان بقدر هزار محل مال اهالی خارجه از تجار اروپائی
وغیره است و سه هزار تجارتخانه مال مصریین است و قیمت امتعه
از خاک سودان خارج و از خارج داخل سودان میشود معادل سیزده ملیون
لیره انگلیسی (قریب نود کرور تومان) است و خالی کردن سودان
کمتر از هفت ماه وقت لازم ندارد و این مدت وقت بواسطه
تعطیل معاملت معادل ۵ کرور لیره خسارت تجارت وارد میاورد
روز هجدهم ماه ژانویه (مطابق کانون ثانی) سال ۱۸۸۴ میلادی

دولت انگلیس با کمال عجله مصمم شد که گردون پاشا را مأمور روانه
سودان کنند و او را امر و مقرر نموده که شرحی وافی و مفصل از کلیه حالات
حالیه و امور آتیه سودان بدولت انگلیس اطلاع بدهد که مشتمل بر سه فصل باشد
اولاً بیان حالت حربیه سودان و وسایط و اسباب سلامت قشون
مصر ساخلوی سودان و آسایش فرنگیانی که در خرطوم ساکن هستند
ثانیاً تعیین بهترین راهی از برای خالی کردن داخله سودان از لشگر
و تبعه خارجه و برقرار کردن حکومت متعدد منتظمی در سواحل دریای احمر
و ثالثاً وسیله محکمی از برای منع و ابطال تجارت برده که بعد از شیوع شورش
و طغیان اهالی سودان دوباره بحالت اول برگشته است و در اینجا
تشخیص بهترین راهی از برای بیرون آوردن قشون مصری از نقاط خاک
سودان بطوری که چندان متضمن ضرر و خسارت نباشد بالجمله جنرال

گردون در مصاحبت کلنل استوارت و نگاهدار اسرار و رئیس قشون

او بود از انگلیس عزیمت سودان نمود و از قراری که مذکور است

گردون تسلی صندوق سفر گردون را بکالنگه ترن راه آهن حمل نمود

و لرد گرانویل تذکرهٔ سفر و بلیت راه آهن او را قطع کرد

و دوک دکامبریج در کالنگه او را بازکرد و جنرال گردون

با این عزت و اعتبار از وطن مألوف و اقارب موصوف خود

وداع و انقطاع کرده با نهایت عظمت و احترام روانه سفر شد تا آنکه

از گردید تا رگهای سودان را بخون خود سیراب سازد

(وما کانت منیته بارض) (فلیس یموت فی ارض سواها)

در بیست و پنجم ماه ژانویه (مطابق کانون دوم) گردون وارد

قاهره شد و (سر افلن بارنگ) با و خبر داد که دولت انگلیس

امر تخلیه سودان را نیز بعهده او تفویض داشته و اکتفا بتعلیماتی

که در لندن باو داده کرده تکالیفی که ثانیاً نیز در بین مسافرت برای

او مقرر داشته این است که باید حکومت از برای راه انتظام فتح

محمد علی پاشا مقرر در سودان حکمرانی میکرده از نو دو باره برقرار کند

و وضع حکومت آن مملکت را بهمان حالت سابقه برگرداند

و نیز او را اجازت داده که عساکر نظامی را در سودان باقی و برقرار گذارد

تا آنکه سهل باشد از برای او تخلیه سودان بطریق امنیت و سلامت

و برای این مهم متحمل رنج و مشقت زیاد نشود و هرچه کمتر ممکن باشد

خسارت مال و رجال وارد آید و در روز عبور او در مصر بحضور خدیو

نایل گردیده فرمانی از طرف حکومت برای او صادر شد که بصواب دید

خود حکومت عمومی برای سودان معین کند و هم موجب اذعان

امر تخلیه سودان و بیرون آوردن عساکر و توظیف حکومت مصر را
از آنجا و خواستن هر کس را از اهالی آنجا که میل و اراده آمدن بسوی
مصر دارد کلیةً بعهدهٔ او مفوض داشته و نیز مقرر شده
هرگاه از برای او میسر شود بعد از این در هر ایالت و ادارتی از
ایالات و ادارات سودان حکومت منظم تشکیل دهد و دوائر
حکومتی آن خطه را کلیةً مرتب گرداند
پس از صدور این فرمان روز بیست و هفتم ماه ژانویه (مطابق کانون دوم)
جنرال گردون از قاهره بطرف اصوان حرکت کرد و از اصوان
تلگرافی باهالی خرطوم ابلاغ داشت که شما مردانید نه زنان خوف
و اندیشه را از خود دور دارید که من بشما نزدیک شدم و همینکه به
کورسکو رسید که مقارن روز دوم ماه فوریه (مطابق شباط)

بود از آنجا بخشکی آمده عزیمت بربر نمود و روز نهم ماه مزبور وارد آنجا شده
و اهالی بربر را از آنکه ایشان را اجازت و اذن تجارت برده داده و چنین
باز نمود که دولت و حکومت در این امر مانع و متعرض آنها نیست
و گفت سودان بعد از این دولتی مستقل و خارج از حکومت مصر باشد
و مهدی بسلطنت کردوفان برقرار و مقیم خواهد بود و در روز سیزدهم
ماه مزبور بسمت خرطوم حرکت کرده بعد از پنج روز مسافرت بآنجا رسید
اهالی خرطوم با فرح و بشاشت تمام او را استقبال کرده بروی دست و
پای او بیافتادند و پیوسته بوسه میدادند گردون اهالی را مخاطب
ساخته گفت من آمده ام از برای خلاص کردن سودان از مصیبتی که
برای آن نموده است و بدانید من با انبوه عساکر نیامده ام بلکه
توکل باعانت خدا تعالی کرده و جنگ و مصاف نخواهم کرد مگر بتیغ

عدل و انصاف و باید پوشیده نباشد که از امروز بعد قشون چریک
و لشگر داوطلب در ولایات سودان نخواهد بود که پیوسته منشأ فساد
و مایهٔ بی‌نظمی بلاد باشند سخنان او در نزد اهالی موقع تحسین و تمجید افتاد
و بنا بر شیوع قلقله و اضطراب راحت و امنیت در خرطوم عاید و برقرار شد
پس از آن گردون از برای ملاقات اشخاصی که میل بدیدن او داشتند
از مهتران و کهتران ولایت روزی را معین کرده جمعی کثیر نزد او مجتمع شدند
و همه باواز بلند باو خطاب میکردند (یا اب السودان و مخلصها)
(ای پدر سودان و نجات دهندهٔ آن) و از قراری که گفته شد جمع کثیری از
نسوان فقیر گرد او هجوم و ازدحام کرده میخواستند پای او را ببوسند حتی
آنکه دو دفعه از شدت هجوم او را از زمین انداختند و از آن پس
گردون بتنظیمات بلدیه پرداخته تمام دفاتر مالیه و خراج حکومتی را آتش زد

حتی آلات و اسباب و تازیانه‌هائی را که هر کس تأخیر و تقصیر در اداء خراج
میکرد باآنها سیاست مینمودند و تازیانه میزدند سوزانید و مجلسی از بزرگان
وطن و مشایخ اقوام تشکیل و ترتیب داد و دار الشفا و اسلحه‌خانه و زندانهای
حکومتی شهر خرطوم را بازدید کرد و بسیاری از محبوسین را بعد از آنکه براءت آنها
از تقصیر محقق و اطمینان از طرف آنها حاصل شد رها و آزاد کرد و با امثال
این امور و اعمال قلوب اهالی را مجذوب و متمایل کرد و هر طبقه را
از وضیع و شریف و آزاد و بنده باخود دوست و گرویده ساخت
و چنین گمان کرد که باین اعمال تیز تدبیری بشان و تقاضهٔ ضمیرش بپایان
رسیده است روز بیست و دوم ماه مزبور دستهٔ عظیمی از سپاه مستحفظ خرطوم را
روانهٔ مصر کرد و قصدش این بود که کلیهٔ عساکر مصری را از خاک سودان
بیرون کشیده و فقط از سپاه سودانی خلوی در خرطوم باقی گذارد و در همان

حال مصمم خالی کردن سودان شد و بهمین جهة از حکومت مصر طلب کرد
که زبیر پاشا را نزد او بفرستند که او را امیر از خود بحکومت سودان واگذارد
هنوز مطلبش بانتها و اتمام نرسیده و زمان چندانی از این مقدمه نگذشته بود
که دوباره شورشیان بعادات و اعمال خود برگشته بنای سفک دماء
و نهب قری و بلاد گذاشته دست تطاول بهر طرف دراز کردند
گوردون چون حال را بر این منوال دید کاغذی بدربار انگلیس نوشته اشاره نمود
بوجوب شکستن شوکت و بستن راه صولت متمهدی قبل از تخلیه سودان
و چنین اظهار داشت که اگر متمهدی بحال خود واگذاشته شود و دولت
استیلا بخرطوم یابد یقیناً از خرطوم تجاوز بحدود مصر خواهد کرد و حکومت مصر را
[illegible] تزلزل و اضطراب شدید خواهد انداخت
و در این ضمن جنرال گوردون کلنل استوارت را با [illegible] قایق

سا که در سواحل بحر ابیض مأمور کرده و یکصد و ده نفر از عساکر دولتی
نیز با او همراه نموده در دو کشتی بخار روانه داشت اعراب
و اهالی آن نواحی ایشان را استقبال و ترحیب و تکریم نموده تا بلده
شیخ طوخی ابراهیم که بمسافت شصت میل از خرطوم واقع است
رسیدند پس از وصول بآنجا دیدند هزار و پانصد نفر مرد جنگی
همه شاکی السلاح از قبیله بقاره در آنجا حاضر و آماده اند و کلنل و همراهان
او را وعید و تهدید بقتال مینمایند که از ورود بآنجا خائف و منصرف گردند
معلوم شد که شیخ طوخی ابراهیم در آن عقیده بوده متمهدی و را بآنجا فرستاده
بود که مانع از آمدن کلنل استوارت گردد استوارت فی الحال
بیرق سلم و صلح در هر دو کشتی بخار افراشته اراده داشت که رو بآن
شورشیان راجع نموده و باب مذاکره گشوده باندرز و پند و بکشف مقاصد

خاطر و اظهار مودت وافر ایشان را آرام و استمالت کردند و اما چون
حالرا بر این منوال دیده و مأیوس از حصول این مقصود گردید و مدتی که برای
مسافرت او گردون معین کرده بود نیز فوت و منقضی شد لهذا انعطاف عزیمت
بخرطوم نموده آنچه شنیده و دیده بود بسمع گردون رسانید
روز دویم ماه مارس (مطابق آذر ماه رومی) جنرال گردون مجدداً
کلنل میشل رالیه را مأمور کرده بشطوط و سواحل مجاوره خرطوم فرستاد و اورا
وصیت کرد که همه جا با اهالی اظهار مسالمت و ملایمت نماید
و ایشان را اطلاع بدهد که گردون درباره ایشان قصدی بجز خیر و نیکی ندارد
استوارت رفته و تبلیغ رسالت کرده و جاً من الوجوه کلام او در میان
عشایر و اقوام اثری نکرد و مراجعت نمود چنانکه دفعه اول مراجعت کرده بود
و پس از گذشتن ده روز یاغیان و اصحاب شورش آغاز حمله و یورش

بخرطوم را نمودند و چهار هزار نفر از ایشان مقدمةً بساحل نیل ابیض
در ما بین خرطوم و حلفایا که قریه در طرف شمالی خرطوم است فرود آمده
و معسکری برای ششصد نفر از سپاه خود در آن نقطه مقرر داشتند
و یکی از روزها یک دسته از قشون جنرال گردون که در آن نواحی بکندن
هیزم مشغول بودند حمله برده بقدر صد نفر بلکه صد و پنجاه نفر از آنها را که مجتمع
بودند پراکنده و منهزم ساختند و اشتر مرکب از آنها غنیمت یافتند
و رود نیل را مقر و مأمنی برای خود قرار داده در سواحل و نقاط مساعد کناره
رود متحصن شدند این خبر به گردون رسید لابد سلاح در این
قشون ساخلوی حلفایا را که محصور در آنجا بودند بدون جنگ و خونریزی
و تلف شدن نفوس آنها از آنجا بیرون آورد هزار و دویست نفر
قشون از خرطوم مأمور حلفایا کرده قشون ساخلوی آنجا را بخرطوم آوردند

وجز پانصد نفر کسی در انجا باقی نماند وضمناً نیز هفتاد شتر وهیجده اب
وقدری اسلحه ونواشی از شورشیان غنیمت بدست آنها افتاد ودیگر
بدون معارضی قریهٔ حلفایا را تصرف کرد گردون مصمم شده آنها را
از انجا طرد ونفی نماید صبح روز شانزدهم ماه مارس (مطابق آذر
دو هزار نفر از قشون خود را از جانب دفع شورشیان فرستاد جماعت
اعراب وشورشیان در صحرای مقابل نیل کبود بمسافت ۵ میلی منتهی
به پشته های ریگ وجنگل پر درخت میشد همه متفرق بودند همینکه
عساکر گردون بآنها نزدیک شدند فوراً در پشت تلال وخلال اشجار
جنگل متواری وپنهان از انظار قشون گردیده وچون فوج سپاه بآنها
رسیدند سواران شورشیان عنان اسبان خود را رها کرده با نیزه ها
رو بسینه های قشون گردون حمله آوردند بلکه از پس پشت آنها با

تاختن گذاشتند چراکه سپاه جنرال گردون بمجرد اینکه سواران
دشمن را با نیزه های پیچان وسنانهای رخشان روبخویش حمله ور دیدند
هیچ صبر واقامت از برای جنگ ودفاع نکرده بلکه سر از پا نشناخته
پشت بر شهر ورو بفرار نهادند وفقط شصت نفر سوار شورشیان
آنها را با سیوف ورماح برای قبض ارواح تعاقب کرده عدد کثیری
از آنها را انجا بخاک هلاک ریختند وایشان مانند رمه از دم تیغ
یاغیان چنان فرار میکردند و بروی واپس نمینمودند پیادگان دشمن نیز
از پس سوارانشان بیرون تاخته تعقیب واتلاف سپاهیان پرداختند
وهر یک از عساکر را مجروح بر بساط خاک وفراش هلاک افتاده میدیدند
بکوفتن پا وضرب شمشیر زودتر از قید حیات فارغ میساختند
وبقدر دو میل راه پیوسته بهمین منوال سپاهیان را دنبال کرده پس از آن

بحصار و مأمن خودشان معاودت نمودند و دو عرّاده توپ و تفنگ
بسیار و گلوله بیشمار از عساکر غنیمت آنها گردیده و بقدر دویست نفر
از قشون گردون را کشته بودند و چون عساکر گردون از جنگ معاودت
نمودند همه متفق الکلمه فریاد برآوردند که دو سرکرده و صاحبمنصب از آنها
غدر و خیانت کرده لشکری را بکشتن دادند و اسم این دو سرکرده
یکی حسن و دیگری سعید بود که جنرال گردون آنهارا ترقی داده برتبه
پاشائی رسانده و درین جنگ و حمله مشارالیهارا قائد و رئیس قشون
گردانیده بود همینکه از دور حمله و هجوم دشمن را مشاهده کرده بودند
فوراً عساکر را فرمان انهزام داده و خود نیز روی گریز نهاده بودند
و این دو اول کسی بودند که بکیفر خیانت گردنشان با شمشیر زده شد
بعضی از قشون در روز جنگ سعید را دیده بودند که در وقت هجوم آوران

دشمن شمشیر خود را کشیده و شروع کرده بود سپاه خود را زدن و رفتن تا
خود را بتوپچی رسانده دیده بود یک نفر از سپاهیان مشغول پر کردن توپ است
فوراً گردن او را با شمشیر زده بود و نیز حسن را در آن روز دیده بودند
که با شمشیر توپچیان را میزده بوده که چرا در مقام دفاع خصم برنیایند
بعضی از عساکر مصری که حاضر در این جنگ و معرکه بوده تفصیل محاکمه و مجازات
این دو خائن را از قرار ذیل روایت نموده اند
مشارالیهارا مأخوذ داشته و هر دو را با زنجیرهای گران کشیده
نزد گردون پاشا آوردند پس از آن آنهارا در مجلس حربیه معرض محاکمه
در آورده بعد از تحقق ثابت و آشکار شد که این دو نفر با دشمنان
مراسله و مکاتبه مینموده و در جنگ اخیر با کمال ایستادگی و اهتمام
خلل و اضطراب در صفوف عساکر انداخته و کیفر صاحبمنصب و جماعتی از توپچیان

وغیرهم را نیز بقتل رسانیده بودند و در منزل حسن پاشا تفنگ و دو قاره
بسیار یافته بودند و نیز ثابت شده بود که این دو صاحب‌منصب خائن بشراکت
یکدیگر جیره و ماهانه دو ماه تمام عساکر را که تسلیم آنها شده بود که عاید قشون داراز
سرقت کرده و خورده بودند بنابرین خیانات و تقصیرات حکم
صادر شده موافق قانونی که برای قتل خائنین عسکریه در دولت عثمانی
مقرر است مشارالیهما را بقتل رسانند و قانون مزبور این بود که بند
از بند آنها قطع کنند در روز بیست و دوم ماه مارس (مطابق آذار رومی)
حکم قتل صادر گردید مشارالیهما را کتف بسته بمیدان وسیعی که در جلو ارزن
بود حاضر کردند و هر دو را برابر میدان با غل و زنجیرهای گران ببستند
پس از آن صورت خیانات و تقصیرات آنها با حکم مجلس حربیه در حضور
جمع غفیر از اکابر صاحب‌منصبان و معارف متحیرین و افواج عساکر برای مشارالیهما

قرائت شد ولیکن خود جنرال گردون حاضر نبود آنگاه برو نفر از
سپاهیان که بدست هر یک تبری تیز بود فرمان اجرای کیفر و
قصاص داده شد و آن دو نفر با تبر بر دست مشارالیهما قطعه کردند
و ابتدا از دست و پای آنها شروع نموده ولی مشارالیهما زنده بودند
تا آخر ضربت که بآنها رسید
جنرال گردون پس از قتل زمانی که وارد خرطوم شده بود مکتوبی
بمهدی نوشت که در سلم و مصافات را بر جنگ و مصاف ترجیح میدهم
و تو را که محمد احمد هستی سلطان دارفور و مغرب میخوانم و پادشاه آن خطه
میشناسم و تجارت برده را مباح و مجاز میکنم و خراج و منال ممالک
سودان را تخفیف داده بنصف آنچه معمول بوده است مقرر میدارم
وضمناً از مهدی خواهش کرده اسرا را رها کند و پس از این مطالب مسطور

داشت که اگر مهدی مایل بقتال است و طالب ریختن خون جمعی
رجال میگردد ما نیز قادر بسوق عساکریم الّا اینکه هیچ موجبی برای
این جنگ و خونریزی نمی‌بینیم و آخر الامر از متمهدی خواهش کرد که
مدت ده ماه صبر کند و بانتظار روز گذرانند آنگاه یا با او محاربه میکنند
یا سودان را کلیةً باو وامیگذارند که برگرد آن حدود سدی محکم و حاجزی
استوار برپا دارد و با آن کتاب کمری و کلاه خود و خفتانی با بعضی
ملابس و اشیاء دیگر برسم هدیه برای متمهدی فرستاد همینکه کتاب گردون
بمتمهدی رسید رؤسای قوم خود را جمع کرده مدت ده روز با آنها در باب
جواب آن کتاب مشاوره و مذاکره نمود پس از آن جوابی نوشته
دوباره بتردید افتاد و پاره کرد و ثانیاً خود با اصحاب مذاکره و مشاوره
نشسته ده روز دیگر مشغول شدند آنگاه جوابی نوشته ثانیاً پاره کرد

و بعد از سه روز دیگر جوابی نگاشته بتوسط رسولی از رجال مخصوص
خود سپرد و جامه‌ها و هدایای گردون را نیز برای او رد کرده جبه پشمین
از لباس دراویشی که با او بودند نیز برای او هدیه فرستاد رسولان بخرطوم
آمده با اسلحه حرب خود بر گردون وارد شدند زیرا که قبل از دخول
بمجلس ابا و امتناع از تسلیم نمودن سلاح خود کرده بودند و بحالت
در جلو روی گردون دست بقبضه شمشیر ایستادند گردون جواب متمهدی را
گشوده قرائت کرد حاصل مطلب این بود که متمهدی بگردون تکلیف کرده بود
که بدین مبین اسلام داخل شود و او را وعید و تهدید بطی جنگ و تسخیر جبراً
نموده و ضمناً اظهار داشته بود که بخرطوم تنها اکتفا نخواهد کرد بلکه تجاوز
و تخطی بغیر آن خواهد نمود (که مقصودش مملکت مصر وغیره است) و گفته بود
که من همان مهدی منتظر هستم و امّا در باب اینکه گفته بود من خود کامل

اهتمام را در حفظ آنها دارم و سلامت در نزد من هستند
در اینوقت بگردون محقق شده که از جنگ با متمهدی گزیری ندارد
زیراکه راه و وسیلتی دیگر برای مصالحه با او باقی نمانده لهذا انبار فرستادن
کشتیهای جنگی بازار و توپخانه خود را بطرف نیل ازرق گذاشت
و همه روزه عساکر از سفاین بطوایف دشمنانه در ساحل رود بودند
گلوله باری مینمودند و از کاغذی که جنرال گردون در بیست و نهم
ماه مارس نوشته بود چنین مستفاد شد که عدد شورشیان آن حوالی
و حوش زیاده از هزار و پانصد نفر مرد جنگی نیست لیکن گردون
جرئت بیرون آمدن و مبارزت با آنها را نمیکند از ترس اینکه مبادا
غائله شورش به اهله خرطوم هم سرایت کند و درین احیان روابط
و وسایل مخابره با خرطوم از همه طرف قطع شد و مدت سه هفته

متوالی از هیچ طرف خبری بخرطوم نرسید و با آنکه عشایر و قبائل نیز
که تا آنوقت آرام بودند عموماً بتجاهر بعصیان و سرکشی شدند
پس یکدفعه شهر خرطوم در بند محاصره افتاد و عشایر و اشرار دست بهم داده
دایره وار شهر خرطوم را احاطه نمودند جنرال گردون در سی و یکم
ماه مارس از آنجا مکتوبی نوشته ملتمس و متحرک دولت انگلیس شد
که بزودی استمدادی وافی برای شکست متمهدی ارسال دارد و
چنین سطر داشته که تا مدت دو ماه قوه و توانائی این را دارم
که در حصار خرطوم مقیم و محصور باشم و شهر و ساکنان آنرا از حمله و استیلای
دشمن محفوظ دارم و خواهش کرد که سه هزار نفر قشون از پیادگان
اتراک و هزار نفر سوار بمدد او فرستاده شود تا یکباره مسئله سودان را
منقطع و متمهدی را مقهور و آتش فتنه و شورشی که افروخته است خاموش گرداند

فصل نهم

(در حملهٔ انگلیس بسواکن)

چون خبر شکست مصریین در سواکن بسمع دولت انگلیس رسید یک قسمتی
از قشون خود را از برای استخلاص شهر طوکار از شر اشرار مأمور کرده
سرداری این سپاه را بجنرال جراهم داد و او بعجلت تمام بطرف سواکن
آمده قصد کرد همان طریقه و خطی را که باکر پاشا برای وصول بطوکار اختیار
کرده بود پیروی نماید پس عساکر خود را روانهٔ ترنکتات نموده تا روز بیست و دوم
فوریه (مطابق شباط رومی) قدر شش هزار نفر سپاهی در آنجا حاضر و مجتمع
شد درین اثنا خبر افتادن شهر طوکار بدست دشمن شایع و منتشر گردید
و ظاهر این است که شورشیان آنجا را احاطه نموده با توپهائی که
از مصریان غنیمت بدست آورده بودند گلوله باری کرده قشون متحفظ

آنجا را بعجلت تمام دست داده با وجود اطلاع از قدوم سپاه انگلیس برای
استخلاص آنجا خودداری نکرده ابواب حصار را گشوده شهر را تسلیم
دشمن نموده بودند و از قراریکه بعضی گفتند قشون متحفظ طوکار تعداد چهل و چهار هزار
فشنگ فلزی موجود داشته و عدداً سیصد نفر مرد جنگی بوده
و عدد محاصرین هم زیاده از هزار نفر نبوده است پنج روز متوالی
شورشیان شهر را گلوله باری کرده و با اینکه از شلیک آنها ضرر
و آسیب چندانی بمتحفظین شهر نرسیده فقط بجهت دو نفر از اهالی مقتول
و دوازده نفر مجروح شده بودند و این ضرر مختصر موجب تسلیم شدن
نبوده معهذا شهر را گشوده و خود را تسلیم دشمن نموده بودند و بنابراین
همه مردم آنها را بجبن و عدم ثبات و ضعف نفس و سستی عزم منسوب ساختند
ولی وصول این خبر جنرال جراهم را از عزیمت بصوب طوکار باز نداشت

و دسته از سپاه خود را در روز بیست و پنجم فوریه (مطابق شباط)
بطرف حصاری که باکر پاشا بنا کرده بود و سابقاً ذکری از آن شد
روانه داشت دشمنان که در قرب و حوالی همان قلعه بودند
هر چه سواران انگلیس بآنجا نزدیک میشدند آنها کم کم بنا بپس نشستن
گذاشته پس از آن روز بیست و ششم ماه مزبور بقدر دو هزار
نفر از دشمنان آمده در پیش روی قلعه صف کشیدند و نقطه‌ای که
خارج از سپاه بود بنا بر شلیک گذاشتند روز بیست و نهم ماه مزبور
مجلس مشاوره حربیه در میان قشون انگلیس منعقد گردید و باتفاق
آرا قرار برین دادند که رسولی با پیغامهای دوستانه نزد دشمن فرستاده
آنها را نصیحت کنند که از راه ضلالت باز ایستاده بجادهٔ مستقیم
اطاعت و انقیاد برگردند و چنانچه نصیحت نپذیرند آنها را بجنگ نخت

و قلعه‌های تهدید کنند و برای تبلیغ این رسالت میرالای هردیک
انتخاب کردند چه وثوق تمام بشجاعت و فراست و سرعت ملاحظهٔ
او در استکشاف اماکن و مکامن و حرکات و اعمال دشمن داشتند
بالجمله میرالای مشار الیه اسب خود را سوار شده و مکتوب را بر رایتی
سفید نصب کرده روان شد تا بحصار باکر پاشا رسید و از جانب صاحب منصب و
رئیس قشون متخاصم آنجا خواهش کرده جماعتی از سواران را همراه او
کردند تا باز و هم در واقعه خصم معین بوده و هم وی را بجائیکه
مامور شده بود که مکتوب سرکردگان سپاه را بگذارد برسانند
سرکرده قشون متخاصم باو جواب داد که از عساکر سواره یک نفر سوار
در نزد ما نیست و نیز او را هم رخصت نداده به تنهائی برای ملاقات
دشمن از قلعه بیرون رود چرا که گفت نوزشان از همه طرف چشم بجای

دوخته و آنها قومی وحشی و جهول و خلقی فرومایه و گول هستند
نه از رموز رایات سفید واقف می شوند نه از معنی کنایت وعید خایف
میرالای با خود اندیشیده رجعت بر تمکنات رای انجام مهم و انفاذ
دوام مرجوعه بر خویش دشوار دید و لابد هلاک را بر رجعت بخوار
برگزید پس مصمم شد که به تنهائی رو بطرف دشمن گذارد و امر خویش را
بدیر امور مفوض دارد و از سردار سپاه قلعه علی الظاهر اذن خواست
که خود با اسبش از حصار بیرون رفته اراضی قفار اطراف حصار را
ملاحظه نماید سردار قلعه او را رخصت داد و از قلعه بیرون آمده قلیلی
که راه پیمود و از حصار دور شد عنان مرکب را گردانده بقصد دشمن
راه بیابان گرفت در حالتی که هیچ رفیقی جز اسب و شمشیر نداشت
سردار قلعه چون این را بدید دانست که او تنهائی عازم اجرای

فرمان است و از فرط بسالت یک تنه به تبلیغ رسالت میرود
مضطرب گردیده حفظ جان او را فرض دانست و شرط مروت دید
لهذا دسته از پیادگان سپاه قلعه را از قفای او روانه داشت
که بدو پیوسته دشمن را از وی دفع دهند سپاه هنوز مسافتی نپیموده بودند
که از خوف هلاکت معاودت بقلعه نمودند بدون آنکه حرکت آنها
فایده و ثمری بخشد چراکه میرالای مسافت زیادی از قلعه دور شده بود
و در قوه آنها نبود که خودشان را باو رسانیده او را نصرت دهند سردار
سپاه متحقق یقین کرد که میرالای لامحاله بهلاکت خواهد رسید
اما هرفه بیک همینکه از حصار غایب شد و بنزدیکی تپه که با کرپاشا
با اشرار قتال کرده بود رسید اجساد کشتگان زیادی که وحوش و طیور
گرد آنها جمع شده بودند در آن اثنا گروهی از دشمنان ملتفت او شده

از اطراف بروی حمله آوردند نیزه‌ها را رو بسینه او راست کرده
واز همه طرف براو گلوله میباریدند الیشس ازمشاهده این حالت
وحشت انگیز بحیرت وخیره درآمده میرالای بضرب مهمیز مرکب را از
میان آن مهلکه بسرعت برق و باد براند تا بنقطه مطلوب رسید از
اسب پیاده شد وعَلَم را بزمین استوار کرد و مکتوب را از بیرق آن
آویخت واسب خود را سوار شد درحالتی که گلوله تفنگ از اطراف
او مثل باران میبارید ولی بوی نمیخورد پس از آن یمین و یسار
خود را بنظری افکنده در عدد دشمن و راههای آن اماکن تأمل کرده
تا در امر آنجا آنچه میسر بود وطریقی که سهل میشود معلوم کرد آنگاه عنان اسب را
رها کرده بشتاب هرچه تمامتر راه مراجعت گرفت وصحرا را [illegible]
در عودت و دشمنان نیز از قفای او تاختند تا آنکه بعضی از آنها

بروی سبقت جسته راه براو ببستند واو بحکمت وحیلت راه نجاتی
یافته جان از چنگ آنها بدر برد وخود را سالماً بحصار رسانید اهل قلعه
بتکریم واعزازی تمام ویرا استقبال کرده از ملاقات او شادی بسیار
نمودند وشکر سلامت ونجات وی بجا آوردند درحالتی که از بازگشت
او مقطوع الرجا بودند واز فقدان چنان شجاعی بی بدیل تأسف مینمودند
پس از آن میرالای از آنجا معاودت بتزکتات کرده جنرال ابراهیم را
از انجام مأموریت خود ورسانیدن مکتوب را بنقطه مطلوب آگاهی داد
وآنچه از قوه واستعداد وحرکات وحالات دشمن دیده بود بازگفت
جنرال ویرا تحسین وتمجید بلیغ کرد وشهامت وشجاعت ستایش [illegible]
نمود وامر کرد تا خود وی دیگر روز بهمان محل رفته مکتوب را نصب کرده بود
معاودت نموده جواب بیاورد چرا که گفت هیچکس را جرأت پیمودن

که از جلو قلعه حرکت کنند و باقی سواران ملتزم ساقه سپاه شده
از عقب قسمت شمالی از ستون قلعه حرکت نمودند و برین هیئت بقدر
یک میلی که از قلعه باکرپاشا راه پیموده بودند ناگاه بقدر چند صد نفر از شورشیان را
در پیش روی مقدمه و سمت میمنه و میسره ملاقات نمودند و در ساعت
نه صباحی شورشیان بنای شلیک تفنگ بطرف عساکر کردند ولی نظر
ببعد مسافت ضرر و آسیبی بسپاه نمیرسید پس ازآن قشون هرچه پیشتر رفت
از جلو آنها بنای پس نشستن گذاشتند و قشون پیوسته راه می‌پیمود
تا شش میل از حصار باکرپاشا دور شد درین هنگام انگلیسیان ارکز
محصور از رنگ از ساقی بعید مشاهده نمودند و شورشیان پیوسته از
هر طرف در آنجا جمع شدند و تفنگهای شان کم کم از آتش افشانی
افتاد آنگاه موزیکانچیان سپاه بنواهای جنگ و تیز والحان شجاعت انگیز

این راه مخوف نیست مگر باز قدم ثابت چون توئی توانند این راه
سپرد و این کار بپایان برد میرآلای امر او را امتثال کرده با دسته
از سواران سپاه براه شد تا بنقطه مقصد رسید ولی اثری از آن
رایات نشنید و جوابی از کتاب بیم و امید نزیر باز آمد و صورت حالرا
باجنرال بازگفت و در همان شب تمام عساکر بقلعه باکرپاشا داخل شدند
که عدد کلیه ایشان شش هزار تن پیاده و هفتصد و پنجاه نفر سواره و یکصد
و پانزده نفر عساکر بحریه و چهار عراده توپ بود و جنرال بر ایشان
امر نمود که روز دیگر رو بطرف دشمن حرکت کنند بامداد فردا
تمام سپاه بشکل قلعه مربع تشکیل و انتظام یافته شترها و قاطرهای
خود را که حامل بنه و قورخانه و قاطرات مریضخانه بودند در وسط
قلعه سپاه قرار دادند و دسته از سواران را جنرال جراسم طلیعه سپاه ساخت

شروع بنواختن موزیک کردند و قشون با طبل قوی و قدمی ثابت پیش رفته
تا هشتصد قدمی مرکز دشمن رسید از آنجا سواران طلیعه حمله بطرف دشمن
بردند و دشمن را مجبور بجنبش و ملازمت در آن حصار ریگ نموده پس از آن
بطرف سوارانی که در عقب قلعه مربع قشون و بمسافت نصف میل از
مرکز دشمن دور بودند معاودت نمودند آنگاه بقلعه سپاه فرمان توقف
داده شد و همگی با کمال نظام بجای ایستادند و رأی جنرال برین قرار
گرفت که بطرف یسار حصار دشمن حمله برده شود و سپاه یکدفعه
بران طرف حرکت کرد نورشیان از درون حصار ریگ بنای
شلیک گذاشته توپهای کوچک که از مصریها غنیمت گرفته بودند بر سر
انگلیسیان بستند و اشخاصی که از طرف نورشیان توپ میزدند
توپچیهای قشون منحط طوکار بودند در ابتدای امر گلوله های توپ دشمنان

از بالای سر سپاه انگلیس میگذشت چنانکه هیچ آسیبی بآنها نرساند
لیکن قلیلی نگذشت که اعراب سینه های سپاه انگلیس را هدف گلوله ساخته
در زمانی بس یسیر جمعی کثیر از آنها را مجروح ساختند و قطعه از گلوله نیز بصورت
مرحوم باکر پاشا رسیده جراحتی سخت رسانید اما او تا آخر جنگ با وجود
آن زخم منکر پشت اسب سوار بود نورشیان بشلیک تفنگ
نیز دست برده اکثر سپاه انگلیس را مجروح ساختند اما انگلیسیان
یک فشنگ بطرف دشمن نینداختند و در روز جنگ نیز رفتند
تا طرف شمالی سنگرها و استحکامات اعراب را بدیده بقدر هزار قدم
پیش رفتند پس از آن در نیم روز توقف اختیار کرده قدری بیاسودند
آنگاه بنای شلیک توپ و تفنگ بطرف دشمن گذاشته گلوله باران
سخت کردند و ابدان اعدا را بی جان جثه بخاک هلاک انداختند

وچون حرب وباروط اعراب تمام شد توپ وتفنگشان از
صدا افتاد لشکر انگلیس شیپور کشیده روبطرف قلعهٔ دشمن یورش بردند
حصاری دیدند بسیار منیع با خندقها وسنگرها وباستیانهای بسیار که اعراب
درمیان آنها پنهان شده وبآسودگی در کمینها ومرکزهای خودشان
متمکن بودند که جز مرگ وجرح هیچ چیز آنها را بیرون نمی آورد آنچه از
شورشیان مرئی بودند عدداً زیاده از دو هزار نفر بودند امّا عددی بسیاری
سوای آنها در حصار اختفا داشتند درحینی که قلعهٔ رتیج قشون انگلیس
پیش میرفت وبضرب گلوله راه خویش باز میکرد جماعتی از اعراب
از خندقها وپشت سنگرها بیرون تاخته با نیزه‌ها وتیغهای آخته
مثل باز شکاری بر آنها حمله نمودند قشون انگلیس از شجاعت وصولت
وبی پروائی ودلیری آنها در عجب شده لیکن آنها را مجال اقحام وفرصت

در آویختن نداده هر طرف گلوله‌های تفنگ ساختند چه اگر بسیار
نزدیک میشدند قشون را تاب ستیز وآویز آنها نبود واز قراری
که گفته شد بسیاری از آنها فقط بمسافت ده گام از قلعهٔ رتیج سپاه
کشته شده بودند چه از فرط سخت جانی وبی باکی همینکه گلوله ببدن
آنها میرسید فوراً بدست خود زخم خود را بسته دوباره با تیغ و
سنان خود برتیج سپاه حمله میآوردند تا از تواتر گلوله از پا در میآمدند
بالجمله سپاه انگلیس پیوسته پیش میرفتند تا پس از رنج وخستگی
فراوان از مقاتلهٔ اعراب حصار آنها را تصرف نمودند بیشتر خرابی
که سپاه را رخته وعاجز نموده بود این بود که اعراب دسته دسته
در میان کشتگان ودرون خندقها پنهان شده کمین میکردند تا رتیج
سپاه از آنها عبور میکرد فوراً مانند گرگان گرسنه حمله آوردند

خود را بمیان سپاه میافکندند و تیغها را بآنها نواخته در لحظه جمعی را مجروح
و مقتول میساختند بدین واسطه بود که درآنجا بسیاری از سپاه انگلیس
زخمی شده و بعضی از آنها پس از تسخیر حصار هلاک شدند
و چون داخل حصار گردیدند قریه طیب و چاههای آنجا را از مسافت شاهی
کرده بطرف آنجا حرکت کردند بمسافت صد قدمی از پس حصار خانه
بود از آجر در نهایت استحکام عربهائی که در حصار بودند جملگی پناه
بآن خانه برده از آنجا بنای شلیک تفنگ بطرف قشون انگلیس گذاشتند
و از این طرف نیز تیر را بآنها میباریدند همینطور مقاتله فیمابین آنها
درکار بود تا اکثری از عربان کشته شده و باقی قهراً از آنجا بیرون
آمدند و در ساعت اول بعد از ظهر اعراب پشت بجنگ داده
رو بفرار نهادند و سپاه انگلیس شلیک تفنگ آنها را تعاقب کرده

تا بچاههای قریه طیب رسانیدند اعراب آنجا توقف کرده از هر سمت
باز ایستادند و دیگر باره بنای جنگ و دفاع گذاشتند مدت سه
چهار ساعت بجنگی سخت و قتالی عنیف اشتغال جستند عاقبت سپاه انگلستان
آنها را شکست داده تمام چاهها و بیوتی که درآنجا بود متصرف شدند
و بر اسرای از مجروحین عرب ابقا کردند اما قادر بر این نبودند که احدی
از آنها را اسیر بگیرند چراکه آنها تا آخرین نفس که رمقی در تن داشتند
جنگ و دفاع میکردند و هر مجروحی از آنها چشمش بیک نفر سپاهی میافتاد
که رو باو می‌آید فوراً در هر حالت و بهر حیلت بود حرکت و حمله مینمود که
بلکه او را بقتل رساند و بدین واسطه سپاهیان واجب دیدند که
پیوسته در حذر بوده و بر هر جثه بگذرند شمشیری براو بزنند اما سواران
عرب هر ساعت از کمینگاهی غارت بصفوف سپاه میانداختند

محض تشجیع باقی نقاطین ولیکن ثلیک توالی سپاه انگلیس آنها را مجال
ستیز نداده قبل از وصول بصف عرضه تلف میشدند وهیچکس از آنها
جان بدر نمیبرد دیگر کسیکه روزش باقی واجلش دراز بود در ابتدای
جنگ سواران انگلیس را رسم وعادت این بود که پیروی پیادگان
سپاه را کرده وبیکی نقطه واحد از جماعت اعراب حمله میبردند
همینکه اعراب از اول حصار منهزم شدند سواران آنها اتفاق کرده
جمعیت آنها را دو نیمه ساختند وزمانی آنها را بستیز وآویز مشغول داشتند
تا بقیه سپاه پیاده بآنها رسیدند درین اثنا بقدر سیصد سوار از سواران اعراب
که بر اسبهای بی زین سوار بودند با دلهای از سنگ صخره سخت تر
حمله بر سواران انگلیس آورده صفوف آنها را پاره کردند بدون اینکه ضرری
وآسیب معتنابه بآنها برسانند واما پیادگان اعراب بوضع غریب سواران

انگلیس را از جای کنده وباطراف پراکنده بااین بعضی که در کمینها
ومیان بیشه ها وجنگلها وگودالها در کمین نشسته بودند همینکه سواران
انگلیس از حوالی آنها گذشتند ناگهان از جلو اسبهای آنها در آمده
همه را وحشی وهراسان وباطراف بیابان فراری ونفور میساختند
وخودشان از عقب آنها با نیزه های افراخته وتیغهای آخته میتاختند
وبهر یک نزدیک میشدند طعن نیزه حواله می کردند یا حربه بپا انداختند
اما سواران انگلیس را بواسطه کوتاهی سیوف ووحشت مراکب مقدور نبود
که به پیادگان اعراب رسیده صدمه بآنها زنند ولی در آن میان
بقدر ششصد حربه از حربه های اعراب بر سر انگلیسیان افتاد که سواران
خود را بعد ازین واقعه بآن اسلحه مسلح نمودند از انگلیسیان در ظرف
بقدر سی نفر مقتول ویکصد وپنجاه نفر مجروح شده بودند اما کشتگان

اعراب بدو هزار و سیصد نفر رسیده بود صبح روز دیگر قشون انگلیس
بقصد طوکار از طیب حرکت کرده چهار ساعت بعد از ظهر بآنجا رسیدند
بدون آنکه در راه با احدی از شورشیان اعراب ملاقات کنند
و چون داخل شهر طوکار شدند دیدند دشمنان آنجا را خالی کرده فرار نموده اند
و فقط بقدر هفتاد نفر از قشون متحفظ که شهر را تسلیم دشمن نموده بودند در آنجا باقی
مانده بودند روز دویم مارس (مطابق آذرماه رومی) خبر بجنرال جراهم
رسید که اعراب در قریه دبه که بمسافت پنج میل از طوکار واقع است
جمع شده اند فوراً خود جنرال با خواص و سواران خویش بعزم آنجا
سوار شده وقتی بقریه مزبور رسیدند احدی از اعراب را در آنجا نیافتند
ولی یک عراده توپ و هزار و پانصد قبضه تفنگ با مهمات حربیه
و ذخایر بسیار که اعراب از جنگ با کرپاشا غنیمت بدست آورده

بودند در آنجا موجود دیده تمام آنها را تلف کردند و آنچه انگلیسیان از قشون
متحفظ آنجا معلوم کردند شورشیان اعراب همینکه دست بطوکار یافته بودند
کمال سوء سلوک را نسبت بآنها سلوک داشته همه را بقید رقیت کشیده بودند
و توپچیهای آنها را گرفته کتف بسته بطیب برده بودند که باتفاق آنها
با انگلیسیان محاربه کنند و هر یک را تخلف میورزیده و آهنگ فرار میکرد
با شمشیر گردن میزده اند

جنرال جراهم پس از فراغ از تدمیر اشرار و تسخیر طوکار با سپاه خود مراجعت
بسواکن نمود قشون متحفظ طوکار و سکنه مصری آنجا را نیز با خود بسواکن آورد
و باتفاق امیرال هیوت بنای اخبار و دعوت قبایل و عشایر را بصلح نهاده
رسولی نزد عثمان دقنه رئیس گروه شورشیان فرستادند و رسل و رسائل
نزد سایر مشایخ قبایل نیز فرستاده خواهش اطفاء آتش فتنه و شورش

نموده ضمناً آنها را تهدید کردند که اگر اجابت این سئوال و قبول این مسئله را
نکنند توپهای انگلیس کیفر خواهند دید عثمان دجنه ایشان را پاسخ فرستاد
که ما لابد از قتال هستیم و ما بین فریقین واسطه جز تیغ بران نخواهد بود
بنابرین سپاه انگلیس روز یازدهم ماه مارس (مطابق آذار)
از سواکن بقصد معسکر رئیس طاغیان در وادی طمای که بمسافت هفده میل
از طرف شرقی سواکن واقع است حرکت نموده پس از طی مسافتی بمکانی
رسیدند موسوم به زریبه باکر (منسوب بجنرال باکر پاشا بانی آنست)
و شب را در آنجا بیتوته کرده بامداد روز دیگر طلیعهٔ از سواران را برای
اطلاع از حال و محل دشمن پیش فرستاده و بعد از ظهر باقی سپاه از قفای
آنها روانه شدند سپاه پیاده بهیئت دو قطعه مربع متوازی یکدیگر
که هر یک از دیگری بیست و پنج گام مسافت داشتند سیر کردند

ذخایر حربیه و آب و آذوقه سپاه در میان این دو مربع قرار داده شده بود
و سواران در حوالی و اطراف دو قطعه سپاه بمسافت دو میل راه را آکنده
حرکت میکردند و دنباله و پایه سواران از پس قلعه ها میراندند
پس از قطع مسافتی سواران قصد تپهای کوچکی که در سمت جنوب غربی
صحرا بود کرده بعد از طی شش میل راه بانجا رسیده تلال مزبوره را
خالی از دشمن یافتند لیکن از آنجا نظر انداخته دیدند دشمن در تپهای
دیگر که تا آنجا باز دو میل راه بود پناه جسته است همینکه پیادگان سپاه
بپای تپهای اول رسیدند جنرال جراهم آنها را امر نمود که بجانب
جنوب حرکت نموده و از جنگل اشجار عبور کرده در آنجا بر روی قطعه ریگزاری
سرپناهی از چوب و نی و علف برای خود بسازند که شب را در آنجا
بیتوته کنند و سواران را فرمان داد که رفته از جمعیت و مرکز

دشمن اطلاع حاصل کرده خبر بیاورند رفتند و بازگشته او را آگاهی دادند
که عدد بیشماری از گروه اشرار پیاده و اسب سوار و یابو سوار در میانهٔ
تلال و وهاد پراکنده و متفرق دیده‌اند پس از آن جنرال امر کرد
اهلی سواران بزریه باکرپاشا که شب پیش در آنجا بیتوته کرده بودند
معاودت نموده اسبان خود را سیر آب کردند و آنان با دیگران
سپاه دو قلعه را منضم بیکدیگر کرده یک قلعه مربع تشکیل دادند
و چون شب در آمد آتش در میان اردو افروختند ناگاه بمسافت
هزار قدم از قلعه مربع گروهی از دشمن پدیدار شده بنای گلوله باری
بطرف سپاه انگلیس گذاشتند توپچیان با آنها شلیک توپهای
آتشبار مقابله کرده همه را متفرق ساختند پس از آن یکی از
صاحب‌منصبان بحریهٔ انگلیس از معسکر خود بیرون آمده در پردهٔ ظلام برای

کشف حال دشمن بمأوی و مسکن آنها رفته دیر هنگامی در معاودت چون
خود آسوده خفته‌اند بازگشته بجنرال خبر داد که دشمن امشب در قصد شبیخون
و هجوم بر سپاه ما نمیباشد چراکه هیچیک بیدار و مستعد کار نیستند
آنگاه جنرال قشون را رخصت خفتن و آسودن داد نیمی که از شب گذشت
در ساعتی از ساعات لیل دشمنان بقصد شبیخون حرکت کرده بمسافت هزار
قدم بقلعه مربع نزدیک شدند و بنای شلیک تفنگ گذاشتند عساکر
برخاسته مسلح شده روی زمین دراز کشیدند و برحسب امر و دستورالعمل
جنرال یک فشنگ بطرف دشمن نینداختند صبر کردند تا اعراب نزدیک
بآنها بیایند گلوله تفنگهای اعراب همه از بالای سر قشون میگذشت و ابدا
آسیبی نمیرسانید بهمین جهت یکنفر از آنها مقتول و یک صاحب‌منصب با دو نفر
سرباز مجروح شدند و در آن اثنا ماه طالع شد و جنرال از حمله و هجوم

ناهنگام، دشمن در ظلمت شب ایمن گردید لیکن عساکر از طول شب ملول شده
و در تمنا و انتظار طلوع روز دلتنگ گردیدند و چون سپیده صبح
دمید گروهی از دشمنان بقصد قلعه مربع پیش آمده هنوز چندگامی نزدیک
نشده بودند که گلوله های توپ آنها را استقبال کرده جمعیتشان را متفرق
ساخته خلق کثیری را بخاک هلاک انداخت و ما بقی پشت بجنگ
داده بطرف چاههای طمای مراجعت نمودند و در اینوقت قشون جمع
شده بصرف طعام پرداختند و سواران نیز از زریبه باکر پاشا
آمده برآنها پیوستند و در ساعت هفت صباحی سواران در تعقیب
سپاه برای استطلاع از حال شورشیان حرکت نموده جولان مفصلی
کردند و تفتیش کاملی بجا آوردند جز عده معدودی از دشمن در اطراف
صحرا ندیدند بنابرین انگلیسیان چنین گمان کردند که اعراب از جنگ

گذشته و از خیال قتال منصرف گردیده اند پس سپاه پیاده
انگلیس و هیئت دو قلعه مربع تشکیل یافته و یکی از آن دو از طرف یمین
دیگری کمی بطور قهقری حرکت میکرد هنوز مسافتی طی نکرده بودند که ناگاه چشم طلیعه
سپاه بگروه انبوهی از دشمن افتاد و پیشقدم تمام در کار حمله و دست برد
بمقدمه سواراند فوراً بسواران فرمان داده شد که بطرف راه سپاه
و حوالی قشون پیاده مراجعت نمایند در حالیکه انگلیسیان را عقیده
و گمان این بود که اعراب یکباره پشت بجنگ داده و در زوایا
و بیغوله های صحاری پنهان و متواری گردیده اند گروهی بیشمار از اشرار
اعراب با صورتی مهیب و صوتی غریب پدید آمده بر قشون حمله ور
گردیدند و زبان حالشان این بود

(تحاول منی شیمة غیر شیمتی) (و تطلب منی مذهباً غیر مذهبی)

قلعه مربع اول بجا ایستاده با گلوله توپ آنها را مقابله نمود ولیک
این شلیک آنها را جز زمان اندکی جلوگیری نکرد زیرا امرا و قبایل و سران
عشایر همینکه دیدند گلوله های توپ انگلیس رجال آنها را مجال اقامت
نمیدهد و هر لحظه جمعی را گرفتار اجل میسازد و جمعی دیگر را بخوف و وجل
میاندازد یک دفعه اهالی جلو تاخته حمله هولناکی بقشون انگلیس آوردند
صداها بصیحه بلند کردند تنها را برهنه ساختند غلافها را یک کرده سنانها
برای سینه ها راست نمودند دست از جانها شسته مرگ در جنگ
و پیکار را از زندگی با ننگ فرار خوشتر شمردند اتباع و عشیره آنها نیز
چون این بدیدند قوی دل گردیده با امرا و سران در حمله و جنگ هم
آهنگ شدند و دست بشلیک تفنگ برده بقلعه سپاه انگلیس چون
باران بهاری گلوله باری کردند بطوریکه انگلیسیان گفتند اگر اعراب درست

تیراندازی کنند و گلوله های تفنگشان خطا نکند هرآینه عشری از عدد قشون
انگلیس را باقی و زنده نخواهند گذاشت و برای ملاقات و مرافعه اعراب
عساکر رو به پیش حرکت کرده تا بآنها نزدیک شدند آنگاه ضلع مقدمه سپاه
با حربه تفنگ بر آنها حمله ور گردیده بسرعت پیش رفتند اما بقیه اضلاع
قلعه مربع جرئت متابعت آنها را نکرده چون از همه طرف دشمن هجوم
آورده بود و سایر ضلعهای غیر از ضلع مقدمه گرفتار و مشغول دفاع بودند نتوانستند
سریعاً ضلع مزبور را پیروی نمایند پس لابد شدند باهستگی و آرام حرکت
کنند باینواسطه ضلع مقدمه از قلعه مربع جدا افتاد و مسافتی میانه
دسته جات قشون جوانب فاصله بهم رسید دشمن فرصت بدست کرده
با تیغهای خارا شکاف و دلهای بی اندیشه از مرگ و مصاف حمله آوردند
راه بقلعه مربع جستند پس ضلع مقدمه بجا ایستاد و سرداران

قشون قصد کردند که اورا دوباره بقلعهٔ مربع متصل سازند اما (بعدما
سبق السیف العذل) یعنی وقتی بود که کار از کار گذشته اعراب
بوسط قلعهٔ مربع داخل شده و باوجود انگلیس مانند تار و پود درهم پیوسته
بودند بنابرین قشون ناگزیر بقهقری پس نشست در حالیکه با اعراب بمقاتله
سخت دوچار بودند و توپچیان که در وسط قلعه سپاه جای داشتند
قهراً و کرهاً توپهای خود را گذاشته بسپاه پیوستند توپها با ذخایر
و مهمات غنیمت اعراب شده و اعراب از شر گلوله‌های توپ و تفنگ
انگلیس ایمن شده بر آنچه آرزوشان بود که با سپاه انگلیس در آویزند
نایل گردیدند و با سلاح و سیوف سودانی آغاز سرافشانی کرده
عرصهٔ مصاف را کسوت ارغوانی پوشیدند و در ساعتی سپاه
انگلیس را تنهای بربر و صحرای سودانرا دریای احمر ساختند ساحت غبرا

دجلهٔ خون و فضای هوا دلجهٔ قیرگون از تابش تیغ چون برق و
بارش خون از زرق و غرش ابطال هیجا در ظلام غبار غبرا خاصیت
ماه آذر و نیسان ظاهر و عیان گردید چستی و جلادت و چابکی و صلابت
و سرعت و خفت اعراب در کار پیکار و حرب و فنون طعن و ضرب
انگلیسیان را چنان متحیر ساخته و بوحشت انداخته بود که سر از پا و اودا
از اعدا باز نمیشناختند بخت اعراب نیز مساعدت داشت که
اسلحهٔ آنها همه از فولاد ناب بود که بر لحم و عظم کندی نمیکرد اما حربه‌های انگلیسیان
از آهن نرم بود که هرگاه بچیز صلبی مثل استخوان برمیخورد کج و معوج میشد
که دیگر بعد از آن بکار حرب و ضرب نمی‌آمد
بالجمله این حالت قلعهٔ مربع اول بود اما مربع ثانی که بمسافت یکصد ذرع
از مربع اول واقع بود چنان تازه دم و ثابت قدم و در ارتباط اتحادش

بطرف مربع اول بیاید مثل اینکه در میدان مشق کنند
وهیچ دوچار دشمن و گرفتار جنگ نبود و توپچیان بجربه با توپهای
بحری از جلو آن حرکت میکردند بمجرد اینکه بآنها فرمان داده شد
دست شلیک توپ زدند وبلا انفصال بطرف دشمن گلوله
باری کرده هر جانداری جلو قلعه آنها بود بخاک هلاک انداختند
آنگاه اعراب با قلبی ساکن وعزمی ثابت چنانکه بمربع اول
حمله برده بودند بمربع ثانی حمله آوردند لکن گلوله های این مربع
آنها را مجال نداده چنانکه پیش بیایند چون برگ درخت
در ایام خزان فرو ریزد بخاک میریختند وجمعی نزدیک نمی آمد
مگر اینکه تنش هدف وجانش تلف میشد بهمینطور مربع ثانی نیز
پیش آمد تا بمربع اول پیوست واو را بگلوله خود حمایت کرد

وسرکردگان مربع اول فرصتی یافته دوباره از نو تنظیم و ترتیب دادند
آنگاه دو قلعه سپاه بمعاضدت وپشتوانی یکدیگر بدفع دشمن پرداخته
گلوله باری سختی بطرف اعراب نمودند وجمعی کثیر را بدین شلیک عرضه
هلاک و دمار ساختند چنانکه جمعی دیگر قدرت پیش آمدن نیافت
وانگلیسیان دوباره توپهای خود را که غنیمت اعراب شده بود
بدست آوردند ناگاه عدد بسیاری از اعدا و اشرار که در میان
رود کوچکی که در جلو حرکتگاه واقع بود کمین کرده بودند از کمین بیرون
دویده چون دیوان دیوانه بقلعه مربع قشون حمله آوردند سپاه
بنای آتشباری کرده بگلوله های ناری آنها را مندفع و متفرق ساختند
دوباره اعراب جمع آمده سر راه بر سپاه گرفتند سواران قشون
برآنها حمله کرده از اسبها فرود آمدند و بگلوله تفنگ جمعی غفیر را

هلاک کردند گروه اعراب را تاب مقاومت نمانده از جلو سپاه
پراکنده شدند و هر کس نجات یافت بمیان جنگل اشجار و زیر
بوته های خار پناه برد ولی سواران از قفای آنها تاخته قهراً و قسراً
هر کجا پناه برده بودند بیرون آورده همه را در آن ساعت باقی
نگذاشتند جنرال جراهم سپاه خود را در ساعت ده و نیم جمع آوری
نموده قلیل زمانی آنها را از رنج جنگ و جدال راحت داد
پس از آن بطرف چاههای طمای که بمسافت سه میل از موقع قتال
واقع بود حرکت نمود شورشیان از مسافت بعیدی باز در کار
اجتماع و تهیه جنگ و دفاع بودند جنرال توپچیان فرمان داد
تا بطرف آنها شلیک توپ کرده پیش از آنکه قشون با آنها
برسد جمعشان را پراکنده و متفرق ساختند عطش شدیدی

بعساکر دست داده بود همینکه در نیمه روز بچاهها رسیدند مانند
گله مرال و دسته وحوش که از تشنگی لاغر و پژمرده شده باشند
بی محابا وارد آب شدند و پس از اطفاء آتش عطش رو بعسکر
عثمان دجنه رئیس شورشیان حرکت کرده چون بر آنجا رسیدند
معسکر او را خالی از عسکر دیده آتش در زدند و آنچه ازرد خانه
بجای مانده بود سوخته بسرپا بود قرب خرگاه بود مراجعت نمودند
شب را در آنجا بیتوته کنند و اما دشمنان پناه بردند بتلها
و تپه ها و در آن محال متحصن شدند و در این واقعه کشته
شده بود از عساکر انگلیس پنج صاحب منصب و یکصد و پنجاه نفر
از رجال و هشت نفر سرکردگان و رؤسای عسکریه و یکصد و بیست نفر
از سربازان مجروح شده بودند و شماره دشمنان مقتول را از ده

هزار نفر بودند در حالتیکه سه هزار نفر از آنها باقی مانده بود
در عرصه کارزار کشته و مجروح و بسر بردند آن شب را عساکر در
همان سنگرهای عاریتی خود با استماع ناله مجروحین و محتضرین و
صدای گلوله‌هائی که بر حسب اصطلاح و رسم عسکری بر دوافن مردگان قشون
بیانداختند و در نیمه شب اعراب بر سر کشتگان خودشان آمده
جستجو میکردند و در آنها گریه و نوحه و افغان و زاری مینمودند و الی
طلوع صبح آنشب بر خیالت روز آوردند پس از آن عساکر
انگلیس ترتیب قشون کرده بقریه طمازی که مخزن تدارکات حربیه
و قورخانه بود و اعراب از قشون مصری بدست آورده بودند
مسابقت نمودند و تمام آنها را آتش زدند و سوزانیدند و تا
مدت نیم ساعت شعله آتش فرو گذاشت نکرد و اعراب در

سرهای پشته‌ها و بلندیها که آنجا برده بودند نظر میکردند و این اعراب
میدیدند و جرئت میکردند که تجدید قتال کنند نتیجه فتور شوکت
و انکسار قوت و ضعف که بر آنها راه یافته بود پس از آن قشون
انگلیس بطرف سواکن مراجعت کردند و در روز هفدهم از
ماه مارس (آذار) اعلان کرد امیرال هویت که هر کس سر عثمان دقنه را
زنده یا مرده بیاورد پنجهزار ریال (تقریباً سه هزار تومان) باو داده میشود
پس از سه روز از بلاد انگلیس بامیرال مذکور حکم ابطال و نفی اعلان
مزبور رسید بسبب منافات و مغایرت آن اعلان از رای
مبادی طایفه آزادی طلبان و در روز بیست و پنجم از ماه مذکور
برون آمد جراهم از سواکن با سپاه خود از برای ملاقات عربان
و مقاتله با ایشان تا اینکه اعراب از طلوع قشون جراهم روی بفرار نهادند

و هر زمان که صدای شلیک توپها را میشنیدند به تلها و پشته‌ها پناه
میبردند و براین حال مداومت داشت و سیر میکرد تا آنکه رسید بطائف
و بیوتات و عمارات آنجا تماماً سوزانید و بطرف سواکن معاودت
نمود پس از آن جیش خود را از سواکن حرکت داد

(فصل دهم)

(حرکت عساکر انگلیسیه از سواکن)

بعد از واقعه طیب و واقعه‌های مصیبتی شد برای طوایفی که صلح و آشتی
با حکومت داشتند و شاد کردید دشمنان نیز اعوان تمهری
بغم و اندوه ایشان و بر دلیری و لاف ایشان افزود بسبب آنکه
ایشان چون احساس کردند قشون انگلیس زایل شدند از
آنکه آنها را خالی کردند دیارشان را گفتند فی الحقیقه رفع مانع گردید

و محل خالی از اغیار شد پس مبادرت نمودند بتعدی و خودسری
و دشمنی و شبیخون زدند اهل سواکن را بمسافت اندکی از آنها
چارپایان و شتران آنها را از انزدند و بردند و چاههای هندوب
و طمانیب را احاطه نمودند محض آنکه آب را از قبایل و طوایفی
در دوستی و مسالم با حکومت بودند ببرند محمود علی شیخ الفضل
تصدی و تصمیم معاودت و مرافقت با آنها گردیده قوه و
استعدادی از قشون مصر بکمک و امداد پیاده ساخلوی سواکن
فرستاد و ۵ فوج کشتی زره پوش انگلیسی را که در لنگرگاه سینا
لنگر انداخته بود تجهیز و حاضر از برای جنگ کرد که هر ساعت دشمن
حمله بسواکن بیاورد فوراً از سفاین تجار گلوله باری و فرود آوردن
جنود بحری بجنگ بپردازند و امیرال هیوت در دوم ماه آوریل فرانسه

(مطابق نیسان رومی) عازم و روانهٔ بندر مصوع شد که ازبرای
استخلاص و رهانیدن کسالا و سایر حصون و قلاع واقعه در سمت
جنوب خرطوم از بند محاصره با پادشاه حبشه ملاقات و گفتگو نماید
در اینوقت کسالا در ضیق محاصرهٔ سخت طایفهٔ هدندوه واقع شده
و قشون چریک داوطلب هم یک یک برور از آنجا فرار کرده بودند
لهذا حاکم آنجا باصرار و ابرام تمام طلب معاونت و امداد از انگلیس
مینمود و قبل از آنکه امیرال هویت بمصوع رسد خطوط تلگرافی منقطع شد
و اخبار سقوط کسالا بدست محاصرین شایع و منتشر گردید در این اثنا رسالتی
و پیغامی از جنرال گردون برای زبیر پاشا رسید بموجب این پیغام
شارالیه را بوکالت حکمرانی سودان تعیین نموده و او را وصیت کرده
دستورالعملی داده بوده از وصی خودش ببرر گردون را اطلاع و اعلام

تا ازبرای اولیای کشتی بخاری که در ساحل بربر است دو کشتی جنگی
دیگر بفرستد و ازبرای این سفاین زبیر پاشا لنگرها از آهن قرار
دهد تا سپاهی که در آنها هستند از شر حملهٔ شورشیان مصون و محفوظ
باشند و چند آنکه بتواند از قبیلهٔ علائین را با خود متفق و معین
نموده بواسطهٔ آنها حمله در شورشیان اعراب شده جنگهای عدیده
در اندازد بدون اینکه نفس خویش را دوچار مهلکه و خطر سازد
مطلب و مسئلهٔ گردون مقرون باجابت و قبول نیفتاد یا بواسطهٔ آنکه
زبیر پاشا شخصاً از دو ترک نمود یا آنکه رخصت قبلی از انرا اثبت
زیراکه سر اولین بارنگ معارض با این مطلب بود جنرال گردون
این پیغام را ازبرای زبیر پاشا فرستاده و از آنطرف
مراسله و پیغامی دیگر ازبرای سر سموئیل باکر بتاریخ هشتم آوریل

(نیسان) فرستاده چنین اظهار داشت که از ذخایر و مهمات
حربیه در نزد او بقدر کفایت پنجاه روز موجود است و شورشیان
اعراب که راه ایاب و ذهاب برو بسته و در سر راه وی نشسته اند
عدد آنها ده هزار و پانصد نفر میشوند در این اثنا از زبان سر افلن بارنگ
خبر بجنرال گردون رسید که دولت انگلیس قصد و نیت این را
ندارد که سپاه خود را از برای گشودن راه بربر مأمور کند لکن
با قبایل عرب گفتگو نماید که شاید راه مزبور را مفتوح سازند
گردون دانست که این سعی و کوشش او هیچ مفید فایده نیست
لهذا از صموئیل باکر مذکور رسولی فرستاده پیغام داد که آیا اغنیا
و متمولین انگلیس و امریکا آیا دویست هزار لیره انگلیسی بقرض نمیدهند
که با آن تخواه دو هزار یا سه هزار نفر از قشون دولت عثمانی را

اجیر کرده بطرف بربر بفرستیم و بعد ذلک هشت روز فاصله
بواسطه تلگراف بسر افلن پیغام کرده دانستم ترا قصد این نیست
که مارا یا در اینجا یا در بربر بلشکر و استعدادی معاونت و امداد کنی
و بربر را نیز از معاونت می بازداشتی پس بنابرین خود را از امروز
به بعد آزاد می بینم که بمقتضای احوال هرچه بخواهم بکنم و عنقریب آنچه
ممکن شود در اینجا باقی خواهم گذاشت و اگر استطاعت یابم زود
آتش شورش را خاموش خواهم کرد والّا خود را ازین خیال و اشغال
یکباره فارغ البال ساخته بسمت خط استوا رجوع خواهم گشت و ننگ
و عار برای آنها که لشگر متحفظ سنار و کسلا و بربر و دنقله را ضایع
و مهمل گذاشته دست از معاونت باز داشتند باقی خواهد ماند
خصوصاً در حالتی که همه عالم واگاه برین هستند که هرگاه قصدتان حفظ

سلامت وآرامی وامنیت اقطار مصر است ناگزیر بایستی در حال
عسرت ومواقع شدت وبهر طریق میسر ومقدور افتد دست از
محاربت وقهر متمهدی باز برداریم ودر کار او تهاون نورزیم
جنرال گردون واتباعش تصمیم عزم کردند بطرف خط استوا روند
چنانکه ذکر کردیم در ضمن پیغام تلگرافی بسر اولن بارنگ اظهار واخبار
کرده بود ومقصود ومأمول آنها از رفتن بساحت خط استوا
این بود که داخل اراضی نهر کنگو شده بواسطه نهر مزبور نجات یابند
چراکه بجهة آنها راهی دیگر برای نجات باقی نمانده بود از یکطرف
کشتی جنگی بخاری بطرف بربر فرستاده بودند آتش توپهای آن
باریده از نزدیکی بساحل مانع وحایل شده بود ودیگر کشتی مزبور زمانی
در رودنیل بهر طرف سیر کرده وسبیل نجاتی نیافته مجبور ومضطر شده که

که در خرطوم آید ولی از همان راه که آمده بود مراجعت کند واز طرفی
دیگر شهر خرطوم در معرض خطر افتاده بود چه اکثری از اهالی وسکنه
آنجا میل بتمرد وطغیان کرده ومصمم شق عصای طاعت وقطع ربقه
اطاعت شده بودند بخصوص که مضارب خیام دشمن با ایشان
نزدیک بود وگلولههای آنها تا بسرای حکومتی میرسید ودلها از
مشاهده این حال در سینهها می طپید لشکر مستحفظ شهر مضطر ولاجرم
برین شدند که در زمین هموار مابین شورشیان وحصار خندقی دیگر
قرار دهند که مانع وحایل از یورش وهجوم آنها بشهر باشد
چنانکه تعبیه شد ولشکر شورشیان را از هجوم وحمله بر آن در میان باز داشت
وراه یورش برای آنها نگذاشت از طرف دیگر گلولههای
توپهای حصار شهر نقصان کلی یافته چنانکه خوف این بود که یکباره

تمام نمود در بیستم آوریل حسین پاشا جانشین مدیر بربر بواسطهٔ تلگراف
بقاهره اخبار و اطلاع داده که حال اهالی بربر زیاده در هرج و مرج است
و شورشیان عنقریب است که از همه طرف با حمله در خواهند شد
و تاب و توانائی مقاومت آنها برای تخلیه این شهر نیست پس از
وصول این خبر بقاهره در قونسولخانه دولت انگلیس مجلس شوری برای
اینکار منعقد نموده پس از گفتگوها و مذاکرات آرای صاحبمنصبان
و مامورین دولت انگلیس برین قرار گرفت که استمدادی از عساکر مصری
و قشون انگلیس معجلا برای استخلاص بربر فرستاده شود و در روز
بیست و پنجم آوریل مستر کزی وکیل قونسولخانه انگلیس در بربر از
طرف اهالی مبعوث گردیده بقاهره اعلان و اخبار نمود که اهالی
آنجا بدترین حالی دوچار شده‌اند و مدیر بربر نیز بواسطه تلگراف

اظهار داشت که شورشیان اعراب از دو طرف ساحل نیل رو به بربر آورده
و جمعی کثیر از آنها در میانه نخلات و اشجار محوطه شهر جای گرفته اند
و بعد ازین دیگر ارسال رسل و قاصد و پیام کتبی یا تلگرافی از بربر بخرطوم
از حیز امکان بیرون است و حال محصورین بلد بغایت تباه و زبون
و در بیست و هشتم آوریل مستر کزی از بربر پیغام و خبر تلگرافی بقاهره
داد که اینک من از بربر بقصد کورسکو بیرون آمدم و هم بیابان
و اعوان تمهدی از طرف جنوب و شرق بربر داخل شهر شدند
و حسین پاشای نایب الحکومه شهر در سرای حکومتی محصور مانده است
و از قراریکه شیوع یافته است شورشیان عزم حمله بردن به جوار
دارند و عنقریب کورسکو را در عرض راه خودشان خواهند گرفت
و از این خبر اهالی کورسکو بیمناک گردیده از شدت وحشت چون مجانین

خانمان خود را گذاشته همه بطرف اصوان فرار کرده‌اند
چون کار سودان باینجا کشید و حال آن برین فساد و اختلال بود
و امر شورشیان برین سان جلیل و شوکت حکومت مصر ضعیف مستحیل شد
دولت انگلیس متنبه و بیدار شده مصمم گردید که آنچه تا آن روز از غفلت
او سوء حال برای مصر و سودان رخ داده است رفع و اصلاح کند
و لرد گرانویل وزیر خارجه انگلیس بتاریخ بیست و سوم آوریل برای سر اولین
که در قاهره بود مکتوب و پیام فرستاد که از جنرال گردون بواسطه تلگراف
بارقام سؤال کند که از برای بیرون آوردن او از خرطوم چه مقدار قوه
حربیه لازم است و از کدام طریق بایستی بخرطوم فرستاد و چه زمان باید
برسد و بعد ازین مقدمه در اوایل ماه مه (ایار) دولت انگلیس
آغاز تدارکات حربیه کرده و در دهم ماه مزبور لرد بارینگ ایلچی انگلیس

رجال و مأمورین خودشان که در قاهره بودند ابلاغ نمودند که ملزم
ارسال قوه حربیه را برای استخلاص خرطوم از محاصره شورشیان
تهیه دیده در ماه اکتبر (تشرین اول) روانه دارند و نیز امر نمودند
که دوازده هزار شتر از برای انگلیسها ابتیاع شود
و از آنجا رسیده است که بربر و کورسکو مثل خرطوم صبر و توانائی طاقت
و مقاومت با دشمن را در طرف امتداد طویل ندارند حکومت مصر
هزار و چهارصد نفر از سپاهیان خود را روانه اصوان داشت
بخیال و امید آنکه شورشیان را از فتح و تسخیر آنجا مانع شوند
مدیر دنقله (که او شیخ عبابده و بشاریه است) نیز در دهم
ماه مه (ایار) بواسطه تلگراف بقاهره اعلام و پیغام داد که
در دنقله عموم ناس در خوف و هراس اند و در نزد او از عساکر

واصوان از حدود سودان اولین منزل و اقامتگاه برای عساکر مصر گردید
چراکه در آنجا عده بسیاری از رجال و مقدار کثیری از ذخایر و غیره جمع شده بود
پس از آن قسمتی از عساکر بطرف وادی حلفا رفته در آنجا متحصن شدند
لکن عموم سرکشی و شورش اهل طغیان بسرعتی تمام در داخله سودان منتشر و آناً
فآناً رو بازدیاد و اشتداد بود در اواخر ماه مه (مطابق ایار رومی)
خبر رسید که قشار که مدت دو سال متوالی بود شورشیان بر آن محاصره
میکردند بدست شورشیان افتاد و پس از آن مسلمیه که در ساحل نیل
کبود واقع است مسخر دشمن شد. و معادل پنجاه مرکب بحری آذوقه
و هفتاد صندوق از ذخایر و مهمات حربیه و دو هزار و بیست قبضه
تفنگ و یک فروند کشتی موسوم بمحمد علی غنیمت و نصیب شورشیان
گردیده است در این اوان گروه شورشیان مکرر حمله و هجوم

جز چهار دسته سرباز و بیست نفر قشون چریک داوطلب کسی دیگر
نیست ولهذا از حکومت مصر خواهش نمود که او را بقشون
امداد و معاونت دهند حکومت او را جواب داد که ارسال
مدد غیر میسر است هرگاه تاب ملاقات و طاقت مقاومت
شورشیان را ندارید هر چه زودتر از آنجا مهاجرت کنید مرد دلیر
از مهاجرت ابا نموده ثانیاً تلگراف کرده مدد طلبید و گفت هرگاه
مرا بسپاه تقویت و امداد کنید هر آینه تمام شهرها و نقاطی
که از در مخالفت برخاسته و رایت خودسری افراخته اند غلبه کرده
بحالت اول برگردانم و بیخ شورش و فتنه را از این خطه برکنم
بنابرین حکومت مصر نیز از افواج عساکر خاصه مصری را از قاهره بسرداری
و ریاست صاحب منصبان انگلیسی در شانزدهم ماه مه روانه دنقله داشت

شهر خرطوم نیز بیاوردند و جنرال گردون بتأنی و حکمت دفع و جلوگیری
آنها را نموده شهر را محافظت میکرد و چون نقدینه او تمام شد
چند قطعه سند نوشته نزد اهالی خرطوم فرستاده وجهی بقرض خواست
و اطمینان داد که پول آن اسناد بعد از انقضای مدتی معلوم و معین
از تاریخ آنها یا از خزانه مالیه خرطوم یا از مصر ادا و کارسازی خواهد شد
مردم اطمینان و اعتماد بسخن و نوشتجات او کرده بطوریکه معمول شان
بود معامله کردند و پول دادند پس از اینها خبر افتادن بربر
بدست دشمن منتشر شد که از مدت درازی بود شورشیان آنجا را
محاصره کرده و منازعات بسیار مابین آنها و قشون مستحفظ آنجا
که ۵ هزار و سیصد نفر بود رفته تا در صباح روز بیست و ششم ماه مه
(مطابق ایار) سپاه دشمن حمله سختی بآنجا برده بقهر و غلبه مفتوح

کرده بودند و شمشیر در میان قشون ساخلو و اهالی شهر نهاده جز نسوان
و اطفال و جوانان خردسال باحدی از رجال ابقا ننموده بودند
و بروایتی دیگر دشمنان بقدر ششصد نفر از قشون مستحفظ آنجا را اسیر
و معامله بردگان با آنها نموده بودند و در خزینه بربر هشتاد هزار
لیره مصری موجود و محفوظ بوده است که میخواستند از برای گردون
بفرستند آنها نیز بدست دشمن افتاده بود و آنچه ظاهر و معلوم شد
امیرال هیوت از رفتن بحبشه هیچ فایده نبرد زیرا پادشاه
حبشستان او را وعده کرده بود و سی هزار نفر از قشون حبش
برای جنگ با متمهدی بفرستد ولی وفا بوعده خود ننموده و قلیل
زمانی نگذشت که خبر افتادن بعضی قراء و دهات سرحد حبشه
بدست محاصرین دشمن منتشر شد گروه دشمنان بعد از فتح

بر زیاده قوی دل وجری گردیده هر شب بواکن حمله میبردند
وکشتیهای زره پوش انگلیس آنهارا بشلیک توپ دفع میدادند
در حال خود دراوای دفاع دشمن بحصار شهر فرود میآوردند ودرهمین
اوان رسولان وفرستادگان مهدی میانه کورسکو وحلفا ودنقله
زیاد شده وقبایل وطوایف مطیعه حکومت را بشق عصای طاعت
وترک شیوه مطاوعت برانگیختند وبرین جهة در حوان هزار
وهشتصد نفر قشون انگلیسی وسه هزار وپانصد نفر از سپاه مصری
جمع آمده سرداری وریاست آنها بجنرال گرنفل (سردار عالی
قشون مصر) مفوض گردید ودر ماه ژوئیه (مطابق تموز رومی) قشون
مزبور بحفظ ونگاهداری وادی حلفا وکورسکو مأمور شد تقریبا
سیزده هزار نفر از دشمنان حمله بحصار دبه که در قرب دنقله است پیاده

قشون متحفظ دبه بمدافعه آنها همت گماشتند مدیر دنقله نیز باپیاده
خود آنهارا متابعت وموافقت کرده جماعت دشمنان را مقهور وپراکنده
ساختند شهر خرطوم در تحت حصار شورشیان باقی ماند ولکن
آنجا پیوسته در بند محاصره بهول ومخاطره روز میگذرانید وبلای
شدت را بجای فرج تحمل میکردند وگردون همه روز در دفعه
استغاثت بدربار انگلیس مینگاشت وطلب مدد ونصرت میکرد تا
آنکه دولت انگلیس مصمم شد که هفت هزار نفر از سپاه انگلیس را از
راه نیل برای رهانیدن خرطوم گسیل سازد ودر حال شروع بتجهیز
لوازم حرب ورزم وتهیه اسباب حمله خصم پرداخت ولرد
ولسلی را سردار عمومی این سپاه ساخت پس از آن هشتصد زورق
کوچک از برای حمل قشون از رود نیل آماده کرد که از حیث

بر نقطه عبور دهند طول این زورقها هر یک سی قدم و عرضش
شش قدم و نیم و عمقش دو قدم و نیم بود که دوازده نفر سپاهی را
با مهمات لازمه و آذوقه صد روزه آنها گنجایش داشت
در روز سی و یکم اوت (مطابق آب ماه رومی) لرد ولسلی از لندن
حرکت کرد قبل از این مقدمه جنرال گوردون یکی از ایام با دشمنانی
که خرطوم را احاطه داشتند جنگ در انداخته نصرت عظیمی یافت
و عدد بیشماری از آنها کشته مال بسیاری بدست آورد اما
تعلیماتی که جنرال ولسلی از طرف دولت انگلیس قبل از مسافرت خود
تلقی کرده بود این بود که اولاً گوردون پاشا و کلنل استورت
را مستخلص ساخته از سودان بانگلیس بفرستد و هر زمان انجام
یافت دیگر قدمی داخل خاک سودان ننهد اما از اینکه از رای

رسانیدن کسالا یا سنار یا غیر از اینها با قصد و غرض دیگر باشد
چراکه رای دولت انگلیس این بود که سودان را مستقل و خارج از
حکومت مصر نموده و سرحد خاک مصر را بوادی حلفا برگرداند
یعنی خاک مصر را از آنچه در اصل بوده بقدر دویست میل وسعت بدهد
و ثانیاً بعد از بیرون شدن قشون یاغی خرطوم از آنجا تأسیس حکومتی در
خرطوم خصوصاً و در سودان عموماً بنماید که امور آنجا را اداره کند
و در خاتمت مطلب دولت متبوعهٔ او به او اشعار کرده بود که حکومت
مصر مبلغ کافی وجه نقد معین و مقرر کند از برای کسیکه متعهد اداره
امور سودان و حفظ راحت و امنیت آنجا گردیده رفع تعدی از
اراضی مصر بنماید و تجارت مابین دو مملکت را استوار سازد
و تجارت برده را از میان بردارد لرد ولسلی روز بیست و هفتم

سپتامبر (ایلول) سال ۱۸۸۴ میلادی از قاهره بقصد وادی
حلفا مسافرت نمود و قبل از او عده کثیری از قشون و سفاین و مهمات
و ذخایر حربیه بآنجا فرستاده شده بود روز اول ماه اکتبر (مطابق
تشرین اول) ولسلی باصوان رسیده تمام تجهیزات عسکریه را
در آنجا مشاهده نمود و از آنجا بکشتی بخاری خود سوار شده
بطرف وادی حلفا راند روز سیم ماه مزبور چنین شایع شد که
کشتی آتشخانه گردون بشندی آمده و از آنجا بطرف بربر رفته
که بر آنجا آتشباری و گلوله ریزی کند و در ششم ماه مزبور از
بکباشی کتشنر که برای استعلام احوال دشمن و استشمام رائحه اخبار
خرطوم در مقدمه جیش سپاه ولسلی بود تلگرامی رسید که در آن
تلگرام گلوله باری و آتش‌فشانی بربر را ثابت نموده و چنین

اظهار داشت که کشتی بخاری که کلنل استورت رفیق گردون
در آن بوده میانه شلال چهارم و پنجم نیل دور از سبیل افتاده و کلیة
و شورشیان دست بر آن یافته استورت و هر که را با او بود بقتل
رسانند از قرار مکاتیب و مراسلاتی که بعد از این از
گردون رسید و نیز از زبان محققین و ارباب اطلاع مسموع گردید
مکشوف شد که گردون سه کشتی بخاری برای هدم و تخریب بربر و محاربه
دشمن بطرف بربر فرستاد و کلنل استورت و مستر پور قونسول انگلیس
مقیم خرطوم و وقایع نگار روزنامه طیمس و مسیو هربن قونسول فرانسه
مقیم خرطوم را هم با آن سفاین روانه داشته و از این سه نفر خبر
خواهش کرده است که بعد از گلوله ریزی بربر بسوی دنقله روند
پس ایشان در یازدهم ماه سپتامبر مسافرت کرده چون

بشندی رسیدند قسمتی از عساکر را در آنجا گذاشته پس از آن
توجه بربر گردیده بشلیک توپ بروج و حصار آنجا را منهدم و ویران
ساخته اند پس از آن دو کشتی از آن شه کشتی در تحت ریاست
و سرداری خشم المرس پاشا عودت بخرطوم نمود و کشتی توم را
کلنل استیورت و دو نفر رفقایش سوار شده عزیمت دنقله نمودند
و توپچی نیز از آنجا برگرفته دو کشتی هم مملو از زنان و کودکان شورشیان
قطار کشتی بخاری خود ساختند مقصود گردون از فرستادن استیورت
این بود که دولت انگلیس را بلکه برانگیزد که قشون مرد و استعداد حربی
برای دفع صولت و کسر شوکت شورشیان ارسال دارد چرا که
از رسائل و نوشتجات خود که از پیش برجال دربار انگلیس ذرّه
هیچ فایده نبرد بالجمله استیورت و همراهانش چون باو محمد

رسیدند گروهی از دشمن بمقابله آنها در آمده شلیک سختی بطرف آنها
نمودند تا قهراً استیورت و همراهانش دست از دو کشتی که حامل زنان
و اولاد شورشیان بود برداشته آنها را واگذاشتند و کشتی
بخاری تنهائی روان شد اما منافی بخت بیچارگی گرده با سنگی
تصادم نموده از رفتار باز ماند و این واقعه میانه بیست و چهارم
بیست و هشتم ماه سپتامبر (مطابق ایلول رومی) بوده دیگر با تطویل
نقل نمیدانم بعد از آن چه برای کشتی و استیورت و همراهانش
گذشته است آنچه از لسان شخصی که در آن کشتی بوده و بواسطه اسیر
شدن بدست دشمن نجات یافته بود مسموع افتاد گروه دشمنان چون
کشتی آنها را بران حال دیده بودند از هر طرف ساحل بیابان اجتماع
نموده کلنل استیورت را آواز کرده با او و همراهانش عهد نموده بجز

که آنها را نکشند لیکن آنهایی که مطمئن شده بکنار آمده بودند
و از شورشیان شتر خواسته که خود را به نقطه برسانند آنها
عهد خود را شکسته همه را بقتل رسانیده بودند راوی خود کلنل اجورت
را کشته نیزه لیکن از دیگری شنیده بود که او را کشته و جسد او را
بنیل انداخته بودند

جنرال ولسلی براه وادی حلفا رسید فی الحال امر بکشیدن راه آهن فیما بین
حلفا و صرص کرد و این کار را بعهده فوجی از سرباز هندی انگلیس
که قبل از خروج از انگلیس علم ساختن راه آهن و تهیه لوازم
و آلات آنرا کاملاً آموخته بودند موکول داشت اما قشون
ولسلی رنج و مشقت عظیمی برای راندن سفاین و در آوردن مراکب
خودشان از آبشار دوم نیل متحمل شدند چنانکه نگرفته

از برای خلاص کردن کشتی بخاری موسوم به ناصف الخیر از آبشار
ششصد نفر سرباز را در مدت هفت ساعت استخدام نموده و
بر این کار دشوار داشته بودند وقس علی ذلک جنرال ولسلی
گروه شتر سواری از قشون انگلیس ترتیب داد که عدداً هزار و
پانصد نفر میشدند و ظاهر این است که در این کار اقتدا بناپلیون
اول نموده که او هم وقتی بمملکت مصر آمده بود دسته شترسواری
از قشون فرانسه ترتیب و نظم ساخته بود که آنها روزی شصت میل راه
میپیموده اند بدون آنکه بشتران ایشان آب و علوفه بدهند و در میدان
جنگ همان شتران را خوابانیده و سنگر خود ساخته از پشت آنها
به تیراندازی می پرداخته اند لرد ولسلی هم شترسواران خود را
مثل آنها قرار داد و هر سربازی نصف خیمه و توشه سه روزه

خود و شتر خود را از آذوقه و آب بار شتر خود میکرد که اینها علاوه
بر مهمات حربیه و اسلحه بر بار بود چون عساکر باصوان رسیدند
شروع بمشق شتر سواری و خوی گرفتن برین کار نمودند و بر خواننده
مخفی نباشد که سالها معتاد بشتر سواری نبودند چه رنجها در ابتدا
بردند و چه تعبها کشیدند و چون بر نقطه رسیدند قسمتی از آنها
امتحاناً خود را در معرض جنگ و مبارزت در آورده و بعضی از آن
سواران بر آنها حمله و هجوم برده تفنگهای پر گلوله بطرف آنها شلیک
کردند شتران ثابت و پا برجای مانده هیچ از شلیک تفنگ
نترسیدند و از هجوم سواران نرمیدند و بارها امثال این حرکات
و اعمال حربیه را پیوسته اعاده و تکرار میکردند و شتر از اهوال
جنگ و صوت توپ و تفنگ عادت میدادند اما خرطوم در اثنای توقف

در تنگی شدید و مخاطره عظیمی گرفتار شد چرا که از فقدان کلی آذوقه صورت
خسارت بزرگی بگردون رسید چه او قوی ترین رکنی برای گردون بود
که در حال تنگی و وقت شدت بر او تکیه می‌نمود و دیگر تشویش اهالی
شهر رو بفساد نهاد و چندانکه از قوت محصورین کاسته میگشت
بر قوت محاصرین افزوده میشد و کار حصار از تنگنای اشرار سخت تر
میگردید تا آنکه گفته‌اند عدد اعادی به بیست هزار تن رسید و از آن
پس خود متمهدی بظاهر خرطوم آمده برای گردون پیام فرستاد که شهر را
تسلیم کند گردون جواب داد که تا مدت دوازده سال اگر بگذرد
از حصار نخواهد گذشت و شهر خرطوم را از دست نخواهد داد متمهدی از
آنجا عودت نمود و عازم شد که شهر را قبل از وصول سپاه انگلیس
بانجا بقهر و غلبه مفتوح سازد و از آنطرف چون اردوی تسلی بر قلعه

رسید رتبه ولقب با افتخاری از طرف ملکه انگلیس برای احمد حسین
پاشای خلیفه مدیر دنقله اعطا شده بود تسلیم او نمود واین دو مرتبت
به پاداش خدمات او در سودان وثبات قلب ودلیری او در
جنگ تورشنان بود پس از وصول ولسلی بدنقله مکتوبی
از جانب گردون مورخ بتاریخ چهارم نوامبر (مطابق تشرین دوم)
برای وی رسید باین مضمون که زیاده از چهل روز دیگر قدرت
توانائی حفظ ونگهبانی شهر خرطوم را ندارم و ولسلی را اشارت کرده
بود که با عساکر خود از امبوکول به متمه بیاید ودر ضمن این رساله
نیز مذکور داشته بود که عدد فشنگهائی که سپاه او از ابتدای محاصره
شهر خرطوم بطرف دشمن افکنده بشش کرور رسیده است ونیز گفته
بود در نزد متمهدی بسیاری از زنان تارک دنیا وراهبات نصرانیه

هستند که آنها را با اسرای یونانی که نیز در دست او هستند تزویج کرده
واین کار را برغم طرفین نموده است ولسلی چون دانست که وقت
نزدیک بانقضاء است از بیم اصابه سوء قضا فوراً بکلعا برگشته
اوامر شدیده واحکام اکیده در سرعت سیر سپاه بطرف خرطوم نمود
که مبادا قبل از وصول آنها شهر بتسخیر دشمن شود واز آن پس که تنها
فرسوده شد رنجها بیهوده ماند وافواج سپاه در حال عازم
شده از خستگی وبیخوابی بقطع سبیل پرداخته‌اند محض بازگشتن
معاوده بیلاد بارده از هوای حار سودان بس زیان پدید نیز واز
اصابت این آسیب انگلیسیان را در سودان چاره وگزیر نبود
واز قرار که گفته‌اند هر سربازی از سی بیست وسه سال باشد به
هر ناخوشی ودردی مبتلا شد در هشتاد ماه اول در و بهبود در وکلام

نمی یافت بالجمله ولسلی قصد این کرد که بطرف قرطی برود و سپاه را
رفتن آنجا فرمان کرد و در اواخر ماه دسامبر (مطابق کانون اول)
بر آنجا رسیده سپاه خود را منقسم بدو بهره نمود و یک قسمت را در تحت
سرداری جنرال ارل براه نیل گسیل کرد که نخست اعرابی که کلنل استیورت
را کشته بودند مقهور سازند و از آن پس بسوی ابو احمد رفته
راه صحرای مابین آنجا و کورسکو را مفتوح نماید که حمل آذوقه و ذخایر
حربیه بآنجا بتوان نمود عدد این قسمت دو هزار و دویست نفر مرد
بود و هزار و هشتصد نفر شتر و چهار صد رأس اسب نیز با خود
بردند و اما قسمت ثانی را در تحت سرداری (جنرال سار هربرت
استیورت) روانه داشت که راه خرطوم را که به متمه میرود مفتوح
سازند و عدد عساکر این دسته هزار و یکصد نفر بود و دو هزار

شتر با خود برداشتند

(فصل یازدهم)

(در وقایع احوال قشون جنرال هربرت استیورت)

انگلیسیان را مکشوف و مبین شده برای رفتن بخرطوم لابد از این امر
که چاههای آب هوایر و ابو حلفا و جکدول را که واقع در صحرای
بیوضه و این صحرا ممتد میانه قرطی و متمه است متصرف شوند
و برین عزیمت جنرال هربرت استیورت با سپاه خود سه ساعت بعد از
ظهر روز سیام دسامبر (کانون اول) از قرطی بقصد جکدول حرکت نمود
و پس از نه میل طی راه افراد سپاه ساعتکی برای راحت و دفع
خستگی توقف نموده پس از آن تمام سپاهیان بخوردن طعام گشته
احمال خود را از پشت شتران فرود آوردند و بارها گشوده تا سه ساعت

بعد از ظهر در آنجا اقامت و استراحت نمودند و آنهنگام معاودت
کرده با جبر تمام طی راه مینمودند در حالتی که بهیئت (قول) بودند
(یعنی تماماً بخطوط متوازیه حرکت میکردند که هر خطی ورای آنی بود که پیش روی
او حرکت مینمود) و جنرال استورت قوه و استعداد حربی خود را
منقسم بچند قسمت نمود که اگر دشمن غفلتةً با آنها حمله و هجوم آوردی آنها
تشکیل سه قلعه مربع بدهند یکی از آن مربعها در جنب دیگری کمی عقبتر
از او حرکت مینمود چون قشون بهاشم رسیدند که آنجا
اول چاههای آب است معدودی از اعراب را دیده بیکباشی
کتشنر گمان برد که آنها از قبایل دست و مطیع حکومت هستند
لیکن او همینکه نزدیک بایشان رسید دید همه ملبس بجبه مهدی هستند
و یقین کرد که از زمره شورشیان میباشند فی الحال آنها

قصد قتل بیکباشی کتشنر را کرده او را نشان گرفتند که از عقب دسته
از سواران سپاه بر وقت او رسیده چند تیر تفنگ بطرف شورشیان
انداختند تا کرهاً تسلیم شدند و چون آب در هاشم قلیل
و کمیاب بود فی الحال قشون از آنجا بطرف چاههای جمبوک حرکت
کرده یکساعت از نصف شب گذشته بآنجا رسیدند و در آنجا توقف
کرده در ساعت هشت صباح (یعنی هشت ساعت از نصف شب گذشته)
از سر این چاهها برخاسته عزیمت جکدول نمودند و در روز دوم ژانویه
(مطابق کانون ثانی) سال ۱۸۸۵ میلادی بآنجا رسیدند و در راه جز
معدودی از شورشیان برنخورده و آنها را بواسطه قلت عدد
بدون دفاع و پیکار در قید اسار درآوردند در جکدول سه چاه
آب یافته جنرال گروهی از عساکر خود را در آنجا اقامت داده و با

باقی سپاه راه مراجعت بطرف قرطی گرفته چون بجبوک رسیده بود
دیگر از قشون را نیز در آنجا فرود آورد و در روز ششم ژانویه بقرطی رسید
بعضی از شترسواران سپاه را از آنجا بصوب جکدول روانه داشت تا
در معین سپاه متوقف آنجا باشند و درین حین فرستاده
از جانب گردون نزد ولسلی رسیده او را خبر داد که عدد اعادی
و شورشیان بوادی که شهر خرطوم را احاطه کرده اند از حصر در گذشته
بعضی میگویند بیست هزار نفرند و برخی میگویند چهل هزار نفر و تا شصت
هزار نیز میگویند اگرچه حصار خرطوم بغایت حصین و منیع است
ولی اگر در کار محاصرت مداومت ورزند و زمانی طویل بر این شان
اقامت کنند سکنهٔ شهر از گرسنگی تلف خواهند شد زیرا که جز
قلیل آذوقه در شهر باقی نمانده است روز ششم ژانویه

لرد ولسلی هربرت استوارت را بمقابله و مقاتلت دشمنانی که
در متمه بودند روانه داشت و با او هزار و پانصد نفر قشون نظامی و جماعتی
متفرقه و یکصد نفر صاحب منصب و دو هزار و دویست و بیست و شش نفر
شتر و سیصد نفر ساربان بومی گسیل کرد و جنرال استوارت با این
قشون مختصر راه جکدول را گرفته روز دوازدهم ماه مزبور وارد آنجا
شد و در روز چهاردهم یکصد و پنجاه نفر از قشون را در جکدول گماشته
باقی سپاه را بطرف متمه حرکت داد و بعد از دو روز بادیه پیمائی
بتلها و پشته هائی که چاهها ابوطلیح مابین آنها واقع است رسیدند
جنرال سواران را بمیان پشته های بلند فرستاد تا اطلاعی از حال دشمن
حاصل کنند و نیز بمسافت دو میل راه از طرف غربی این چاهها
معسکر دشمن واقع است جنرال چون از محل دشمن آگاهی یافت فرمان

کرد تا سپاه در همان نقطه که فرود آمده بودند زریبه (حلق گیری)
برای تبوته عساکر بنا کنند آن شب را سپاه با کمال قلق و اضطراب
و انتظار حمله اعراب بصبح آوردند تا روز دوم دشمن بر ایشان هجوم
نیاورد جنرال استورت قلعه مربعی از سپاه تشکیل داده و
جمیع قشون خود را امر نمود که پیاده حرکت نموده تمام اسب و شتران
خود را در زریبه واگذارند که صد و پنجاه نفر از سپاهیان آنها را
نگاهبانی کنند و همراه خود از اسب و دواب جز بعضی
از اسبها و معدودی شتر برای حمل ذخایر حربیه برنداشت
پس از آن بنظمی تمام رو بمعسکر دشمن کرد از برای اینکه آنها را مجبور بحمله
و هجوم یا ناگزیر از گریز نماید درویشان چون افواج قشون انگریز
بقهقری تدریجا بنای پس نشستن گذاشته و اتصالا آتش بطرف

سپاهیان می‌انداختند جنرال ستورت یکساعت از آنها
رفته تا بصحرای وسیع پستی رسید و در آنجا سپاه را اقامت داد
بگمان اینکه اگر دشمن برو حمله آورد از طرف نشیب صحرا خواهد آمد
و آنها را پیش از آنکه برو برسند با گلوله پراکنده خواهد ساخت
پس از آن یکساعت قبل از ظهر دسته از سواران را برای برانگیختن
دشمنان بحمله و جنگ روانه معسکر آنها ساخت در این حین ناگاه
غفلةً دشمن از پشت سر با کمال سرعت بر ایشان روآوردند
ستون قلعه مربع سپاه نیز بی درنگ با تیغ و تفنگ آنها را استقبال نمود
و کلنل برنبی از ارکان جنگ حمله که در آنجا اقامت داشت بکمال
پردلی و جلادت با شمشیر خود بگروه دشمن حمله برد و سربازان
آن ضلع را همراهی و متابعت خود فرمان داد سربازان نیز از پی

او حمله برده جنگ ما بین آنها و دشمن سخت شد و دو گروه چنان
درهم پیوستند که تراخی اجسام معاینه افتاد و قصد کلی کلنل برنی
ازین حمله این بود که سوارانی را که از پیش فرستاده بود حفاظت
کند اما قدمی چند برنگذشته بود که اعراب وی را احاطه کردند
راه بر او بستند و پس از محاربت سخت و کوشش بسیار کلنل
مشار الیه داد مردی و مردانگی داد و چون غرنده شیری که از
اشبال خود دفع شر کند با خصم رزم کرد آخر اعراب با نیزه‌های
سینه شکاف و تیغهای آخته از چهار طرف بر او تاخته هلاکش ساختند
مشار الیه پیش از کشته شدن خیلی میل داشت و جهد کرد که بلکه
با عساکر خود بقلعه مربع برگردد ولی دشمن بر او سبقت جسته در میان
آنها و قلعه سپاه حایل شدند و مثل وقعه ظمار با انگلیسیان

در آمیختند و درین واقعه بخت و اقبال سهم اعراب را مساعدت
نمود چنانکه بسیاری از تفنگهای قشون از کار افتاده با بعضی فشنگهای
خالی شده در خزانه تفنگها مانده و قشون را ممکن نبود که در نمودن غرض
برون بیاورند و فشنگ جدید بگذارند بخصوص که اعراب با آنها
متصل شده و همه را بجنگ نیزه و شمشیر مشغول کرده مجال استعمال
تفنگ نمیدادند همین حالت نیز برای یکی از توپهائی که در وسط
قلعه مربع بود رخ داد که گروه دشمن هجوم بر آن آورده هر مرد و
شتر زنبورک شدند از دم تیغ گذراندند و هیچیک از لشکریان را
که در وسط مربع بودند مجال دفاع و جنگ با توپ و تفنگ نماند
و سپاه انگلیس و عرب از مرد و مرکب و مقتول و مجروح میان مربع چون
گوشت و پوست و رگ و پی بیکدیگر پیوسته و آمیخته خونها ریختند

و اسب و شتر هرچه از دم تیغ گریختند بیابانی شدند
سپاه در ضلع مقدمه و یمین چون حالت داخل مربع را دیدند با اجزا
در دراجی بطعن و ضرب و نهب مشغول بودند آغاز شلیک تفنگ کرده
آنها را از پیش رفتن بازداشتند و مداومت شلیک نموده تا
آنها را از قلعه قشون بیرون کردند در اینوقت دوباره اضلاع قطعه مربع بشکل
منضم و متصل گردیده و تمام قشون سه دفعه متوالی بصوت بلند فریاد
برآورده همه برگشتند و چنان جنگ و خونریزی کردند که از
هول قتال اطفال پیر و پیران از زندگی سیر میشدند
و شخص در عرصه هیجا جز دریای آتش که زبانه آن هر که نزدیک میشد
میسوخت چیزی نمیدید و جز نعره شجاعان و صریح چرخ و غرش توپ
و تفنگ صدائی نمیشنید اعراب از قلعه مربع هنوز قلیلی دور نشده بودند

که دوباره رو بآنجا برگشتند ولی گلوله تفنگ قشون مثل باران بسیار
آنها را از وصول بقلعه مربع مانع شد اما آنها تا توانستند از صفوف
سپاه انگلیس کشته پس از آن متفرق و میانه مسیلها و پس تپهها
متواری گشتند درین جنگ از سپاه انگلیس نه نفر صاحب منصب و شصت نفر
سرباز مقتول و نه تن صاحب منصب و هشتاد و پنج نفر سپاهی مجروح شدند
عدد شورشیان ده هزار نفر بود و ششصد نفر از آنها بقتل رسیدند
و هیچ شکی نیست که اگر تقدیر الهی نبود هرآینه اعراب در این محاربه فوز
و ظفر تمام مییافتند و کمند بلا پای بند انگلیسان شده احدی از آنها
جان بسلامت نمیبرد و احدی مطالعه تفصیل این واقعه را نمینماید
الا آنکه از آن متعجب و آگاه میشود که علت خطا و منشا خبط از انگلیس
بربی است بجهة آنکه او فرمان داد در ستون قلعه مربع منفصل

ازآن بشود و همان انفصال ستون اصلی انهدام بنیه و مایهٔ چیرگی و ظفر
اعراب گردید و الّا جنرال استورت هرگز اینکار را امضا
نداشته و اجراء این فرمان را بدست قائد و سردار حمله نگذاشته بود
پس از تفرق اعراب قشون انگلیس بطرف چاههای آب راندند
چه نزدیک بود از تشنگی هلاک شوند جنرال استورت قسمتی
از قشون را از برای احضار شترها و باقی قشونی که در زریبه (منزل گاه)
گذاشته بودند فرستاده همه را حاضر کردند و بعد از انکه عساکر
کشتگان خود را دفن نمودند شب را در سر همان چاهها بیتوته کرده
امّا از خوف هجوم دشمن لحظهٔ چشم انها بخواب نرفت و روز
دیگر که مطابق هیجدهم ژانویه (مطابق کانون ثانی) بود جنرال
از آنجا حرکت کرده عازم نیل شد و یکدستهٔ کوچکی از قشون را

در سر چاهها واگذاشت و شامگاه افواج سپاه را ساعتی برای استراحت
توقف داده چون پردهٔ ظلمت عالم را فروگرفت دوباره براه
افتادند و مقصود جنرال این بود که تا ظلمت شب باقی است راه
پیمائی نموده قبل از طلوع فجر بدون انکه باحدی از دشمنان ملاقات نمایند
بساحل نیل برسند امّا عساکر بواسطهٔ تعب روز و بیخوابی شب
و پیوسته راه پیموده و ساعتی نیاسوده بودند خسته شده قوت
این راه را نداشتند و برخلاف عادت بسرعت راه بپیمایند امّا
شتران بواسطهٔ گرسنگی و تعب عدهٔ زیادی از انها هلاک گردید
بالجمله حالت این سپاه درین راه بطور اضطرار و اضطراب بود
حتّی بعضی از انها را این حالت پدیدار شبهه و گمان میافتادند
در این سپاه هزیمت یافته و روی از دشمن برتافته بدینگونه

در صحاری فراری گشته و در شب مظلم بی گوش و علم بصورتی نامنتظم
راه میپیمایند و حال آنها از بیخوابی و خستگی و کسالت چنان
شده بود که هرگاه مقدمهٔ سپاه توقف میکردند که دنبالهٔ قشون
بآنها ملحق شود از روی شتران بزمین میریختند که بلکه قلیلی استراحت کنند
و لحظهٔ بخوابند چراکه چهار شتران اجسام آنها را آسیب سخت رسانیده
و استراحت بر پشت شتر برای آنها مقدور نبود

باالجمله تا پایان شب پیوسته برین رنج و تعب بودند و در آن وقت
یکباره از رفتار باز ماندند چراکه شتران از گرسنگی قوهٔ حرکت
نداشتند و همه مهار گسیخته برای چرا بصحرا ریختند و عساکر را
مقدور نشد که آنها را بجاده و راه برگردانند جنرال استورت
چون این حالت را مشاهده کرده و یقین نمود که هنگام طلوع فجر

اورا قدرت و صلاح به نبرد نیست عساکر را امر توقف نموده قلیلی
که استراحت کردند دوباره براه افتاده تا صبح که راه پیمودند دیگر
باز از آن نقطه که بودند تا ساحل نیل بقدر شش میل راه است
و آنها در طرف جنوب نهر بودند و تا نهر نیز شش میل راه داشتند
و چون آفتاب جهانتاب و خسرو ثوابت و سیار رایت زرنگار
بر فراز قبهٔ نیلگون گردون برافراشت و مواکب کواکب از هیبت تیغ
رخشان او روی بهزیمت نهادند ناگاه آوای طبل و نای گروه
شورشیان و همهمه و خروش ایشان بگوش عساکر رسید مثل اینکه آنها
از پیش واقف و منتظر قدوم ایشان بوده اند پس از آن بسیاری
پیاده و سوار دیدند که از طرف نهر آمده و در مرکزی که واسطهٔ میانهٔ
سپاه و رود نیل بود تحصن بجویند که سپاه را از ورود به نیل وصد

به آب باز دارند و قشون همچنان طی راه مینمودند تا بچهار میلی
رود نیل رسیدند از آن پس در قرب قریه کوچکی اقامت جستند
و جنرال استورت سپاه را فرمان کرد تا زریبه و ترسانه از صندوقهای
مهمات حربیه و کیسه های شونه و احمال و جهاز شتران برای خود تعبیه کنند
تا از گلوله دشمن محفوظ و ایمن باشند و درین بین که آنها باین کار
بازی میکردند جماعت اشرار چون قطرات امطار از هر طرف
بر ایشان باریدن گرفته و آغاز شلیک تفنگ نمودند جنرال دانست
که خطر نزدیک است در آن حال که ساعت هشت صباحی بود علی الفور
امر به تشیید قلعه داد و مستعد حمله بر دشمن شد لیکن قبل از آنکه بحمله و هجوم
پردازد بطرف میمنه مقدمه رفت تا بازرسی و پژوهش احوال
قسمتی از عساکر را بنماید که در کار حمله و رزم خصم بودند درین حال

گلوله از طرف دشمن باو رسیده مجروحاً بزمین افتاد و او را حمل کرده
بوسط قلعه مربع برده در محلی که اطباء از برای مجروحین مهیا و معین کرده
و محوطه از صندوقها نهاده بودند خوابانیدند زمانی نگذشت که وسط
قلعه از مجروحین پر شد و از آن پس هر که مجروح میشد و از پا میافتاد
ناگزیر در خارج دایره که محاط بصندوقها بود میخوابانیدند و آخر کار
بجائی رسید که جریح و طبیب هر دو هدف گلوله دشمن شدند شخصی
خاص از محارم اسرار جنرال استورت که همیشه با او بود از مریضخانه
اردو بیرون آمد که جامه از برای جنرال که در ترک زین اسب او
بسته بود برای وی حاضر کند سه قدم از آنجا دور نشده بود که گلوله
از دشمن بحلق او رسیده در حال هلاک شد چون جنرال استورت
که سردار سپاه بود مجروح شد و از پا در آمد سرداری قشون به

کلنل سر شارلس ولسون که رئیس اهل قلم و اخبارنگاران اردو بود وقوف
آمد و او فی الحال مجلس شورای حربیه منعقد ساخته اکابر صاحب‌منصبان
را بآنجا خواند و پس از مشاوره و گفت و شنید آراء ایشان
برین مقرر افتاد که قشون در همان مرکز خود اقامت کرده منتظر حمله
دشمن باشند اگر تا دو ساعت بعد از ظهر هجومی از طرف خصم نشد
هزار و دویست نفر از قشون بهیئت قلعه مربع از جای خود جنبش کرده
راه نیل را مفتوح سازند و برین عزیمت سپاهیان پیوسته درکار
تحصن میکوشیدند و در آن محلی که فرود آمده بودند زریبه و پناهگاه
محکم برای خویش تعبیه میکردند و گلوله دشمن چون باران بهاری
برایشان میبارید چندانکه عده مجروحین آنها بهیجده تن رسید
و بسیاری از شتران که سرهاشان بر تنهای خودشان بسته بود نیز

بقتل رسیدند پس از آن آنها را عقال کردند و محکم بستند
که از صدای شلیک تفنگ وحشی و فراری نشوند بر مجروحین عنا گرا از
قلت ماء و شدت داء کار تنگ شد و رنج بنهایت آمد و سپاه
تا دو ساعت بعد از ظهر برین حالت در آنجا اقامت داشتند آنگاه
سر شارلس ولسون هزار و دویست نفر از سپاه را از آنجا کوچ داده
بهیئت قلعه مربع تشکیل و با عزمی ثابت آهنگ نیل کرد و قسمتی از
قشون را بحراست زریبه و معسکر گذاشت و آنها را امر کرده لدی الحاجه
با توپهای خود قلعه قشون را حمایت و امداد کنند و قلعه سپاه متوجه راه
شده فوری رفتند بدره صعب المسلکی رسیده ناچار از آنجا راه خود را
منحرف ساختند و از زمین همواری عبور کنند در این هنگام گروهی
از دشمن بقوت و صولتی تمام برایشان حمله آورده ولیک پس از

آنگه گلولهٔ قشون جمع کثیری از آنها را آنجا که هلاک افکندند خائرا
روی برتافتند و لحظهٔ نگذشت که دوباره بقلعهٔ سپاه حمله آوردند
گویا انگلیسیان پس از آنکه بارها شجاعت و جلادت اعراب را
دیده و تلخی ملاقات آنها را چشیده بودند در کار حرب
و فنون حمله و هرب و پرهیز از ستیز و آویز تجربتها اندوخته
و حیلتها آموخته بودند که دیگر از ملاقات آنها مضطرب و مشوش
نمیشدند و با کمال تأنی بجنگ میپرداختند این بود
که چون دشمن را در حال حمله دیدند همه بجای خود ثابت ایستاده
صف اول قلعه مربع روی زمین خوابیدند و صف ثانی از پس آنها
شلیک تفنگ پرداخته چنان گلوله باری بطرف دشمن نمودند
که احدی از آنها درین جنگ نتوانست خود را بقلعهٔ سپاه برساند

و چیزی که نیز انگلیسیان را مساعدت کرد گلوله های توپهای پا پیچ
که مستحفظین زرنیه بطرف دشمن انداخته جمع آنها را متفرق
ساختند و دیگر خصم را مجال رزم نماند و نتوانستند فراهم گردیده
دفعةً واحده حمله بقلعه سپاه آورند

بالجمله در ساعت چهار و نیم بعد از ظهر قشون بنزدیکی نیل رسیدند
درین هنگام بقدر ده هزار نفر از شورشیان از سه جانب برایشان
حمله ور گردیدند قلعه مربع در حال مدافعت آنها ایستاده همانطور که
در حملات سابقه مقابله کرده بودند آغاز مقابله نمودند و انگلیسیان را
آن هنگام گمان این بود که اعراب لابد خود را بقلعهٔ سپاه خواهند
رساند و قهراً با اینها در آویخته مثل سوابق خونها خواهند ریخت
برین اندیشه لحظهٔ دست از شلیک باز نداشته چنان گلوله باری

کردند شورشیان بعقب نشسته اصری قورت زندکی قلعه
سپاه نمود پس از آن به نیل رسیده تشنگان سپاه خود را سیراب
ساختند و هیچیک را باور نبود که در کنارهٔ آب است و از آن
نعمت جیداری یا بخواب و آن شب را قرب قریه کوچکی مسمی
به (اباکری) بیتوته کرده بامداد روز دیگر از آنجا برخاسته
مراجعت بزریبه و معسکر نمودند و مجروحین را در اباکری گذاشتند
دو ساعت از روز گذشته بزریبه رسیدند در این محاربه از انگلیسیان
دو تن صاحبمنصب و بیست و دو نفر سپاهی مقتول و نه تن صاحبمنصب
و هفتاد و دو نفر سرباز مجروح شده بودند و از قراری که مذکور شد
عدد کشتگان دشمن در دو وقعهٔ ابوطلیح و قبه بسه هزار نفر
رسیده بود و چون سر شارلس ولسون بزریبه و معسکر رسید

قشون را فرمان حرکت بطرف نیل داد و بعد از همین روز از آنجا
انتهاض نموده فقط پنجاه نفر از سپاهیان را در زریبه واگذاشتند
و مجروحین را برداشته و دوش حمل کردند چراکه بسیاری از شترها کشته
شده و آنچه باقیمانده بود آذوقه و ذخایر و مهمات حربیه را بآنها حمل
کرده بودند هنگام شام سپاه به (اباکری) رسیده شب را در آنجا
بیتوته کردند گروه دشمن بسرداری یکی از امرای عرب در متمه متحصن گردیده
و صور و حصار را چندانکه توانسته منیع و استوار کرده بودند
سر شارلس ولسون شخصی را برسالت نزد امیر و سردار شورشیان فرستاده
سخن از صلح بمیان آورد ولی رئیس شورشیان هیچ جوابی از لا و نعم
بر و نداده روز بیست و یکم ژانویه (مطابق کانون ثانی رومی)
هزار نفر سرباز از معسکر انگلیس بعزم افتتاح قریه مزبوره بیرون آمد

چون مسافت دویست ذرع از سواد قریه رسیدند شورشیان
بسرعتی غریب بار شلیک تفنگ و توپهای کروپ گذاشته
قشون را قدرت آنکه قدمی پیشتر فرا نهند نماند و از آن نقطه که بودند
کمی پس نشسته میل بطرف غربی قریه نمودند و دشمن استمراراً
آتشباری بطرف انگلیسیان کرده تا ساعت ده صباح هیچ دست
باز نداشتند در آن هنگام انگلیسیان از نظر بطرف نیل افتاده
دیدند رایات نصرت بر عرشه شش کشتی بخاری در جنبش است که
بسرعتی تمام از طرف خرطوم می‌آیند دانستند جنرال گردون این
سفاین را فرستاده است عساکر را بطرف خرطوم حمل کنند
با کمال مسرت نگران وصول آنها شدند همینکه رسیدند دیدند
دویست و پنجاه نفر قشون هر یک با چهارده عراده توپ در آن

سفاین است و آوردین نیز برای جنگ دشمن منضم با آنها شدند
در این بین که مهیای قتال و نقل و تحویل مهمات حربیه از سفاین بجنگی
بودند دیدند یک کشتی بخاری دیگر با ذخایر و مهمات بسیار از خرطوم
واصل شد بعد از آنکه قشون بقدر مدت یکساعت با دشمنان
جنگ و قتال کردند با خود اندیشه نمودند که هرچه خود را در محاصره
متهم بمخاطره انداخته و زحمت و رنج دهند نه قادر بر فتح حصار خواهند شد
و از مرافعه و ستیز با دشمن و گلوله ریزی بحصون و بروج آنجا فایده
و سودی خواهند برد لهذا اولی این دیدند که دست از جنگ کشیده
به اباکری برگردند در این کشتیهای بخار که از طرف خرطوم رسیده
خشم الموس پاشا نیز با مکاتیب زیاد از جانب جنرال گردون آمده بود
و انگلیسیان را خبر داد که شهر خرطوم در محاصره شدیدی افتاده که راه

استخلاصی از هیچ طرف پدید نیست و قشون مستحفظ انجا را دیگر
راه فرار است نه تاب انتظار اگر بزودی و بعجالت مردی با آنها نرسند
خوف آن است که کار از دست برود و عاقبت جز زیان محسوس
و حرمان و افسوس نداشته باشد و گردون در آن حین مکتوبی
نوشته بکویر مردی سودانی الاصل موسوم بفرج پاشا که گردون
او را ترقی داده تا بمشاغل مهمه گماشته و سرداری قسمتی از قشون
مستحفظ را برو گذاشته بود خیانت بگردون نموده سراً با دشمنان
و محاصرین مخابره مینماید که شهر را بآنها تسلیم کند و نیز گردون
اظهار داشته بود که شخصاً قادر بر فرار هستم اما پست میدارم
که خود را بتنهائی از چنگ دشمن رهانیده قشون ساخلو را بعد از آنکه
اینهمه مدت با آنها صبر و ثبات ورزیده ام اکنون همه را

تحمل مشقات گذارم بلکه بورطه هلاک بسپارم بنابرین خوشتر دارم
که هرچه برای آنها خواهد بود برای منهم بوده باشد
سر شارلس ولسون در روز بیست و یکم ماه ژانویه (مطابق کانون ثانی)
بجمیع این مراتب و امور وقوف یافت و همه مردم او را
هدف تیر ملامت ساخته بودند که چرا با آگاهی از سوء حال گردون
و ابتلای اهالی خرطوم از رفتن بخرطوم تهاون میورزد و تخلیص قشون
ساخلوی انجا را کاری خرد میشمارد و در جای شتاب درنگ روا
میدارد و بعضی از ایشان میگفتند اگر او بدون مماطله و تأخیر
با کشتیهای گردون روانه خرطوم شود هر آینه بمطلوب فایز میشود
و خرطوم را از این بند بلا رها میسازد
روز بیست و دوم عساکر از ابا کری حرکت کرده عده قلیلی از ایشان بیمارها را

درآنجا گذاشته باقی تماماً بساحل نیل فرود آمدند و درآنجا
بکار تحصن پرداختند و دشمن گرد ایشان برآمده هرچه پیشقدم
بطرف آنها نزدیک میشد شلیک تفنگ و توپهای متوالی
آنها را دفع داده پس می‌نشاندند و سه کشتی بخاری را با بعضی از
عساکر بطرف شندی فرستاده بضرب گلوله توپهای قلعه کوب
آنجا را خراب و ویران کرده مراجعت نمودند و چون بنزدیک
معسکر خود رسیدند جماعت دشمن را دیدند در جزیره مقابل معسکر
کمین کرده اند از کشتیها توپ بطرف جزیره بسته دشمنان را
قهراً از آن کمین فرار دادند روز دیگر سر شارلس ولسون قافله
از شتران تجهیز کرده بسوی جکدول فرستاد تا بعضی مهمات حربیه
و آذوقه برای اردو حاضر کنند چراکه آذوقه و ذخایر حربیه

سپاه تمام شده بود و سیصد نفر از سپاهیان نیز همراه
قافله شتر کرد که آنها را در عرض راه از دستبرد دشمن محافظت کنند
و نیز قصد دیگرش از فرستادن این قافله این بود که جنرال ولسلی را
بعد از خروج از جکدول از سرگذشت قشون و اخبار حروب خود آگاهی دهد
روز بیست و چهارم ژانویه (مطابق کانون ثانی) سر شارلس ولسون
عازم شد که با کشتیهای گردون مسافرت بخرطوم نماید و انگلیسیان
او را از تأخیر این عزیمت چنانکه سابقاً هم اشارت کردیم ملامت مینمودند
و میگفتند واجب این بود که پس از گذشتن سه روز بلاتردید و
تأخیر عزیمت خرطوم نموده باشد یعنی از حین وصول اخبار متوحشه
خرطوم زیاده از سه روز دفع الوقت و درنگ را جایز نشمرده
بنصرت گردون شتابد بالجمله لرد شارلس برسفورد بعضی

آلات و اسباب از کار افتاده دو کشتی بخاری بزرگ را از حال
وصل بآنجا مشغول مرمت و اصلاح شده تا در این روز حاضر و آماده
از برای سیر و سفر گردد و ولسون در ساعت هشت صباح با این دو کشتی
بخار راه سپار خرطوم گردید و با او بیست نفر از سپاه انگلیس و دویست
نفر از سودانیین همراه شدند و در روز بیست و پنجم ماه مزبور سه
ساعت بعد از ظهر به آبشار ششم نیل رسیده در حینی که از آبشار
مزبور عبور میکردند کشتی که ولسون در آن بود بسنگی برخورده از
آنجا با دست بیرون کشیدند سافتی برگشته از آنجا دور شد
و تمام روز را در آنجا اقامت نمود در این هنگام دو نفر از قبیلهٔ شایقیه
آمده ولسون را خبر دادند که اکنون پانزده روز است که قشون
ساخلو خرطوم علی الدوام با دشمنان در حرب و جدال هستند

روز بیست و هفتم ماه ثانیاً دو کشتی براه افتاده چون بقریهٔ جوز نقبیه
رسیدند برای تحصیل هیزم از جهة آتش افروختن توقف نمودند
در آنحال شخص اعرابی آمده ایشانرا خبر داد که ساربانی از خرطوم رسیده
آگاهی داد که شهر خرطوم بدست دشمن افتاده و گردون بقتل رسیده
ولی انگلیسیان چون وثوق چندانی بگوینده نداشتند تصدیق
این خبر نموده و از در صدق نپذاشتند و شب را در قریهٔ کوچکی
بیتوته کرده دیگر روز در ساعت شش صباح عازم راه شدند
کمی که راه پیمودند مردی از قبیلهٔ شایقیه از طرف ساحل شرقی نیل
ایشان را باواز بلند ندا کرده گفت دو روز میگذرد که خرطوم مسخر
دشمن شده است ایشان از استماع خبر ثانی بشدت مضطرب گردیده
یقین کردند که کار از دست رفته و تعیشان بهدر و رنجشان

بی ثمر شده در ساعت نه صباح بمحاذی قریهٔ وکیل این جزیره
آنجا داخل شده دیدند شیخ مصطفی که یکی از رؤسای شورشیان
است بر آنجا مستولی گردیده و ایشان چندانکه از آنجا عبور کرده
و دور شدند گلولهٔ دشمن مثل باران از هر طرف بر ایشان
میبارید و ایشان پیوسته راه می‌پیمودند و با دوربین بطرف خرطوم
نظر میکردند تا نیمه روز بمحاذی حلفایا رسیده دیدند گروهی از دشمنان
در آنجا متحصن گردیده و چهار عراده توپ با خود دارند از طرفین
شلیک توپ پرداخته تا کشتیها از آنجا درگذشتند و همه جا
آمده تا بجزیرهٔ توتی رسیدند ولسون گمان کرد که در آنجا
قشون گردون را خواهد دید ولی همینکه بمسافت صد و پنجاه قدم
از آنجا رسید دشمنان از طرف جزیره با شلیک تفنگ

گذاشته و از پس تفنگ دو توپ از حصار خرطوم بر ایشان بستند
و همینکه بآخر جزیره رسیدند چهار توپ دیگر از توپهای کروپ که در
حصار (ام درمان) بود بر ایشان گشودند در اینوقت محقق شد
که دشمن بر خرطوم مستولی گردیده است و عربها چون کشتیهای انگلیس را
دیدند از هر طرف جنبش کرده تفنگها بدست رو بساحل نیل دویدند
و دو سفینه را هدف گلوله ساخته شلیک تفنگ پرداختند
ولسون بطرف خرطوم نگاه کرده دید سپاه دشمن با شادی تمام در خارج
و داخل شهر میخرامند و بیرقها و رایات متمهدی بر بام بیوت و
فراز بروج شهر در اهتزاز است و دراویش که همه ملبس بجبهٔ متمهدی
بودند هجوم بساحل نیل آورده حربه‌های خود را در دست حرکت میدادند
و انگلیسیان را تهدید کرده بروزی مثل روز گردون وعید مینمودند

پس از آن یکی از آنها که بیرق سفیدی در دست داشت بطرف
ساحل پیش آمد مثل اینکه حامل رسالتی برای اهل کشتیها باشد
لکن شلیک توپ و تفنگ و گوله باری دشمن از خرطوم و ام درمان و
حلفایا لحظهٔ قطع نشد که مجال توقف و گفت و شنید دهد لهذا
آنها را ممکن نشد که بقدر اخذ رسالت و تلقی سخن رسمی مکث کنند
پس از آن یکی از دو کشتی پیش آمد تا بمسافت دویست قدم از
ساحل سمت شمال غربی خرطوم رسید و راکبین آن نگاهی بسراپا و
و دسته جات قشون کرده هیچ بیرق مصری در میان آنها ندیدند
و بعضی از ابنیه شهر و اطراف را منهدم یافته دیگر هیچ شبهتی
برای آنها باقی نماند که خرطوم بتصرف مهدی در آمده است و از آنجا
که این دو کشتی زره پوش بودند از قشون انگلیس جز دو نفر مقتول

نشده بودند و شانزده نفر را هم فقط جراحتی رسیده بود
و یکی از گوله خمپاره های دشمن ترکیده بعضی از آلات و ادوات
کشتیها را از کار انداخته بود و از قراری که نوشته اند جمیع عساکری که در
دو کشتی بودند در مقابل خصم ایستادگی کرده انقدر در تیر اندازی
و گوله باری بر دشمن ثبات و تأنی و استقامت ورزیدند که بازوهای آنها
از تیر اندازی سست شد و دستها از کار افتاد بالجمله بعد از آنکه ویلسون
تأمل زیادی در اوضاع و احوال کرده و بطور یقین دانست که با قشون
قلیل خود در زیر باران گوله دشمن قدرت وصول بخرطوم را ندارد دو کشتی
خود را امر بمعاودت داده فی الحال آهنگ بازگشت نمودند و در ساعت
چهار و ربع بعد از ظهر از زیر آتش دشمن گذشته بی درنگ بطرف ابا کر
راندند و چون بجزیره که در پای کوه رویان واقع است رسیدند

رسولی چند فرستادند تا تجسس وقایع و اخبار را نموده از کماهی ماجرا
گردون مستحضر شوند فرستادگان بازگشته خبر آوردند که شهر خرطوم در
شب بیست و ششم ماه مزبور بخیانت فرج پاشا که سابقاً گردون از خیانت
او اشاره کرده بود بدست دشمن افتاده است یعنی او چون بکوتوالی
قسمتی از حصار شغلی و مأمور بوده ابواب شهر را برای شورشیان گشوده
و جماعت دشمن بشهر در آمده گردون را با هر که از قشون مستحفظ شهر باوی
باقی مانده بود بقتل رسانیده اند

اما کیفیت فتح خرطوم را بدست دشمن درست از حقیقت آن واقف
نشدیم زیرا که مخبرین اختلاف در نقل اخبار آنجا کردند لیکن اکثر را
همگی متفق الکلمه گفتند که خرطوم از دست رفت مگر بخیانت فرج پاشا
و برخی دیگر از رجال گردون و آنچه ظاهر و معلوم شد همین فرج پاشا

در سابق نیز خیانتی با گردون کرده و گردون حکم نفی و اعدام او نموده بود
او از در پوزش و استغفار نزد گردون آمده بسوگند یاد کرده بود که
پس از این دیگر مرتکب چنان خیانتی نشود و مادام العمر او را بنده فرمان
بردار باشد گردون او را عفو کرده از کیفر جنایت وی در گذشته
بود لکن فرج پاشا همینکه قشون انگلیس نزدیک بخرطوم شده بود بگمان
آنکه آنها او را بپاداش جرائم سابقه معاقب خواهند داشت دوباره
بگمراهی و کج روی خود برگشته بود و چیزی که مزید بر دشواری و بزرگی
کار شد استیلاء اهل عصیان بر حصار ام درمان بود که یکی از حصون
و قلاع خارجیه خرطوم است و نیز از اسباب سختی و موجبات بدبختی
تمام شدن آذوقه خرطوم بود که بعضی از قشون مستحفظ شهر از اثر شدت جوع
و خوف هلاکت با فرج پاشای خائن همدست شده بودند بخصوص

همینکه شنیده بودند اعراب بعد از جنگ ابی طلیح با حربه‌ها و
قراره‌های انگلیسها که بدست آنها افتاده آمده‌اند و چنین ادعا کرده
که جمیع سپاهی که بجنگ آنها رفته بود کشته‌اند دلهای قشون خرطوم
آب شده و از خوف و بیم نجات خود را چاره جز تسلیم نمی‌دیدند بعد از
از قراری که بعضی گفته‌اند دشمنان از دروازهٔ غربی شهر داخل خرطوم شده
و چگونگی آن از این قرار است که گردون فرج پاشا را بریاست و اداره
یک قسمت قشونی برقرار کرده بود که در این دروازهٔ شهر در مقابل معسکر دشمن
که در ام درمان بود اقامت داشتند و او را اذن داده بود
که هر کس از شورشیان عرب التجا باو بیاورد او را پذیرفته اذن
دخول بدهد روز بیست و یکم ژانویه (مطابق کانون دوم)
فرج پاشا بجنرال گردون پیغام داد که توشه و آذوقه دشمن تمام

شده و در سختی و تنگی عظیمی افتاده بسیاری از آنها طالب و مایل‌اند
که تعهدی را واگذاشته تسلیم حکومت شوند ولی چیزی که مانع آنهاست
عدم توانائی عبور از نیل سفید و وصول بخرطوم است گردون او را تصدیق
کرده در حال فرمان داد که دو کشتی بخاری به ام درمان بروند تا هر کس را
مایل آمدن بخرطوم است حمل نمایند و ظاهر این است که تعهد رشوه
بکپتانهای این دو کشتی داده جمع کثیری از دشمنان داخل کشتیها شده
و فرج پاشا تمام آنها را همراه روز بیست و ششم ژانویه از باب غربی
شهر داخل کرده بود دیگری باینگونه خبر داده یکی از صاحب‌منصبان قشون مستحفظ
شهر را خبر داد که گروه دشمن از ام درمان آمده و قصدشان این است
از طرف غربی خرطوم هجوم بشهر بیاورند باین سبب قشون شهر تمام قوت
خود را در آنجا جمع کرده و دشمن از جهات دیگر فرصت یافته بطرف

شهر آمده و خائنین ابواب را برای آنها گشوده بودند دیگری خبر داد
که گردون با پانصد نفر از اهالی یونان و جمعی از عرب شائقیه پناه
بکلیسای کاتولیک که در شهر خرطوم است برده و با خود بعضی ذخایر و مهمات
و آذوقه حمل کرده در آنجا تحصن اختیار نموده بود متمهدی نزدیک
کلیسا آمده گردون تکلیف کرده بود که تسلیم شده در امان ماند
گردون ابا و امتناع نموده پس متمهدی فرمان داده بود که کلیسا را
بضرب گلوله توپ خراب کنند و ساعتی نگذشته بود که کلیسا را با آنکه
کسان و هرکه در آن بوده هلاک کرده بودند بنا بروایتی دیگر هنگامیکه گردون
صدای دشمن را شنیده بود با شمشیر کشیده بیرون آمده (و بعضی گفته‌اند رولور
در دست داشته) و با او ابراهیم بک رشدی رئیس نگارندگان
و منشیان او و بیست نفر از سپاهیان نیز بیرون آن قصر قونسولخانه

دولت اطریش را گرده بودند در بین راه با جماعتی از عرب باغی دوچار شده
گردون را بضرب شمشیرها و حربه‌های تیز از هلاک ساخته بعد بسیاری از اروپائیها
پرداخته آنها را نیز از دم تیغ گذرانیدند اما از اهل وطن جمع کثیری سالم
و ایمن ماندند برخی دیگر گفته‌اند از اهل وطن عدد قلیلی سالم مانده و باقی
که عدداً تقریباً دو هزار نفر بودند کشته شدند اما زنان و کودکان
تماماً بدست دشمن اسیر شده آنها را پس از غلبه تمام مالک شده بردگان
بمعرض بیع در آوردند پس از آن دراویش و اتباع متمهدی نزد فرج پاشا
آمده از او مسئلت کردند که خزینه نقود جنرال گردون و دفاین سرکار
خرطوم را با ایشان بنماید او برای ایشان سوگند یاد کرد که گردون را وجه
نقدی نبوده و از اموال و نقود مکنوزه تجار هم اطلاعی ندارد دراویش
گفتند تو دروغ میگوئی و مقصود تو این است که نقود را تماماً برای خود

نگاهداری والا اگر گردون از نقره و نقود چیزی نداشت از کجا
اینهمه نشانهای نقره را میساخت اگر ما را از اینها نیه بگذارید و ذخایر
گردون و تجارتخانه هر آینه تو را میکشیم دوباره فرج پاشا برای
ایشان قسمهای غلاظ و شداد یاد کرده گفت این نشانهای که می‌بینید
همه از ارزیز (قلع) است هیچیک نقره نیست سیم و زر گردون نیست
هر چه بود تمام شده و در این اواخر ایام خود از پی پول تمام معاملات
خود را با مردم باسکناس میکرد پس از آن بخاطر ایشان آورد احسان
و محسنی که درباره آنها نموده ابواب حصار را گشوده و شهر را تسلیم
ایشان کرده بود با وصف این حال یکی از آنها حمله بفرج پاشا آورده شمشیری
بروی نواخت و در دم هلاکش ساخت (ولا ظالم الا و سیبلی بظالم)
اما سر شارلس ولسون پیوسته با دو کشتی بخاری خود در روی نیل سیر کرده

تا به آبشار ششم رسید ناگاه یکی از دو کشتی بسنگی تصادم نموده مشرف بغرق
گردید تمام رجال با امتعه و احمالی که در آن بود خود را با جلی دیگر از ساحل نیز
و سر شارلس ولسون آنها را امر به تخلیه در آن محل کرد در این اثنا درویشی
با رایت سفید نزد ایشان آمد ایشان بفراست و علامات دریافتند که او همان
درویشی است که در خرطوم نیز با همان رایت نزد ایشان آمده بود
و مکتوبی از مهدی بولسون تقدیم نمود که او را با اتباع و همراهانش دعوت
به تسلیم شدن کرده بود و پس از تسلیم کتاب در حال مطالبه جواب قطعی
نمود ولسون بخشم الموس پاشا گفت جواب مهدی بنویسید که عنقریب ما
تسلیم شیخ مصطفی خواهیم شد (که او در آن اوقات در آبشار ششم رئیس اردوی
چهار هزار نفر از قشون مهدی بود) مقصود ولسون از این جواب این بود
که دشمن را اغفال و منع از تهیه قتال کرده تا از گلوله آنها خلاصی یابد.

و از آن آبشار بسلامت بگذرد در روز دیگر مقارن شام ۱۳ ژانویه (مطابق
کانون ثانی) بود کشتی سالم سوار شده عازم راه گردیدند روز سیم
در آخر آبشار کشتی از زور بسنگی برخورده جلوی آن شکست و آب داخل
آن شد ولسون بر نجاته بالنگر خود بجزیره کوچکی که در آنجا بود در دقیقه تمام
احمال کشتی را بخشکی فرود آوردند و جز قلیلی از ذخایر چیزی تلف نشد
دشمن هم فقط چهار میلی از آنها مسافت داشت و بدین سبب ایشان
در خوف و خطر عظیم بودند و قدرت و توانائی این را نداشتند
که از آن جزیره دوری جویند هنگام شام سر شارلس ولسون یکی از صاحبمنصبان
قشون را که استیورت ورتلی نام داشت در قایق کوچکی سوار کرده
با بی کری فرستاد که از آنجا کمکی بیاورد و با او چهار نفر از عساکر انگلیس و ده تن
از سپاهیان بومی را همسراه کرد صاحبمنصب مزبور با رفقای خود تمام

آن شب را قایق رانی کرده تا چهل میل قطع راه نمودند و بامداد روز
اول فوریه (مطابق شباط رومی) بمعسکر انگلیس رسیدند و الحق چنین همت
و جرأت و شجاعتی بندرت از رجال کبار و ابطال نامدار عالم دیده و شنیده
شده است قشون ساحلو ابه کری در این هنگام همه روزه با دشمنان
مشغول دفاع و جدال بودند و هیچ اطلاعی از حالت دو کشتی بخاری و قتل گردون
و سقوط خرطوم بدست دشمن نداشتند
همینقدر در روز بیست و هفتم ژانویه صدای طبل و نای شادیانه و آواز
تکبیر و تهلیل و شلیک تفنگ در فضای هوا از طرف دشمنان شنیده بودند
که علامت تبشیر بشارت فتح و فیروزی بوده ولی سپاهیان جهت و
سبب آن را نفهمیده بودند در این حین صاحبمنصب مزبور با رفقای او رسیدند
و آنها را از حادثه خرطوم و شکست دو کشتی و گرفتاری ولسون و قشون او

درخطر عظیم آگاهی دادند خاطر سپاهیان از شنیدن این اخبار بشدت
تیره شد و رشته آمالشان یکباره منقطع گردیده دانستند که آنچه بذل جان
و مال کرده‌اند بهدر رفته و درخت آمالشان بی‌ثمر مانده است

پس (لرد شارلس برسفورد) را با یک کشتی بخار برای استخلاص ولسون
روانه داشته با او بیست نفر بحریهای برجسته همراه کردند کشتی مزبور چون
بمقابل مرکز دشمن رسید که تقریباً چهار میل تا جزیره‌ای که محل توقف ولسون
و رفقای او بود مسافت داشت دشمنان باران شلیک توپ و تفنگ
گذاشته گلوله‌باری شدیدی کردند (لرد) راکبین کشتی نیز با دشمن در آتشباری
مقابله نموده تا از مقابل آنها گذشتند در این اثنا گلوله نارنجکی
بیکی از آلات کشتی رسید کشتی را از کار و رفتار باز داشت ولسون
چنین گمان کرد که دیگ و آلت بخار کشتی شکسته و اصلاح آن بالفعل

مقدور نیست و صحت کشتی باو امکان ندارد فوراً با عساکر و اسباب
ذخایر حربیه خود بساحل یمین نیل آمده دشمن را بشلیک توپهای خود مشغول
و از گلوله‌باری بکشتی منصرف کرد کشتی چون کمی از مقابل دشمن دور شد
ایستاد و مهندسین کشتی بطرزی غریب مشغول درستی کشتی شده مختصر زمانی
گذشت کشتی را اصلاح کرده بحالت اول برگردانیدند ولسون نیز مسافتی
کمی رو بکشتی پیش رفته ولکن در این شب او را مقدور نشد که خود را بکشتی رساند
چراکه آفتاب غروب کرده بود و ظلمت شب از هر جهت رو آورده
بامداد روز دیگر کشتی برو نزدیک شد و خود او و همراهانش سوار شده
آهنگ معاودت بالی کری کردند و در بعضی از نقاط راه با دشمنان
دوچار گردیده مختصر نزاع و پیکاری کردند تا بآنجا رسیدند

(فصل دوازدهم)

(در احوال سپاه جنرال ارل و بیرون کشیدن سپاه انگلیس از سودان)

امّا جنرال ارل با قشون ابو حمد خود از راه نیل عزیمت خرطوم کرد
بقصد آنکه جماعت شورشیانی که کلنل استیورت رفیق گردون را کشته بودند
تأدیب نماید و قشون او در طی راه بمصاعب بسیار و مشاق بیشمار گرفتار
شدند بخصوص در عبور از آبشارها و بهمین جهت بود که نتوانستند
قبل از روز نهم فوریه (شباط) بنواحی کربکان که در قرب جزیرهٔ
دلکه بود برسند و در آنجا جنرال ارل دانست که دشمن نزدیک
بردهست لهذا سپاه خود را فرمان داد که زریبه (سنگرگیری)
بنا کنند و در حینی که آنها با اهتمام تمام مشغول بنای زریبه بودند
ناگاه دشمن از آبشار رو بایشان آورده بنای گلوله باری گذاشت

ولی همینقدر که طلیعهٔ قشون نزدیک باو شد بقهقری برگشت و سپاه شب را
در آن مکان بیتوته کرده در زیر پردهٔ ظلام شب خود را از هجوم دشمن محفوظ
داشتند و علی الصباح جنرال دستهٔ از عساکر خود را از پیش فرستاد که
دشمن را مشغول دارند و خود جنرال بصف آرائی و ترتیب باقی سپاه
پرداخته آنها را بهیئت دو ستون متوازی مرتب ساخت و بهمین هیئت
رو بر دشمن حرکت کرده تا مقدمهٔ سپاه او بطرف یمین از مؤخر لشکر دشمن
رسید و بهمین طریق او را از سه جهة احاطه نمود زیرا که نیل در پشت سر
دشمن بود امّا مرکز دشمن بر فراز تپهٔ رفیع و بسیار حصین و منیع و سخت و کثیر الاحجار
بود که دشمن سنگها را سنگر خود ساخته و در پشت آنها تحصن جسته بود
پس از آنکه مدتی دراز میانهٔ فریقین تفنگ تفنگ شد جنرال چون
دید نمی‌تواند باین طور آنها را از معاقل خود بیرون بیاورد اولی چنین

دید که دست از تفنگ باز دارد و قشون را فرمان کرد تا تیغها
برهنه ساخته بر دشمن حمله برند قلیل زمانی نگذشت که آنها را مجبور
بخروج از معاقل ساختند و چون سپاه بر تپه رسیدند جنرال
رو بکاخ کوچکی که از چوب و نی در آنجا بنا شده بود رفت
بعضی گفتند جنرال آنجا را خالی از دشمن گمان کرد و برخی دیگر
گفتند باو خبر رسیده بود که جمع کثیری از شورشیان در آنجا
متواری گشته اند بهر حال یکی از صاحبمنصبان انگلیس جنرال اول
را دیده بود که داخل کاخ شد و چون حمله شورشیان برد و
دو تفنگ بطرف آنها انداخت ناگاه یکی از شورشیان
با کمال بی باکی و چالاکی بر جنرال تاخته گلوله تفنگ بر او زد
و تیغش با سرنیزه و لوله تفنگ چند ضربتی باو زده هلاکش ساخت

درین هنگام قشون حمله بکاخ آوردند و از هر جهت آنجا را احاطه کرده
تمام شورشیانی که در آنجا بودند کشتند

و در خلال این حال سواران سپاه بطرف معسکر دشمنان که از
محل واقعه بقدر ثلث میل دور بود رفته آنجا را تصرف کردند
و پس از قتل اول جنرال ریگبری سرداری سپاه را متقلد شده
فرقه از عساکر را فرمان کرد تا بجد و جهد تمام بر تپه بلند سخت
صعب المسلک حمله برند بجهت آنکه بسیاری از دشمنان ملتجی بر آنجا
شده باستظهار آن معقل منیع مانند مردان مرد و ابطال نبرد
ثبات میورزیدند سپاهیان پس از جنگ سختی آنها را از آنجا
بیرون کردند و پس از تصرف آن تپه کار جنگ بپایان آمد
و پنج ساعت متوالی این محاربه بطول کشید اما عدد شورشیان

چون متفرق در میان پشته‌ها و دره‌ها بودند بدرستی معلوم نشد
بعضی گفتند جمع غفیری بوده و برخی گفتند عدد قلیلی لیکن هرچه بودند
اکثرشان کشته شدند اما از انگلیسیان جنرال ارل و دو صاحب‌منصب
دیگر از رتبهٔ سرهنگی و هفت تن سپاهی کشته و چهار نفر صاحب‌منصب و
چهل و یک نفر سپاهی مجروح شدند بعد از آنکه قشون کشتگان خود را
دفن کردند رو بطرف ابوحمد حرکت نمودند لیکن قلیلی از راه طی
نکرده بودند که اوامر و احکام جدیده از طرف حکومت بلرد ولسلی
رسیده که بقرطی برگردند و از همان نقطه معاودت نمودند

لرد ولسلی جنرال بولر را بسوی قبه فرستاده بود که پس از مجروح
شدن سر هربرت استورت زمام سرداری سپاه ابوالحمید اورا بدست
گرفته و اورا امر نموده که متمه را مفتوح سازد و سپس با عساکر خود

بطرف بربر رود لیکن همینکه احکام حکومت بولسلی رسید که سپاه
مصر و انگلیس را از سودان بیرون کشد بجنرال بولر حکم نمود فورًا
که قبه را خالی کرده عساکر را بقرطی برگرداند و چون بولر در دوازدهم
فوریه (مطابق شباط) به قبه رسید سپاه را فرمان کرد که مهیای مراجعت
به قرطی از راه صحرای بیوضه شوند و در روز سیزدهم ماه مزبور مجروحین
سپاه را در مقدمه روانه داشته دسته از عساکر را نیز بنجات
آنها همراه کرد روز دیگر که جنرال بولر با سپاه در کار رحیل
و مهیای راه بود جماعتی از دشمن بر ایشان رو آورده دایره‌وار
گرد سپاه را احاطه کردند قشون با قلت وقت و مجال بکار دفاع
و جدال پرداخته اندک زمانی که با گروه خصم رزم کردند ناگاه ملتفت
پیش روی خود شده دیدند غبار تیرهٔ برخاسته فضای هوا را قیرگون

ساخته است گمان کردند که کلی از برای شورشیان میرسد
و چون خود ایشان در کمال ضعف حال و قلت قوت بودند راه
از صرانز وکین شده روبرآن سمت آغاز شلیک تفنگ نمودند
قلیلی نگذشت که غبار مرتفع و هوا منکشف گردید معلوم شد که فوجی از
عساکر خود ایشانند که بعزم نصرت ایشان بطرف قبه می آیند مسرتی
عظیم برای ایشان دست داده خود را ببشارت فوز و ظفر دادند
و چون دشمن وصول هر دو فوج مدد انگلیسیان را مشاهده کرد
روی از جنگ برتافته بقهقری آهنگ فرار نمود
و بسیاری از مجروحین قبل از وصول بقرطی تلف شدند بخصوص
در جنگها و انگلیسیان در جاهای قبوری برای آنها حفر کرده همه را
در نزدیک چاهها دفن نمودند از صحیحان هم جمعی مبتلا به تب شده

واکثری از آنها بواسطهٔ عدم فایده و تأثیر دواء اطباء بهلاکت رسیدند
(و اذا المنیة قلبت لم تثنها) (حرص الحریص و حیلة المحتال)
جنرال هربرت استورت نیز در اینجا مدفون شد زیرا او را اسم حین
وصول بمجروحین بکجبول در شانزدهم ماه فوریه (مطابق شباط رومی)
اجلش در رسیده بود و با حال شجاعت و شرافت و نیکنامی بدرود
زندگانی نموده و جمعی کثیر از صاحبمنصبان سپاه و افراد عساکر که شجاعت
و درایت او را در مواقع قتال معاینه و دلهاشان بمهر او پیوند گرفته بود
بشر تأسف شده بروگریستند
(فلم یبد ذکرک مذ کنت تجده) (جمیل و لکن البلا فیک اوقعا)
روز هشتم ماه مارس (مطابق آذار رومی) سپاه اردو تلی ترتیب در قطر
مجتمع گردیده و مشارالیه همه را بصبر و ثبات در مواقع قتال و تحمل

مشاق و اقدام باعمال تحسین و ستایش نمود و باایشان اعلام
کرد که دولت انگلیس عزم این دارد که در پائیز آینده قشون ثانوی
برای سودان انتخاب و ارسال فرماید

دولت انگلیس افواجی از سپاه خود نیز در تحت سرداری و ریاست جنرال
گراهسم بجنوب سواکن فرستاده و قصدشان این بود که راه مابین
سواکن و بربر را مفتوح ساخته در آنجا راه آهن بکشند عساکر بر آنجا
رسیده راه را باز و باصرافت خط آهن آغاز نموده تا بهندوب
خط را وصل کردند اما پس از آن دو دفعه با دشمنان ملاقات و مرافعه
سخت کرده خلق کثیری از انها را بقتل آوردند و از قبیله هدندوه
رایت با افتخاری که متعهدی برای عثمان دقنه فرستاده بود غنیمت گرفتند
لکن بسیاری از شترهای سپاه درین محاربات و مرافعات با خصم تلف

شد و بهمین سبب تأخیر و تعطیلی در عزمشان بهم رسیده نتوانستند
راه آهن را بسرعت کشیده ازپیش ببرند پس از آن دو نقطه هندوب
و طمبوک را مالک و متصرف شده خط آهن را باین دو نقطه وصل
نمودند و در اواخر ماه مه (مطابق ایار رومی) لرد ولسلی
بسواکن آمده جمیع مهمات و آلاتی که در آنجا بود مشاهده نمود
و در اواخر مه دولت انگلیس نظر ببعضی اسباب و مقتضیات پلتیک
خارجی خود قصد این کرده سودان را از قشون خود خالی نماید و در
حال لرد ولسلی فرمان داده جمیع قشون انگلیسی که در آنوقت ساخلوی
سودان بودند عازم خروج شوند و قشونی که در طرف سواکن بود
از آنجا مسافرت نموده فقط عددی کافی برای حفظ و نگاهداری شهر
سواکن باقی گذاشتند و در ماه ژوئیه (مطابق تموز رومی)

قشون انگلیس دنقله را خالی کردند بقصد آنکه در وادی حلفا و کورسکو
و صحوان تحصن جسته باقی بلاد سودان را هرچه هست بشورشیان وا
گذارند و اما متمهدی در حصار ام درمان اقامت جسته در کار
احتشاد سپاه و اجتماع اعراب بود که خود را مستعد ساخته بفتح
مملکت مصر پردازد و با او بقدر شش هزار نفر سپاهی فراهم شده
بود در اینوقت عثمان دقنه نزد او رفته بشارت خروج قشون
انگلیس را باو داد و او را تهنیت گفت متمهدی هم شمشیری بعثمان دقنه
هدیه داده و بتجدید معاهدت بادی نمود و در روز نوزدهم ماه
ژوئن این سال (مطابق حزیران رومی) متمهدی مبتلا بمرض آبله شد
چون دانست که بُرئی برای او نیست و شرف موت است اهل
و اعوان خود را جمع کرده ایشان را وصیت و تحریض بقتال نمود

و شمشیر خویش را به پسر برادرش تسلیم کرده او را خلیفت خود گردانید
و شامگاه روز ثانی سرای فانی را بدرود نمود و خلیفه عبد الله تعایشی
که بزرگ و زعیم قبیله بقاره بود از پس متمهدی قیام بامر سیادت
و مهتری کرده دستگاه ریاست و کرسی حکومت و خزاین مال را از
ام درمان نقل و تحویل بدار الحکومه خرطوم نمود و حراست شهر و
کوتوالی حصار را بدست قبیله خویش سپرد و چیزی از اموال و نقود
بجنود مجتمعه در ام درمان انفاق کرده گفت این اموال را
برای جهاد و قتال با کفار نگاه داشته ام که در وقت کار و روز پیکار
بر غازیان و مجاهدین بخشش کنم ایامی چند نگذشت که مابین رجال
قبیله او و اهالی خرطوم مشاجرت افتاد و سپاه بحمایت اهالی برخاسته
آنها را بر طایفه خلیفه عبد الله نصرت دادند خلیفه عبد الله برون آ

درمابین آنها را اصلاح نموده طرفین را با یکدیگر متفق سازد یکی از
مخالفین کاردی بر او زده زخم منکری بر او رسانید سپس قبیلهٔ بقاره
بر منازعین و مشاجرین خودشان فیروزی یافته زمام حکومت و احکام را
با استقلال تمام در خرطوم بدست گرفتند اما پس از فوت متمهدی بازهم
شورش هیچ فرو ننشست بلکه بهمان حالت که در حیات او بود باقی
ماند و گروه شورشیان بعادت سابقه از هر طرف بایکدیگر گرد
آمده از قفای انگلیسیان می تاختند و خود را با اهتمام تمام مستعد قتال
آنها می ساختند و از قراری که گفته شد بعد از آنکه عساکر انگلیس شهر دنقله
را خالی کردند چهار هزار نفر از دراویش و اتباع متمهدی بآنجا در آمده
دوباره تجارت برده را چنانکه از پیش بود شایع کردند و بازار این بیع
و شری همه جا رواج گرفت و عدد برده فروشان بسیار شد و حمله کار

بمراد شورشیان رفت

(فصل سیزدهم)

(در واقعهٔ جنیس)

جنرال گرنفل پاشا سردار قشون مصری سرداری جمیع پیادهٔ انگلیسی و مصری
را که در مصر و سودان مجتمع بودند بر عهده گرفته برای آنها حصون
و استحکامات منیعه مهیا کرد و در این اثنا باو خبر رسید که شورشیان
رسل و رسائل بسیار باراضی مجاورهٔ حلفا فرستاده قبایل و عشایر
مطیعهٔ حکومت را بر شق عصای طاعت و قیام بعصیان و مخالفت و
پیروی متمهدی دینی برمی انگیزند مشار الیه از انتشار عموم شورش
و فساد بیمناک شده در اواخر ماه او (مطابق آب رومی)
سنه ۱۸۸۵ مسیحی چند تن را برسالت بطرف جنوب حلفا فرستاده طمع بایک

شکور حافظ اسرار خود را نیز در تفصیل حال او در ذیل باید با آنها
روانه داشت تا اینکه ایشان تفحص کاملی از حالات و حرکات
دشمن نموده و اهالی آن حدود را بر ترک وداد و عدم انقیاد
اقوال شورشیان تحریض کنند و با آنها بفهمانند که مقصود حکومت
این است که دفع شر از اوطان آنها نموده دست تطاول اشرار
شورش انگیز را از تعرض حال و نهب اموال آنها کوتاه گرداند
رسولان جنرال کرنفی از عکاشا با دو کشتی بخاری از راه نیل آهنگ
مسافرت نموده بهر قریه که رسیدند شیخ و مهتر آنجا را ملاقات
کرده او را از مقصد حکومت آگاهی دادند و برای او مکشوف داشتند
که منظور و مراد حکومت مصر تصرف و تمالک بلاد سودان نیست بلکه
همین قدر میخواهد قبایل مجاوره حدود حکومت او با او دوست و مسالم شوند

و از جمله شیوخ شیخ محجوب بن ادریس مهتر کوبه را که در آن نواحی
و اصقاع امیری معروف و مطاع بود ملاقات کردند او رسولان
جنرال کرنفی را در سرای خویش منزل داده اکرام فراوان کرد و با ایشان
بر مقاومت عاصیان و مرافقت شورشیان معاهدت نمود

(اما تفصیل حال محمد بیک شکور که در فوق اشارت شد از این قرار است
مشار الیه قبل از خروج قشون انگلیس از سودان مسافرت بطرف
سودان نموده و بعد از تخلیه سودان از سپاه انگلیس با جنرال کرنفی در
سودان باقی ماند و خدمت اخبارنگاری قشون مصریه در نقاط سرحدی
خاک سودان اقامت داشتند باو مفوض و موکول گردید و چنانکه باید
و شاید بوظایف این شغل و تکالیف این خدمت قیام کرده بحکمت و دانش
و حسن تصرف خویش حالات و حرکات و مراکز دشمن و قوت و

استعداد او را مکشوف ساخت و بدین واسطه نفع عظیمی بقشون مصر
رسانید و در واقعه جنبش در زیر آتش دشمن که گلوله های ناری مثل باران
بهاری میبارید از پهلوی جنرال گرنفل لحظهٔ دور نشده پیوسته اوامر او را
از مراکز قویهٔ دشمن و اماکن پر خوف و خطر خبر میداد و بنقاط ضعیف
حربگاه که اثر شه اش کمتر بود دلالت مینمود و جنرال گرنفل
سردار سپاه در ضمن احکام عسکریه که در بیستم فوریه (مطابق کانون دوم
سال ۱۸۸۶ مسیحی صادر مینمود شرحی از فوایدی که از وجود مشار الیه
عاید قشون شده بود ذکر کرده و او را غایت تجلیل کرد و ثنا و تحسین گفت
و چون ملحم بیک بقاهره معاودت نمود خدیو بپاداش حسن خدمت
و خلوص نیت او در خدمتگذاری حکومت رتبهٔ ثانیه بالقب بیک بوی عنایت
و ارزانی داشت) بالجمله سپاه جنرال گرنفل حصاری در (کوشه)

قرب معرکه باز کرده مهیا و مستعد ملاقات دشمن شدند و دشمن
در این وقت رو بطرف عکاشه میآمد در اواخر ماه سپتامبر
(مطابق ایلول) سید عالی الحسب شریف النسب محمد سر الختم میرغنی
رسالهٔ مشروح العباره بکافهٔ اعاظم و مهتران و مشایخ سودان فرستاده
ایشان را باطاعت و انقیاد حکومت برانگیخت و بباز گشت از طریق
نادانی و ضلالت شرحی تحریض و ترغیب کرده شاید از یمن پیام
و تأثیر کلام او سر تمکین و فروتنی پیش آورده دست از خونریزی و فتنه
انگیزی باز دارند و اهالی مصر و سودان ازین جنگ و جدال
طولانی آسوده و راحت شوند و بعضی از مطالب مندرجهٔ در
رسالهٔ او این است که ذیلاً نگارش میشود
پس از درود و سلام فراوان و رحمت و برکات بی پایان بر شما

ای مشایخ و مهتران سودان مخفی نماند ما بسبب مفاسد اعمال
و مساوی احوال و فتنه و شروری که در نواحی و حدود شما یک چندی
جاری بود ترک مکاتبت را با شما نمودیم امّا اکنون بفضل و عنایت
حضرت کردگار آرزومند و امیدواریم که چاره اسباب فتنه
و سوء حال رو بزوال نهاده و خداوند متعال از شما راضی شده باشد
دیدید در این چند سال بر بلاد و اوطان شما چه وارد آمد از سفک
دماء و سلب اموال و هتک عرض و ناموس و جور و شر
واهل ستمر و چه زنان مسلمات و پرده‌گیان شما را اسیر کرده بغنیمت
بردند و شما بچشمهای خود این حالت را مشاهده کردید و بتحقیق وضع
حکومت حسنهٔ مصریه را قبل از انتشار فتن و حلول محن در دیار
و امصار خود بخاطر آورید و از روی انصاف در نگرید که چه قدر شایعهٔ

خیر و امنیت و بذل عدل و نصفت در مملکت شما بود و دست جور
و طغیان و پای تعدی و عدوان را از مساکن و مواطن شما کوتاه و کشیده
داشت (پس گفت) برای شما شک و ریبی نخواهد بود که جد
و آبای من همیشه برای شما و اسلاف شما ناصح امین بودند و راه صلاح
برای دنیا و دین مینمودند و با شما در راه خدای تعالی جهاد و جدال
می کردند و همواره شما را معاشری خیراندیش و مصاحبی نیکخواه بودند
و تا حینی که شما پذیرندهٔ نصایح ایشان بودید و از موعظت آنها
اعراض نمینمودید و اوامر و نواهی ایشان را که نبود جز امر بمعروف
و نهی از منکر و تحریض بطاعت اولی الامر و نواب خدیو مصر که او
نایب خلافت نبویه است گردن مینهادید و طوعاً منقاد
و مطیع فرمان ایشان بودید پیوسته در ظلال امن و راحت میغنودید

و از شجرهٔ تن آسانی و رفاهت برخوردار میشدید و از ابواب
سلامت و سعادت و ابواب غنا و ثروت لحظهٔ دور و مهجور
نمی افتادید و مسافرین شما در طلب تجارت تکیه بفضل الهی کرده
از مصر تا خط استواء در زیر سایهٔ حکومت خدیویه قطع براری
و طی قفار میکردند و از بیت و وطن چندین بازرگان با متاع وافر
بدون خوف و خطر روی بسفر نهاده صعب و سهل بوادی در می نوشتند
بدون آنکه آسیبی بخود آنها یا ضرر و زیانی بتجارت آنها وارد آید
...... و کتاب خود را بدین کلام ختم کرد ......
پس هر که از شما سمع قبول شنید و اطاعت کرد و توبه نمود (فالله
یحب التوابین) و البته عفو و بخشش خدیوانه ایده الله تعالی دربارهٔ
او مبذول خواهد شد و هیچ مؤاخذت و سؤال از گذشتهٔ اعمال

نخواهد کرد . و هر کس اصرار و استبداد در سرکشی و طغیان ورزد
پس زود باشد که بچشم خود سطوت حکومت را مشاهده کند و خود
شما حق معرفت را بحکومت و سطوت او دارید و زیاده براین
توضیح شأن او را برای شما نکنیم و امیدواریم از خدا تعالی
چنانکه ما و شما را الهام بصواب گرداند و براه راست هدایت کند
و عقل و قلوب شما را برای قبول نصیحت روشن و منور سازد .
در اواخر ماه اکتبر (مطابق تشرین اول) سال ۱۸۸۵ مسیحی مکتوبی
از محمد الخیر خوجلی که از جانب متمهدی عامل دنقلا و بربر بود برای
شیخ محجوب سابق الذکر رسید که او را تحریض بعصیان و مخالفت
حکومت و متابعت قوم متمهدی نموده و بعد از طلب کمک و مدد
از وی چنین اظهار داشته بود

ای دوستم البته خیر اخلاق و سیر متهدی و مراتب زهد و تقوی
و خشیت و تواضع و عدم خوف او کرار خدای تعالی بشمار رسیده
و از کمال نفس و طهر ذات و صفا نیت و حسن سجیت
او واقف گردیده اید پس نمیدانم چگونه ای دوستم با وصف
این مراتب مخالفت او را فرموده و با دشمنان خدا اتفاق نموده اید
و تو تمام عمر خویش را در خیرات بسر برده و مانند تو کسی در طریق صلاح
و صواب همواره پیشوا و مقتدی بوده پس مکتوب خود را
برین چند سطر ختم نمود برادر و آگاه باش ما در قرب اوردی
حاضر شده و انشاء الله عنقریب داخل اجی خواهیم شد و این
کتاب را محض نصیحت و شفقت و خیرخواهی تو نگاشتیم چراکه تو
دارای دین و پیشوای خیر هستی پس اگر آنچه را یاد کردیم شنفتی

و پذیرفتی و نزد ما حاضر شدی در امان خدا و در حمای او خواهی بود
و تو با هر که همراه تو بیاید با ما در رنج و راحت و سود و زیان
یکسان خواهید بود برای تو خواهد بود هرچه برای ما باشد و بر تو
خواهد بود هرچه بر ما باشد همه اخوان صفا و اعوان با وفا
و ناصرین دین خدا خواهیم بود و چنانچه گفته های ما را گوش نگیری
و از دل نپذیری پس هرآینه خدای عزوجل میفرماید (انک
لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء) دیگر زیان ازین
نخواهد بود که جنود قاهره خدا و انصار دین او رو بمساکن و اوطان
شما آورده و جمله را احاطه کرده با کمال سختی و شدت ماخوذ خواهند
داشت و انفصالی از برای لشکر خدا نخواهد بود چراکه اکنون از
سایر جهات فراغت یافته از هر کی دسته دسته پیوسته او

بشما خواهند گذاشت پس ای دوست من نفس خویش را ازین بلیت
برهان و با کسان و پیوستگان خود رفق کن و رحم آور و بیهوده خویش
و خویشان را درین ورطهٔ پر خطر سرگشته و پریشان مساز و با اولیای
خدا مستیز و از خصم حق بپرهیز خدا ترا توفیق دهاد و براه راست
هدایت فرمایاد و بدان ای دوست من که اگر نزد ما حاضر شوی
ما عهد خدا را با تو نمی‌شکنیم و ترا بحبل حیلت و دام غدر نمی‌افکنیم
بلکه با تو شرط وفا و رسم صفا که عادت ارباب همم و خوی خداوندان
کرم و جبلت جوانمردان جهان است مرعی میداریم چه محبوب‌تر
چیزی در نزد ما آن است که مانند تو معینی در دین یابیم پس اندیشه
مکن و گمان بر ما مبر و خاطر آسوده دار والسلام
شیخ محجوب که چنانکه از پیش مسطور شد با حکومت معاهدت بفرمان سرداری

و اطاعت کرده و در پیمان خویش ثابت و استوار بود مکتوبی بجنرال
گرنفل سردار نوشته چنین اظهار داشت که من ثابت در عزم خویش
هستم و اگرچه درویش و اتباع متمهدی فوج فوج رو بدین ساحت آورده
اراضی مرا مضرب خیام خود سازند و بمقاتلت من پردازند و ضمناً
از سردار خواهش کرده که او را بسپاه و سلاح یاری و مددکاری دهد
درین هنگام جنرال استیفنسون از مصر بجنرال گرنفل پیوسته و بعد از
آنکه مجلس مذاکره و مشاوره با او نشسته رأی و قرار مشارالیهما بر این
مقرر شد که شیخ محجوب را مادیاً و معنویاً مساعدت و معاضدت
کنند لیکن راضی بارسال قوهٔ عسکریه بطرف جنوبی کوشه نشدند
و این کار را هیچیک از مشارالیهما صلاح ندیدند و سردار شیخ محجوب
خبر داد که قصد و نیت حکومت این نیست که قوهٔ عسکریه خود را

بسوی جنوبی کوشه کسیر دارد و شیخ محجوب را تمام بلاد
واقعهٔ در جنوب علاشه حکومت داده و جمع خراج و منال آن
حدود و محال را بعهده وی مفوض داشت در بها نظور در سابق حکومت
جمع مالیه را مینموده است جمع و حشر نموده بمصرف تجهیز سپاه و بیع
سلاح و بنای حصون و قلاع در حدود و اصقاع حکومت خود بجای
و مقداری تفنگ و ذخایر حربیه نیز برای او اعطاء و ارسال داشت
و او را امر فرمود در طرف جنوبی بلدهٔ (کوکیه) هیچ سیر و تفاوت ننماید
در اواخر ماه نوامبر (مطابق تشرین ثانی) جماعتی از دراویش و اتباع
تمهیدی حمله و هجوم بلدهٔ کوکیه آورده اهل آنجا را اسیر کردند
و با اسرای کوکیه بسوی محمد الخیر رفته او را نیز دستگیر ساخته بطرف
ام درمان فرستادند بدعوی و بهانهٔ اینکه نسبت در ادای معاشرت

او با کفار فرنگ شر و شقاوت او را زیاد کرده سعادت و
سلامت اسلامیتش از یاد برده واجب آمد که بهجرت زمانی
بام درمان فرستاده شده در جوار قبر مهدی ساکن گردد و تربت او
تبرک جوید تا کفاره گناهش شود و از مجاورت آن خاک
مهذب و پاک گردد پس از آن دشمن در حوالی کوشه جمع آمده
توپهای خود را بر حصون و استحکامات عساکر تنهند و چندان بجرأت
و جری که پیش آمدند در مابین آنها و حصار کوشه جز مسافت قلیله نماند
لیکن عساکر از مراکز خود تجاوز نکرده ملتزم دفاع شدند و جز کرات
طبع تیر بطرف دشمن انداختند روز شانزدهم ماه دسامبر
(مطابق کانون اول) سال ۱۸۸۵ مسیحی یکصد و سی نفر از سپاهیان
کوشه بیرون آمدند بعزم اینکه دشمن را از محلهٔ متحصن شده بود

و در نزدیکی کوشک بود طرد و نفی نمایند گلوله های توپهای عساکر
از بروج حصار آنها را حمایت میکرد بقدر یکساعت و نیم مستمرا
میانه فریقین جنگ و خونریزی درکار بود درین هنگام پیادگان
با حربه ها و تیغهای آخته بطرف دشمن حمله برده آنها را قهراً از آن مأمن
و پناه گاه که سنگری متین و مرکزی حصین بود بیرون کردند سه نفر از
صاحبمنصبان سپاه در این محاربت مجروح و خسته و دو نفر از آنها
از پس خستگی تلف شدند که یکی از آن دو هنتر بیک بوده مردی
لین العریکه و نیک خو و بشهامت و شجاعت معروف بود تمام
سپاه بر او گریستند و سرداران کبار از فقد او تأسف بسیار
خوردند در خلال این مدت جنرال توپهای دشمن نیز پیوسته
بحصار سپاه گلوله ریزی میکرد لیکن ضرر و زیان چندانی از شلیک

دشمن بحصاریان نرسید در روز سی ام دسامبر سنه ۱۸۸۵ مسیحی جنرال گرنفل
مصمم شده حمله بر دشمن برده آنها را از نواحی حصار کوشه طرد و نفی نماید
پس قشون خود را منقسم بر دو قسمت کرده یک قسمت را در تحت سرداری
جنرال بتلر قبل از طلوع فجر بطرف (جنس) روانه داشت
قشون مزبور بمسافت سه میل راه صعب المسلک طی نموده در ساعت
شش و نیم صباحی جماعتی از دشمن از دور مشهود آنها گردید توپچیان
سپاه از مسافت هزار و پانصد متر راه بطرف دشمن آغاز
شلیک توپ کرده لیکن ممکن نبود گلوله های خود را بر دشمن برسانند
چرا که دشمنان در پشت تلها و تپه ها خود را مستور داشته بطوری
که مرئی و ظاهر نشدند بسوی قشون پیش می آمدند تیپ عساکر پیاده
رو بطرف دشمن پیش رفته و توپخانه نیز از قفای آنها حرکت کرد

و جمعی از پیاده و توپخانه با یکدیگر معاضد و همدست در شلیک شده
مثل باران بهاری بخصم گلوله باری کردند و تا مدت نیم ساعت لحظهٔ
از شلیک دست باز نداشته تا جماعت دشمن را از جلو هزیمت دادند
و راه را باز کرده پیش آمدند تا به جیش رسیدند و بیوت و مساکن
آنجا را آتش در زدند و آنچه از تر و خشک یافتند سوختند
اما قسمت ثانی از قشون را جنرال گرنفل در تحت ریاست و سرداری
کلنل هیوج گذاشته و بسمت ابوصاری که عده کثیری از دشمنان
در آنجا مجتمع بودند روانه داشت اما دشمنانیکه در ابوصاری
بودند از حصار آنجا بمقابله و مقاتله سپاه بیرون نیامده بلکه در آنجا
کمین کردند و بنای گلوله باری بطرف سپاه نموده چنان شلیک سخت
کردند که سردار مشار الیه ملتزم گردید براینکه یک دستهٔ عمده

از سپاه انگلیس و سودان را مأمور نماید که بروند با سلاح ابیض (یعنی
شمشیر و سرنیزه) دشمنان را قهراً و کرهاً از مکامن و سنگرهای حصار
ابوصاری بیرون کنند پس چنین کردند و عده بسیاری از
دشمنان بقتل آوردند درین معرکه سپاه گرنفل دو عراده توپ از
دشمن غنیمت گرفته و بقدر پانصد نفر از آنها را عرضه تیغ ساختند
و از سپاهیان یک تن صاحب‌منصب و شانزده نفر سرباز مقتول و سه
صاحب‌منصب و نه نفر سپاهی مجروح شدند و در ساعت ده صباحی
که دو ساعت بظهر مانده بود جنگ بانتها رسید در این جنگ
جماعت شتر سواران سپاه و توپچیان مصری در کار نبرد و اظهار
مردی بسیار امتیاز یافتند با اینکه حکمدار آنها بیکباشی حسن
افندی رضوان قبل از جنگ در حصار مجروح گردیده و از کار

افتاده بود و آنها از فوائد دانش و تدبیر او محروم مانده بودند لکن
با این حال توپچیان و شترسواران جنگ و جدال شجعان و ابطال را
نموده بی اندیشهٔ خاطر خود را به مهالک و مخاطره افکندند

و نیز از اشخاصی که درین محاربه داد مردی و مردانگی را داده و شرایط
غیرت و همت را بجا آورده تا بین الاقران ممتاز گردیده بود
بیکباشی دکتر سلیم افندی موصلی از متقدمین اطبا سپاه بود که سردار
قشون نظر بثبات قدم دکتر مشارالیه در معارک و حسن توجه و
اهتمام او در معالجهٔ مجروحین و سرعت و جلدی او در انجام اعمال
و سکون قلب وی در ساحت قتال و عرصهٔ جدال درباره وی
تحسینات و تصدیقات فراوان کرد و او را مدح ستوده و ثنای
جمیل گفت (از آن روز تاکنون آتش جنگ و فتنهٔ میانهٔ فریقین خاموش

شده است و دیگر بعد از آن جنگ و خونریزی میانهٔ مصریین و
سودانیان نشنیدیم که بعضی مناوشات و منازعات مختصره و
جنگهای غیر متشابه مثل جنگی که در ظرف چند هفته میانهٔ شرذمهٔ از
قشون مصر و رجال عثمان دقنه واقع و در آن جنگ (تاب)
سردار انگلیسی کشته شد امیدوارم بفضل خدا تعالی چنانچه در این
جنگ خاتمهٔ این حروب طویله و مقاتلات هائله باشد و اسباب
سلم و امنیت که مایهٔ آسایش بلاد و آرامش عباد است در سایهٔ
سیاست و پرتو رعایت حضرت خدیو محکم و استوار گردد در
سلم و امنیت هم خیر مصر است و هم سود سودان پس کجا است
حالت حالیهٔ سودان با حالت راحت و امنیت و رواج
و وسعت و آسایشی که قبل از عصیان و مخالفت حکومت مصر داشت

آیا نمی‌بینی امروزه حالت سودان را که چه سان تنگی معیشت و تلخی
زندگانی افتاده کوکب نیکبختی و اقبالش غائب و آفتاب امن و
عدالتش غارب و راههای روزیش مسدود و آثار بهروزیش
مفقود گردیده مردمش برای طلب معیشت به سلب و نهب پرداخته
و غارتگری حرفت خود ساخته بلاد و عباد خویش را بخونریزی و قتال
و جلب و نهب اموال پیوسته قرین اضطراب و تشویش دارند
نه بجهة دفع شری از وطن یا حمایتی از اهل وطن بلکه فقط بطمع یغمای
اموال عباد و با این حالت حکومت مصر پلتیک حزم پیش گرفته
برای خاموش کردن آتش فتنه و شورش سودان بتدبیر صواب
پرداخت نیز قطع وسایل و اسباب تجارت از شورشیان
سودان نموده از روی صبر و تأنی همه را به تنگی و سختی انداخت

و فواید این کار در تسکین حرکات و انگیزات نعره و فریاد اهل شورش
و فساد و حل عقد اتحاد گروه عصات روز بروز ظاهرتر و بیشتر میگردد
و جمله محبین و هواخواهان حکومت خدیویه ازین معنی مسرور و شاکر و
منبسط و شادخاطر میشوند امید که همواره حضرت باری او را
نصرت و یاری دهد و در کنف عنایت و ظل رعایت خویش
محروس فرماید و از شر ارباب بغی و فساد مصون و ربقه اطاعت
و تمکینش بر رقاب گردنکشان و ارباب طغیان با سلسله ابد مقرون
دارد (انه علی کل شیٔ قدیر) پوشیده مباد که این تاریخ را
به پایان می‌برم و سخن را ختم می‌کنم بمدح وافر و ثنای عاطر بر برادران
و صاحب منصبان پیاده که در تألیف این تاریخ باخبار مطالب و
نگارش وقایع و گزارش مواقع مرا امداد کردند و مخصوصاً از

دیوان حربیه بزیادت اظهار تشکر و امتنان میکنم در واقعه حبش
و تفصیلات آن را فقط از اسناد و سجلات دیوان مزبور اقتطاف
کردم و مجهولات خود را اکتشاف نمودم امیدم از مطالعه کنندگان
کرام چنان است که عثرات مرا باقتضای کرم و حسن شیم اقالت
کنند و از هفوات آن اغماض فرمایند فسبحان من تفرد بالعصمة والکمال

ترجمه کتاب تاریخ سودان است در کار معتمد السلطان آقا میرزا
علیمحمد خان مرتب و رئیس دار الطباعه دولتی دام اقباله العالی
از روزنامه جات عربی اللطائف ترجمه کرده بود در ازای
تقدیم حضور سرکار جلالتمدار امیر الامرا العظام مقیم
دربار سپهر احتشام آقای احتشام السلطنه اعلیه ادام اقباله
العالی سمت تحریر پذیرفت فی لیله سیم شهر صفر
المظفر سنه ۱۳۰۸